

بازدید شد
۱۳۸۲



1058

56-R3

در المراسم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا وعبرا

عزل المير

وهم ذو سواد
وهم ذو سواد
وهم ذو سواد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا وعبرا
والله اعلم
بما في
الغيب

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا وعبرا
والله اعلم
بما في
الغيب

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس خدا پر است که سلاطین جهان بر این نامه مقرر گشته
ند که کانه در خاقان دوران بخت و کاه جلاشش نموده و فرمان گشته از
پست اشغال مصونست و بر هر کی ذات بی پناهنش از وصیت تیر و ذوال
نمون و صلواته ناکیات بر شوق جبهه انزان ابو القاسم محمد مصطفی
و وصی او ابو الحسین علی مرتضی و ائمه هدی صلواته اند و سلامه علیهم
اما این مختصر است در بیان احوال حضرت مصطفی و ائمه هدی علیهم
الفضل و صلواته و اشرف النبیات و توارخ طبقات حکام و سلاطین
که قتل اسلام و بعد از اسلام لوای سلطنت برافراشته اند بر بلاد
عباد استیلا یافته و در ملکات ایرانی مصدعی امر حکومت و ایالت شد
و در ذکر بعضی از غلبه و دوزخ نامدار نه بر سبیل تکوین طبیبی احوال

و ایجاز موجب فرمان واجب الاذعان ثواب نامه از علم حضرت محمد
پس بر سلطنت و کافران و امانت معدلت و جهانیان منظر الطاف
هی و در روح سپادت و پادشاهی مطلق انوار هدایت و دودمان پیغمبری
نفسه آثار شجاعت فائز اند از چندین گونه در اینج شمس یاری و اقبال
تعالیست بی محاله در بوستان رافت و افتخار پسر و پست محمد کمال
حدت طبع فائز و شش مرتبه اعلی و وقت و توفیق و توفیق و توفیق
و ششیم یمن از در چرخ امر و در همیشه احوال عالم فرود است
نارنج اقامه صدر انوارش رتق و نسخ و خطوط است و ان تعلیق کرد و آثار
از قلم کلام بر این کار شش عبارات بر هر یک از اینها توفیق نموده
محقق است که بر این معجزه شود **و** از ائمه فاضل و معتبره بر دارد
که گوئی به توفیق و سعادت از ان باب دولت بر دیده و پیوسته
بر زبان اهل بیان پس شایسته تخیل مدوح بوده و بیت
کلمات شدنیست شوق مستغنی است بیانات چه حاجت شب تحلیلی
رکن استیلا یافته و در ملکات ایرانی مصدعی امر حکومت و ایالت شد
و در ذکر بعضی از غلبه و دوزخ نامدار نه بر سبیل تکوین طبیبی احوال

که علامات نبوت در آنحضرت مشاهد کرد و بدو باز کرد و ایند که مباد
 بهودان و رقی او عذر می گشتند و در میت و پنج سالگی بچه خدیجه علی
 تجارت شام رفت و چون ازین سفر مراجعت فرمود و خدیجه را در
 کنج و راورد و چون سی و پنج ساله شد قریش خانه کعبه را عمارت میکردند
 آنحضرت در آن کار کمک فرمود و حبره را اسود را بدینت بسیار کرد و برکن
 حواشی نشاند و چون پین شریف آنحضرت چهل سال تمام شد حیرت علی
 السلام در غار حرا ظاهر شد و وحی پیغمبرانه و نقالی نوران بر او
 شرف کرد و ایند و نبوت کائنات پرستاد و قرآن نازل شد آنحضرت
 مادت پیهال و خیمه مردم را بدین اسلام دعوت می فرمود و
 مردم اندک اندک بدین در می آمدند و بعد از پیهال بر همان لای
 دعوت وین اشکار کرد و بآن قریش را دوش نام و کفار قریش در مقام
 اوپ او انکار شدند و مسلمانان از رحمت بسیار میدادند و مبالغه
 در ایرای ایشان میکردند و پیغمبر صلی الله علیه و سلم در ماه رجب
 سال پنجم از نبوت بواسطه ایند ای کفار بعضی از مسلمانان را بخت فرستاد
 و در سال هشتم کفار قریش از غایت خشم و عداوت اشفاق نمودند و عهد

نامه نوشتند که با بنو هاشم فداکت و بیاییت و کلماتی بنده عهد نامه را
 بر در خانه کعبه ادخالتند و قصد آنحضرت داشتند ابو طالب جت
 احتیاط که مباد کفار و رقی آنحضرت عذر می کنند ویرا با سپایر
 بنو هاشم قریب رسال در آن شعب که تعلق ما و داشت سختی
 و کسی گذرانیدند عهد الله عباس پس در اینجا متولد شد و بعد از آن بعضی
 از قریش که میلی بکتاب بنو هاشم داشتند آن عهد نامه باطل کردند
 و پیغمبر ابو طالب و بنو هاشم از آن شب نبال خود آمدند و متصرف
 سوال پال دم از نبوت ابو طالب و ذات یافت و بعد از آن خدیجه
 بعد از در گذشت و پیغمبر آنسال را عام الحزن خواند و بعد از ابو طالب
 برادرش عباس ایمر که شد مرد عظیم بود اوپ قریش از پیغمبر و رفع
 اینتوانست کرد و کفار دست خناب و در آنکه و بعد از آنحضرت را بدین
 که پیشتر بر آن قادر نبودند و می نمودند چنانچه آنحضرت در مکه توانستند
 بجای طایف رفت و چندگاه در طایف بسر برد و کسبی آنجا دیدنی
 نپذیرفت و با او جدا کرد و نه شود که شد و در آن راه که و سی جن باد
 رسیدند و مسلمان شدند و یکسان اشفاق کرده بودند که آنحضرت را

در شهر که از نزد مکه مطهر بن عدی از اهل مکه که خلافت ایشان بر خاست و
 پیغمبر را امان داده بکعبه در آورید پس حضرت را بکعبه خود شریف کرد
 و مطهر و اولاد وی از آن پس در خبر داری بودند و محافظت و سی
 می نمودند و آنحضرت را هر حق تعالی بایزای کفار پیغمبری بنمودند و
 در سال یازدهم از نبوت شش کسان بدین افریقیه فرستاد که
 در میسیح جمع بکعبه آمده بودند و با آنحضرت ملاقات کردند و مسلمان شدند
 و بدین بانه که شش نفر مردم را در مدینه با سلام بخوانند و ذکر آنحضرت
 در مدینه فاش شود و در سال و دوازدهم از نبوت معراج اتفاق افتاد
 و در سال پانزدهم متفاد مردم و پیغمبر از مدینه در شب و نیم
 از ایام الشریق در خنیه مسلمان شده با آنحضرت بیعت کردند و پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم و از ده نقیب در میان ایشان تیسین فرمود
 و مصعب بن عمرو را همراه ایشان بدین دستاورد ایشان از قرآن و
 شریعت تعلیم کنند اگر از اهل مدینه بر دین او مسلمان شدند
 و چون کفار قریش بر قصد پیغمبر صلی الله علیه و سلم اجتماع کردند آنحضرت
 صحابه را بشمار بق مدینه فرستاد و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

مکه مدینه

که مکه بمنزل خود بکعبه پشت داده ایلی که از مردم نزد آنحضرت بود و اصحاب
 را مازند و خود و عتبت ایشان بفرمان آبی سال چهارم و نیم از نبوت
 در ماه ربیع الاول بدین آمد و در محله قبا نزد فرمود و درین ایام
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از کعبه بیرون آمد و بدان حضرت ملحق شد
 و پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از چهار روز شش ماه روز **نهار** بود ایوب
 انصاری مثل شمر نمود و در حدود آن خانه زمینی که اکنون بقعه کبریاست
 بخیزد و در آن مسجد و خانه ساخت مردم بدین آنحضرت را نصرت کردند
 و درین سپید انصار لقب یافتند و آنحضرت با بعضی از جووان
 که در شهر مدینه و حوالی آن بودند صلح فرمودند و مسلمان فارسی رضی
 غبه خدمت آنحضرت آمد و مسلمان شد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم میا
 یاران عقد موافقه و بیعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که میا
 یاران عقد موافقه و بیعتی صریح بر آوردی یقین نفرمودی پیغمبر فرمود که
 انت اثنی فی الدنیا و الآخرة تو بر او رضی و دنیا و آخرت و بر همان آبی
 فاطمه را علیها السلام با حضرت امیر المؤمنین رضی فرمود و بیعت
 بجانب کعبه محول شد و مدت ده سال که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در مدینه نشین

داشت پنجاه و شش سرباز بر سر دشمن در پست و پست و منت با بکاف
 با مرقی قالی غنم اگر دو تفصیل آنها در کتب معصیل مذکور است اما در نه
 غزوه آنحضرت را بنفش خود با کفار مقاتله واقع شده اول غزوه
 بدر است که در صبح با روز جمعه مقدم رمضان سال دوم از هجرت
 واقع شد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم با سیصد و پنجاه نفر از مهاجر و انصار
 و بعضی کشته اند سیصد و سیزده نفر و در موضعی که آنرا بدر خوانند
 با ضنا و یثرب پیش که مقدم ایشان ابو جهل بود و نهصد و پنجاه کس همراه
 داشت غزاه فرمود و در در لشکر اسلام متعاقب شد و پناه پیش
 زره و شمشیر پیش نمود و درین غزوه شش معجزه را بود ابو جهل
 و عتبه و شیبه و ولید عتبه و ایمنه خلف با مشا و نفر از ضنا و یثرب
 کشته شدند و مشاهد کس اسپر شدند و غنایم ایشان بدست مسلمانان
 افتاد و از اهل اسلام چهارده کس از حجاز و انصار شمشیر شدند
 و در غزوه احد است که در هفتم ماه شوال سال پنجم از هجرت
 واقع شده ابو سفیان و حکم را بن ابو جهل و صفوان ابن ابی سرحه
 و خالد بن ولید و ابو عامر ابی سبب با بنه نزار کس بجنگ آنحضرت

از کتبه آمد و بود و پیغمبر صلی الله علیه و سلم با مفسد کس در پای
 کوه احد با ایشان غزاه کرد و درین غزوه اول نفر آنحضرت را بود و پست
 و دو کس از کفار کشته شدند و در آخر نجاتی رسید بر حزمه با مشا و
 کس از مسلمانان شهید شدند و مشا و دیگر مجروح گشتند و دردی مبارک
 آنحضرت پس بک مجروح شد و حلقه های خود در رخسار او فرو ریخت
 و خون بر روی او جاری شد مبارک شد و فرمود آن حضرت امیر المومنین علی
 علیه السلام بضر و ذوالفقار کفار را منهدم کرد و پس و آن حضرت را
 از شمر کفار نگاه داشت و پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حق او قسم نمود
 ملائقی الا علی و الا پسیت الا ذوالفقار بعد از آن کفار بکشته رفتند و حضرت
 بدین مرتبه حجت فرمود پسیم غزوه بنی المطلب است که در شعبان پنجمین
 از هجرت در موضع مرسیع دست داده و پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 درین غزوه شش فرمود و ده کس از کفار که مقدم ایشان عارضه ابن
 ابی ضراره بودند کشته شدند و از مسلمانان یک کس شهید شد و اموال
 و اسباب و زنان ایشان را برده و اسپر کردند چهارم غزوه قحط
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر کربلا مدینه و شکر خود و مصحابه و سپاهیان

خندقی حفر نموده بود و آنرا غزو و احزاب نیز گویند و در ذی القعدة سال
پنجم واقع شده ابو بنیام با و هزار کس بر کوه خندق فرود آمد و بود
مسلمانان با ایشان تا به پست روز چهارم می نمودند و درین غزو
عرو بن عبد و که از مشاییر میان زنان قریش بود بر دست حضرت
امیر المؤمنین علی قتل آمد و بعد از پست روز چو کعبه را گشودند
زلفت و خوف و سرافکندگی بر ایشان غالب شد بکلی گشتند و مسلمانان
از شیر ایشان خلاص یافتند و درین غزو تیری بر دست سعد بن معاذ
رسید و بعد از شج بنی قریظه بدان در گذشت پنجم غزو بنی قریظه است
پیغمبر صلی الله علیه و سلم در همان روز که از حنین فرود آمد خندق خارج شد سبب
آنکه بنی قریظه نقض عهد کرده بودند و غزو و خندق با کفار حاضر گشته
بر پای قلعه ایشان رفت و بعد از پانزده شبانه روز فتح کرد و بسوا بود
سعد بن معاذ مرد و ایشان را که بر و آیت ششصد و بر و ایی هفتصد
کس بود فرمود و مکران زدند و کوه و کانی ایشان را بر و مکر هفتصد و اموال
ایشان را میان مسلمانان قسمت فرمود و در ششم غزو به خیرت که در سال
ششم از هجرت واقع شده و آن مفت قلعه بود و امیر المؤمنین علی

علیه السلام در یک روز به قلعه رانش فرمود و با چهار قلعه دیگر درین
مال صلح کرد و شجاعت و مبارزت آنحضرت در این خلاص این قلعه
مشهور است و درین غزو و بازنده کس از مسلمانان شهادت رسیدند
و دو و سه کس از یهودان کشته شدند و معقم فتح شد است که در رمضان
سال ششم از هجرت واقع شده پیغمبر صلی الله علیه و سلم با و هزار مرد
یکد رفت بعضی از اهل مکه در موضع که از اخذیه خوانند با مقدمه لشکر
ایسلام جنگ کردند و از صحابه دو کس شهید شدند و از اهل مکه پست و چهار
کس قتل شدند و شهر منحرکت و پیغمبر که معظه را از زبان پاک کرد و آید
و اهل مکه پشیمان شدند و ششم غزو حنین است که در ششم ماه شوال سال
ششم از هجرت واقع شده پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از فتح مکه با و هزار مرد
بحنین رفت بحرب کفار حوازی و ثقیف و امیر هوازن مالک ابن
عوف نصری و پیوسته ثقیف که آنرا بن عوف با لیل تفتی بود و با ایشان
چهار هزار مرد بود و درین حنین در اول کشت بر مسلمانان افتاد و هجرت
شدند پیغمبر صلی الله علیه و سلم با حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
و ابو بنیام بن حارث بن عبد المطلب و شش کس دیگر از بنی هاشم

شیات قدم فرمود تا مسلمانان بروی جمع شدند و بر کفار حمله کردند و مشکاوس
 از کفار کشته شدند و چهار کس از مسلمانان شهید گشتند و اموال بسیار
 موزان و ثقیف بدست مسلمانان افتاد و هم غنای طایف است که هم
 ماه شوال سال ششم واقع شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بقصد کوفه این
 ماکب و جمعی از موزان و ثقیف که از عرب چنین خبر میدادند و بودند
 و در حصارهای طایف محصور گشته بودند و در شبانه روز آن
 طایفه را حاصراً کرده و در آن مدت جنگهای عظیم واقع شد و جمعی کثیر از
 اصحاب جراحت یافتند و دوازده کس شهید شدند و بعد از آن از پای
 حصار فرج ماکره کوچ فرمود و منزل جمانه آمد و غنایلی که از عرب خدین
 و طایف بدست مسلمانان افتاده بود در آن منزل قیمت میدادند و درین
 منزل است و چهار کس از موزان از حصار طایف نبرد انحضرت اکند
 مسلمان شدند و از پیغام سایر را خبر دادند و از غنای ایشان ماکب
 عوف پیاده مسلمان شدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام مال موزان
 بدیشان باز داد و انحضرت در زمان نبوت سیزده سال در کوفه اقامت
 نمود و در سال در مدینه و درین مدت اهل مدینه و مکه و طایف و مین

مسلمان شدند و قبایل عرب از سر طریقت میل مسلمانان کردند و با پیغام
 در آمدند و وعده دین کفایت داشتند و از دین متشرکت و آثار
 طغوت و کفر و ضلالت محو شده و صحابی که بجانب حبش هجرت کرده بودند
 و مقدم ایشان جعفر طیار بود و باز آمدند و انحضرت از مدینه رفت
 رسول به پادشاهان اطراف در پستاد و بر یک نامه نوشت و ایشان را
 اسلام دادند و از سر مدینه خبری را بنجاشی ملک حبشه و پستاد بنجاشی نامه
 پیغمبر را احترام فرمود و از شحت نزد آمد و بآب بر زمین نشست و نامه را
 مطالعه فرمود و جواب نامه نیکو نوشت و تحفه و پستاد و مسلمان شد
 و حید بن خلیفه کلبی را بر قتل پیغمبر و مردم پستاد و بنجاشی نامه
 نیکو نوشت و در پیغام او اخلاص است و عبدالله خلافت پیغمبر را بر ویر
 پادشاه ایران و پستاد مسلمان شده و نامه را پاره کرد و در حق رسول انرا
 گفت انحضرت انرا نفرین کرد و درین سبب کشته شد و نسل او بر اثم و طغوت
 تازی ملقه را بوقس او شاه ماکب فرید و پستاد مسلمان نشد اما جواب
 نامه نوشت و تحفه و پستاد بعضی گویند و لدل از آن تحفه است که بحضرت
 ایملزمین علی علیه السلام بخشید و شیخ ابن مذهب اسدی را بجا داشت

و ایشان دو توده امام اند حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
 ابن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف که بر سر علم است
 حضرت مصطفی در حج بول فاطمه زهرا است صلوات الله علیه و علیهم
 اجمعین ولادت آنحضرت روز جمعه پانزدهم ماه رجب و در شب
 ششم شعبان بعد از عالم انبیا بی مال و در رحم مادر بود و در پیش فاطمه
 بنت اسد بن هاشم این عبد مناف است که فضایل بسیار و برکات
 بسیار از آنحضرت است و کینست مشهور آنحضرت ابو الحسن و ابو تراب است و لقب
 شریفش مرتضی و امیر المؤمنین و یعسوب الدین بعد از حضرت رسول
 صلی الله علیه و سلم امام حق و افضل اهل عالم و عزت و عظمت و خلیفه الله
 و وارث علوم نبوی و وصی رسول ولی جمیع مومنان اوست و مقصود
 از آیت انما ولیکم الله و رسول الله و اهل بیته و صاحب قول که گفت العطا
 اوست و در سه مکاشفه و مشاهد و غزوات رفیق حضرت مصطفی بوده
 مگر در غزواتی که بتوکل که پیغمبر آنحضرت را از مدینه قیام مقام خود کرده بود
 و در شان او فرموده است منی بمنزله قارون موسی و الاله لابی اجدی
 و در وقت و کبریا فرموده علی منی و هانما همیشه گفته علی بن موسی

در بیان شکر از منکوات علم آنحضرت مقتضای حدیث صحیح بنویس
 انما یست العلم و علی بابها و بودی قول سیرج مرقضوی سلوکی عثمانی
 پیغمبر بوده اند و پوخته عالم برای پیچیدن از منبیل کرامات
 و غار حق عادات آنحضرت تفتن است فیض کشته منافات و فضایل
 و خدائی عادات و موهبت بر عبادات و علم و علم حکم و سایر
 فضایل پسند و شباهت علی آنحضرت پیش از آنست که تقصیر زبان تحریر
 بیان است فضایل آن توان نمود **فی بحیثه** کفایت فضل مولانا علی
 و قیام الشک فیما لا الله و راه حسنه و حق پسند چمن
 و ثلثین من الهجره مسلمانان در مسجد رسول صلی الله علیه و سلم با آنحضرت
 پیوسته کردند و تصدیق اشقام گفته امام گشت و جهان از آفتاب
 هدایت آنحضرت نورانی شد و معافه دین نیست تعویذ و ترویج یافت
 و بطلان شرع شریعت تشدید و تأیید پذیرفت و اهل عالم در سایه حرمت
 آنحضرت سعادت دارین غایب گشت بعد ازین آنحضرت را با مخالفان
 سه ذلت حرب واقع شده اول حرب جبل است که در مابعد حیدر اکبر
 حضرت و ثلثین در بصره اتفاق افتاد و درین محبت از مخالفان

که ایشانرا اکثر خوانند و از سپهر با جمعی کثیر گشته اند و حق بر اهل بیت
 آمد و آنحضرت نصرت یافت و بگویند شریف از زانی مشرب بود و آنرا در
 الخلافة ساخت و در پنج صحن پست که در صحن مسجد و علاء الدین
 با معاویه و اهل شام و بیت اذ و مدت حزب قریب صد روز و مناوی
 گشت و قریب پنجاه هزار کس و بر دایمی مشتاق و مناوی اهل شقاق
 که ایشانرا اکا طین گفته اند درین جنگ گشته اند و از جانب حضرت
 امیر المومنین علیه السلام عمار یا پسر که پسر صلی الله علیه و آله فرموده بود
 که او بر پست اهل شقاق گشته شود و دو شماره تین جس دین ثابت
 انصاری و ابولیلی از صحابه کبار و او پس رفتی از تبعین با جمعی کثیر
 شهادت یافتند و آخر شامیان بکبر و عاصی صحن سریز کردند
 و گفتند ما شمار انجناب خدای نخواهیم سکر حضرت امیر المومنین علیه
 علیه السلام بعضی در جنگ پشتی کردند آنحضرت بگویند مرا جیت
 فرمودند معاویه بشام نق سیم جنگ نهر و انت که در پشت نهر
 و تایش با خارج که ایشانرا مار قش کو نند و ق شبه خواجه که چهار نهر
 کس بودند و در اتنی شش نهر گشته ند مگر نه تن که پرو ن شد

و در این

و در جنگ کربلا کثیر از قتل و سیر داده بود و از خواجه در ین جنگ گشته ند
 و حضرت امیر المومنین علیه السلام فوج فرمود و بگو مرا جیت
 کردند و مگر با غرم جنگ معاویه و اهل شام داشتند که در ین
 بعد از رحم لحم علیه القدس بوقت صبح نهم رمضان پنجاه پنجاه
 من البحر در مسجد کوفه آنحضرت با از خم زده و کا کر آمد و در شب پست
 و یکم رمضان مگر با ار جنان و در صحن رضوان فرامید ند
متعد صدق خدیج مقد مدت عمر شریف آنحضرت شپ پست
سال بقول شیخ شید و شهد بما کشتن مجت کوفه است که تا القر م
زمان تعدد جهان و مطلب و مطاف عالیا بیت و آنحضرت را
بر و ایش شیخ می دست و مقت فرز ند بود و امام حسن المهم حسین
زین کبری زین صغری که کینت او ام کل م است ما و ایشان فاطمه
بنت رسول الله و محمد خنیف کینت او ابو الاسم است و ما و او خو ایه
بنت جعفر خنیف و عمر و رقیه و اما ند و ما و ایشان ام جیب بنت
و پسر و جیب و عبد الله و عثمان و ما و ایشان ام النسب
بنت خدا ام بن خالد پست و محمد صغ و عبد الله ما و ایشان ایله

بنت خنیس ضیاء است و الم الحین و پسرده مادر ایشان ام مسعود بن عوده
 ابن مسعود و ثقی است و نسیه و در قیصری و ام نامی و ام اکرام و ام
 صفه و امه و ام پسرده و نسیه و فاطمه از امیات محلف بود و
ام دوم ام حسن بن امیر المومنین علی مرتضی است علی است سلام
 و آنحضرت بعد از والدین که او را خود و فضل اکرم اهل عالم است
 و فرزندان بنی امیر المومنین و فاطمه پسرده المومنین است کیفیت آنحضرت
 ابو محمد است و هفت تنی و طیب و ذکی و سبط و طیب و دلا و تش
 و در شب شصت شهر رمضان پنهانی منی الحیره در مدینه بود
 و بعد از وفات حضرت امیر المومنین اهل عراق بر او بیعت کردند
 این خبر بمعاویه رسید بمحارب برخواست و اسکت عراق کرد و حضرت
 ام حسن نیز با لشکر عراق برابر رفت و چون بعضی از اهل عراق را
 خبر شدند و آنحضرت در بیع الاول پسرده احمدی و اربین امر حکومت
 بمعاویه باز گذاشت و از مدینه شریفه توفیق فرموده و بیاد است مشغول
 شد و با حسن باغهای معاویه الماسپس سوده در کوفه آنحضرت ریخته شد
 و آنحضرت را پسوم ساختند مدت اجل و زنجار بود و در روز خورشید

ختم صغیر پسند متع دارین در وایتی پسرده حسین با علم بقا اقبال فرمود
 و در بیعت مد فون شده مدت عمر شریفش چهل و هفت سال و در وایتی
 چهل و هشت سال بود و آنحضرت را بر وایتی شیخ ضیاء پسرده و فرزند بود
 نه و حسن حسین و در ایشان ام شیرین بنت ابی سعید و بیت و حسن مادر
 خود بنت منظور و غرقا پسر و عبد الله مادر ایشان ام ولد بود و در
 و عبد الرحمن مادر او پسرده ام ولد بود و حسن ارثم و طلحه و فاطمه
 مادر ایشان ام ایمن و ام عبد الله و ام پسرده و ریه از امیات محلفه شد
 و عقب از اولاد آنحضرت از زید و حسن باقی ماند است **امام سیم**
 امام حسین بن امیر المومنین علی مرتضی است و اولاد آنحضرت چنانچه
 شیخ شهید در و پس نقل نموده است شهر بیع الاول پسرده ثلاث
 و بر وایتی در و خورشید میفرود هم رمضان پسرده مذکور بود و در وایتی
 شیخ مفید هم شبان پسرده اربع بود و کینیت آنحضرت ابو عبد الله است
 و لقب پسرده و طیب و وفی و ذکی و مبارک و سبط و التاج بر مناسبت
 امه بعد از مادر مذکور که او را ام حسن حسین علی است سلام اشرف و افضل
 عالمیان است و چون معاویه در رجب ششستین رخت بر بست اهل عراق

بطلب آنحضرت در بیت ما و آنحضرت پس مسلم بن عقیل را که ابن عم آنحضرت
 بود و از پیش بگذاشته و در بیت ما و در بیت نزار کس بر بیت در آمدند
 و او صورت حال باز نمود و آنحضرت را طلب فرمود شد درین ایام
 حبسید الله زبانه و فرمود بر این معاویه علیه الله انصره بگویند آمد
 مسلم را شهید کرد و چون حضرت امام حسین علیه السلام از کربلا عراق
 آمد اهل عراق خلافت پیچید که با عسکریه الله در قصد آنحضرت متفقند
 و آنحضرت را با منافان و دودن و جویایان شمشیر و دودن از امانیت
 اتباع در روز جمعه عاشوراء پیغمبر احدی و پیغمبر شهید ساختند و
 جسد مبارک آنحضرت را با سپاه پیر شدند و در حایر برشت که بلا فون گشت
 او را و آنحضرت بعضی روایت شش اند علی اکبر و گفت او ابو محمد
 و ما و او شادمان و شکر کسری بر و جرد این شمشیر که ملک بگویند
 و علی اصغر را در او پسلی بنت ابی مر که در کربلا شهید شد بعضی روایت
 او را علی اکبر گفته اند و جعفر را در او حاضر عینه که در زمان حیات حضرت
 امام یافتم و جسد الله که در کربلا و کربلا تیری با و رسید و شهید شد
 و سینه مادر ایشان ز ما بمنت امیر القیس و فاطمه را در اولم سخن

بنت علی بن ابی طالب گفت اند آنحضرت را سپری دیگر بود که او را پسلی او پی
 میگویند **امام چهارم** امام زین العابدین بن ابی حمزه بن علی مرتضی
 است صکوة الله علیه کینیت آنحضرت ابو محمد و ابو العباس و بر و است
 ابی الحسین است و لقبش سید العابدین و سجد و ذوالشفا بود و بعد از
 امام حسین ۱۲ امام در اصل اهل عاصمت و لاوتش بر دایت شیخ شهید
 روز یکشنبه پنجم شعبان پسند ثمان و غلشین در زمان حیات حضرت
 امیر المومنین علی را در مدینه بود و مادرش شادمان و شکر کسری
 چنانکه گذشت آنحضرت در روز و الله علیه امام حسین علیه السلام چنانچه
 و اتباع زید بن ابی العاص آنحضرت را با محذرات اهل بیت شام بودند و نیز
 ملعون ایشان را بعد از دست ما و آنحضرت در جوار مرقد شوق رسول الله صلوات
 شد و چون پس شریف آنحضرت بر نجاه و مفت سال رسید بر دایت
 شیخ شهید روز شنبه و او را در محرم پنجم سنه تسعین و بر دایت
 سه اربع و تسعین پنجم اعدای بن بجار قدس رحمت رب العالمین
 اشغال فرمود و در واقع فون گشت و آنحضرت را پانزده فرزند بود
 امام و قائم مقام محمد باقر علیه السلام مادرش امام عجل الله و بر دایت

ام حسین بنت ابی الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام و مادر ایشان
 ام ولد بود و عجد ائمه و حسین و حسن و ابراهیم و ایشام و ولد و علی که
 خردتر فرزندان بود با خود و خود حبیب بن عامر و ولد بود و محمد و صفیر بن
 مادر شمس ام ولد است و فاطمه و علی و ام کلثوم و ائمه ایشان معلوم
 نیست که ام ولد بود و یا غیر ام بوده و به اتقی علیه السلام نیز از اولاد
 کرام حضرت امام است و بعد از ائمه اربعه مشهور و سادات سینه
 الحنفیه و افضل اندیند **ام حنیف** امام محمد بن امام علی بن العابدین
 ابن امام حسین بن امیر المؤمنین علیه السلام است کنیت او ابو جعفر و
 لقب شکر و مادی و شیرین ترین القاب آنحضرت باقر است بمحبه
 بتقر آنحضرت یعنی تو پیش از علم نبی شریف آنحضرت از نو و در
 منتهی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و در هم از جانب مادر
 و نایب مذکور شد بعد از حضرت امام زین العابدین علیه السلام و پدر
 و قایم بایستاد است شیخ مفید گوید که از علم دین و آثار
 و سپن و علم قرآن و سیرت و فزون از مراب از امام محمد باقر و
 ظاهر شد از دیگر اولاد امام حسین و امام حسین ظاهر نشد و ولادت

آنحضرت روایت شیخ شهید از دوشنبه شهر صفر سنه سی و پنجم
 و برایتی در جمعه غده رجب سنه یک کوره در مدینه شریف بود
 عمر و بنش روایت صحیح و وقت سال بود و در حلت آنحضرت
 بروایت شیخ شهید از دوشنبه سنه سی و پنجم از پنج عشر
 و نایب بود و برایت دیگر در ماه ربیع الاخر سنه یک کوره و در اکثر
 کتب مذکور است که در زمان ولید بن عبد الملک مردان بیست
 بار اسیم ابن ولید بمسوم شد حضرت امام جعفر علیه السلام
 تصدیق مثل آنحضرت شد و بعد از میتام آن بوازم تهنیت گفتن
 او مشغول شد و در بقیع تر و بعد عالمی قرار و والد بزرگوار مد فوگشت
 و اولاد آنحضرت بروایت شیخ مفید نعت اند ابو عبد الله
 جعفر ابن محمد مادر ایشان ام فرو و و شرفیه ابن محمد ابن
 ابوبکر و ابی اسیم و عجد الله و والده ایشان ام کلیم بنت
 اسد و علی و زینب مادر ایشان ام ولد و ام سلمه مادر شریف
 و ترو بعضی آنست که امام زین العابدین خدایم سلمه بوده و الله اعلم
ام شمس امام جعفر صادق بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین

ابن امام حسین بن امیر المؤمنین علی علیه السلام است کینت سابق
 ابو عبد الله و ابو اسمعیل نیز گفته اند و لقب نمایانش صابر و فاضل
 و طاهر و مشهور بدین القاب صادمست آنحضرت در زمان امانت
 خود شریف اولاد و رسول و کلام احباب و تالیف بود و تمام عالم را
 حضرت امام محمد باقر علیه السلام و منسوب بر امام جعفر صادق
 میخواند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نص کرده است
 بر امامت امیر المؤمنین علی علیه السلام و حضرت امیر المؤمنین
 بر حضرت امام حسن نص کرده و حضرت امام حسن نص نموده بر
 امامت امام حسین علی و همچنین سر امامی بر امامت دیگری نص فرمود
 تا منتهی شده بنای امامت با امام المجتبی القاسم محمد المهدی
 صلوات الله و علیه و جمیع این خصوص بطریق تواتر خلف
 سلف نقل کرده اند و لاوت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در وین
 آورده روز و شب خدمت پیچ الاول پنهان ثانی
 بوده و بروایتی پنهان ثانی بوده و مدینه مشرق و صاحب
 کشف القمعه روایت دویم بر اصح گفته و الله آنحضرت ام فرموده

و شریکم این محمد ابوبکر چنانچه گذشت در ایام حیات پدر بزرگوار
 و بعد امامت آثار پدر و از وی پاکلی رسیده و بعد از وفات حضرت
 امام علی بن الحسین علان و ده سال دیگر در خدمت پدر نامور
 گذرانید و بعد از وفات پدر بزرگوار سی و چهار سال نماند
 آنحضرت عمر شریفش شصت و پنج سال بوده باشد و وفات
 آنحضرت روایت شیخ شهید در شوال و بروایتی دیگر روز و شب
 شصت و پنج سال و در بعضی بوده مدفن شریفش در بقیع
 در پهلوی مرتقد شریف امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام
 حسن صلوات الله و علیه و سپاه عظیم جمعین واقع شده و بروایتی طبری
 آنحضرت را در منبر خود دیده اسمعیل و عبد الله و ام فرموده مادر ایشان
 فاطمه بنت الحسین الاثر بن حسین بن علی ابن ابی طالب است
 حضرت امام موسی و اسحاق و فاطمه و محمد از حمیده و برید که اعم
 ولد بوده متولد شده اند و عاقل علی و اسما از امامت اولاد
 امام اسمعیل بزرگترین برادران و وصیت و حضرت ابی جعفر را
 و محبت و شفقت بسیار بود و چنانچه کرده ای از شیعه در زمان حیات

امام کمال برود که بعد از امام جعفر قائم مقام او خواهد بود و لیکن
در زمان حیات پدر فاطمایت و در محل محل جاززه تار سپیدین
برقد حضرت امام جعفر بیت بوضع جاززه اسمعیل امر فرمود و حضرت
روی مبارکش را کشید و بر زمین می نهد و تا فوت ننهد مردم نمی بیند
و در بقیع مدفونست و بعد از وفات اسمعیل بر خواص امام جمعی که
کمال امامت داشتند از آن جمعی که دیده جمعی که از خواص امام
اسماعیل بودند و از دوران بود بر بحیات بقایان شدند و باقی این کلمات
و دست نوشته یکی از آن دو قایل با امامت محمد بن اسماعیل گشتند
بجای آنکه اسماعیل امام بود و پس از وفات امامت بر جمعی دیگر
بحیات اسمعیل قایل بودند و دعوی امامت او کردند و این سرد
کرده را اسماعیلیت گویند و بعد از آنکه جعفر بعد از اسمعیل از جمعی را بر
بشارت کمر بود و بعد از وفات حضرت امام جعفر دعوی امامت کرد
و از آنکه قایل او شدند و آنکه ایشان رجوع کردند و امامت امام
موسی را قایل شدند و تا بجان ویران فصحی خوانند جهت آنکه عبد
افصح بود اما محمد بن جعفر بر عقیده نذیری بود که امام را از جعفر

نذیرت را و تنجی و شجاعت بود و بدین پنج مشهورست روزی روزه و شجاعت
و روزی انقباض کردی در ماکون در سینه تنج و تسکین و بایه خروج
کرد و عیسی جلوه ی بقتل او رفت و اصحاب او منزه تر شدند
و او را که قتل نمودند مأمون در پست نامه مأمون او را کرامی داشت و در
خراسان با مأمون می بود و در پسته ثقات و مائین و فاطمایت
و تانج گزیده آورد که متبسم امام محمد امام جعفر علیهما السلام در جوار
و بکبر رسی مشهور و در تانج حرارت جنان که مأمون بدست خود او را
در تبر نهاده اما احمد ابن جعفر بغایت متوجه و فاضل و مجتهد بوده
و از آن روایت احادیث و آثار بسیارست و ملازمت حضرت امام
موسی را لازم داشت و قایل با امامت او بود و بعد از آن با امامت
حضرت امام هشتم علی ابن موسی الرضا علیه التحیه و الشان و بعد از آن
امامت امام محمد جواد علیه بود و از پدر خود امام جعفر صادق نقل است
بر او خود امام موسی را نقل می نموده و عباس بن جعفر صادق علیه
خود نیز یک بوده **امام هشتم** امام موسی ابن امام جعفر بن امام محمد بن
امام علی زین العابدین بن امام حسین بن امیر المومنین علی علیه السلام

گشت شریفش ابو الحسن و ابو اسیم و ابو علی و ابو اسمعیل ترک شده اند
 و لقب عبد صالح و کاظم لقب مشهور آنحضرت و از کثرت تحمل و در بارگاه
 و صبر و محبت صابر و صالح را نیز از القاب آنحضرت شمرده اند بعد از
 پدر بزرگوار پسندشین امامت و ولایت بوده و ولادت آنحضرت
 در وایت شیخ شهید در پسندشان و حضرت زین العابدین بوده و در دیگر شهید
 مقتدران مثل ابوبکر که میان کوه و کوه است و بعضی گفته اند در پسند
 آنحضرتین و مانده بوده و چون عمر مبارک کعبه پیست سال پسند است
 نشیت و مدت امتش سی و پنج سال بوده و پس از شریف آنحضرت
 پنجاه و پنج سال است و در آنست عهد بنفرو و در آن کمال محمود پسند
 و بعد از یک سال بعد از شریف که در فضل این پنج سپردند و در پیش
 در آن پس ماند بعد از آن از فضل پنج پستانده و فضل کی سپردند
 و فضل بن یحیی که در شریک و نگارای آنحضرت تقصیری نیست که بنا بر این
 فاروق بر فضل بن یحیی غضب کرد و پسندی بن شکاک معلوم آن
 امام معصوم معلوم کرد که مایه میل معصیه مایه مایه را سوم کرد و بخورد
 آنحضرت داد و حضرت امام از آن منی خبردار شد و فرمود که ترس در پیش

من کرده اند فسر او را گفت بدن من بزرگ و زیاده از آن پس منی مجذوب
 پس مایه میل خود کرد و در روز این دوران بر جسم مبارک آنحضرت
 ظاهر شده بود و در بیت حیات بخانی حیات و حیات سپرد و این گفته
 روایت شیخ شهید در چهره و چهارم رجب سنه ثانی و ثانیین مایه
 واقع شد و در وایتی در رجب پیست و پنجم رجب پسند احدی ثانیین
 و مانده بوده و آنحضرت را بمقبره که بنی هاشم را آنجا می بردند و در بغداد
 بقا بر قریش استوار داشت و در آنجا کجای رحمت الهی سپرد
 و در میان سالها در زمان نشان کثیر الاحسان اعلای حضرت پادشاه
 عالمیان ابوالمظفر شاه اسمعیل بیاد زحان الصفوی الهی بی ثمره
 آنحضرت و اسکن لی افراد پس جانانه فرمود و آنحضرت بر سپر قبر
 مبارک امام علیه السلام کعبه بزرگ و عمارت عالی ساخته و در حج
 مشاهد اندر علیم السلام آنقدر و غایت مقرر داشتند که در هیچ زمان
 مثل آن نبوده و آنحضرت چنانچه کوه شد امام و ولد بوده و جسم
 بریده و اولاد و محب و آنحضرت بر وایتی پس و سفت بوده اند و بر وایت
 پس و مشت پیست سپرد و میزده و شهرها و اولاد و کور الامام الهام

مع
 (افزاین)

ابو الحسن علی ابن موسی الرضا علیه السلام و النبی و زید و ابی اسیم و
 عقیل و یارون و حسن و حسین و عبد الله و اسمعیل و عبید الله
 و محمد و احمد و جعفر و یحیی و اخی و عباس و ابی القاسم و خضر و کبیر
 نسب و الارباب سادات علیهم السلام و خاندان نبوت و انوار الجلیه
 الهدیة با امام زاده مستحق میگرد و در بعضی از آن میگویند خواستند
 انشاء الله تعالی دیگر عبد الرحمن و قاسم و جعفر الاصفه و امام و حلال
 خدایچه و امام زاده اسما و علی و فاطمه و زینب و فاطمه الصغری
 و کلمه و ام کلثوم و آمنه و زینب و ام عبد الله و زینب الصغری و ام
 القاسم و حکیمه و اسماء الصغری و محسنه و امامه و میوه و در میان
 اولاد امام زاده و تصفیه فرزند کرم بوده و از کمال تقوی و برج
 نژاد الله بزرگوار خود محترم و امام زاده محمد بن جعفر کرم و
 تقوی انصاف داشت و ابی اسیم بطریق کرم و شجاعت سلوک
 میکرد و بسیار اولاد آنحضرت هر یک از پست بر بزرگوار و منیر
 با نواح فضل و مضایل بوده اند **امام هشتم** امام علی ابن رضا ابن
 امام موسی ابن امام جعفر بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن

امام حسین بن امیر المؤمنین علی علیه السلام کینت آنحضرت ابی اسیم
 و نقیض صابر و خاندانی و مشهورترین رضاست همه آنکه را پیش
 بودند موافق و مخالف آنحضرت و علی اسیم و محمد ششم بدانند و ولایت
 شریفش بر این شیخ شهید و در چشمتان یازدهم ذی القعدة سینه ثمان
 در بعین ماه بود و در دایمی یازدهم ذی الحجه سینه ثلاث و حسین ماه
 در سینه شریفه و الله و می ام ولد مسما به شرفه و ملتوی بود و در سینه
 شریفه و ابی کلثوم نام داشت در زمان مأمون رجا ابن خنک را که خال
 مأمون بود و با جمعی از معتبران بجای حضرت امام علی مدینه فرستاد
 آنحضرت را با عسکران و اگر ام بدو آوردند و در روز چشمتان پنجم رمضان
 سینه اعی و دایم بولایت عهد مأمون با آنحضرت پست کردند
 و نام مبارک آنحضرت در خطبه و سپک در آوردند و لباس پسیا
 غیا پسیان لباس سپهر علویان بر تبدیل کردند و بعد از مدتی
 رای مأمون را بر حضرت امام تغییر دادند و آنحضرت را پسندم شدند
 و اس در طوس در ماه صفر سینه ثلاث و ثمانین واقع شد و بر سینه
 در ماه رمضان و قمر آنحضرت در پنهان با دایم ماضی و نوحان ارباعا

بسم ربیب پسندارنج چنین مایقن در ستر من ای بر دهنه رضوان
 خرامید و قبر مبارک آنحضرت در موضع ستر من ای است و آنحضرت
 چهار مرتبه زید و با سخافات ره ایات ابو محمد حسین العسکری و جعفر
 المشهور بکذا آب و یک و شتر خایه را نام نمی بردند و علی را می خوانید
 و آنکه اعظم **امام یازدهم** امام حسین بن علی بن محمد بن امام
 علی رضای بن اقام موسی بن امام جعفر بن ابن امام محمد باقر بن
 امام زین العابدین بن امام حسین بن امیر المومنین علی علیه السلام
 کنیت اسرت ابو محمد است و لقبش خالص زکی و پادشاهی و سپنج
 و عسکری و ولادت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در در و پس آورده
 روز دوشنبه چهارم ربیع الآخر پسند اینین و مایقن بوده
 در مدینه و والده آنحضرت ام ولد است نام او یحشر در زمان
 معتد جاسی در روز یکشنبه یا جمعه یا مختلف روز باست ششم ربیع
 الاول پسند پستین و مایقن در ستر من ای بر دهنه رضوان
 خرامید و با کشر و ایات این و آنکه در روز یکشنبه پستیم و دوم
 محرم بوده و در پهلوی پدر بزرگوار مدفون شده بطریقی کوی پاسباری

از اصحاب ما بران داشته اند که امام یحیی زکریا که اعداد ابدان آن
 استقام کرده بود و در وقت نود و نه و مجتبی جمع الله علیهما السلام
 از اجداد آنحضرت بفرستاد و قطع نظر از این عالم فانی کرده اند
 و دلیل چنانچه بقول امام جعفر علیه السلام حیث قال الله ما مننا
 منقول شهید و آنحضرت را غیر از خلف و ایم و توحید قائم فرزند می بود
امام دوازدهم امام محمد مهدی بن امام حسن العسکری بن علی
 ابن محمد تقی بن امام ابو الحسن علی بن مسلم موسی بن امام جعفر صادق
 ابن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام حسین بن امیر
 المومنین علی رضی است صلوات الله و سلامه علیه جمیع با حضرت
 رسالت نباهی صلی الله علیه و آله و سلم و اہم و کنیت محمد است و از
 العاقب آنحضرت است حجت و قائم و مهدی و خلف و صالح و صاحب
 الزمان و صاحب مطلق بی قید زمان شهید در غایت اول آنحضرت
 در زمان رفتن از آن حضرت نبایه معصیت تفریر مسکوده اند و غیرم
 و صاحب الامر میگویند ولادت آنحضرت در پستیم ربیع و چنبن
 و مایقن بوده و والده آنحضرت زحیس است و چون والده ماجه آنحضرت

امام حسن العسکری علیه السلام رفت آنحضرت پنج سال بود و حق سبحانه
و تعالی آنحضرت را در طفولیت علم و حکمت داد چنانچه در همه
عیسی ابن مریم و یحیی معصوم علیهما السلام نبوت و حکمت از آسمان
داشت و امر و ترتیب و عظم و عیار عالم و نام و اشرف نبی آدم
بود و انگیستی است که بر کمر زمین را از قیط و عدل چنانچه از نظم و جور
پر شده باشد و محض او درین است چون حضرت ع و آن حضرت را
و وحی است و یکی از کلماتی در از ترست غیبت اولی و وقت معتمد
طیبت جیاسی ترجمه اهل تاریخ در سینه حسن یا پسندت و پستین
و مایهین بوده و درین غیبت سفارت و آمد شد محمدان آنحضرت
واقع بوده و از جمله محرمات **ابو جعفر** ابو هاشم و او و بنی القاسم
المجفری و محمد بن علی بلال و ابو عمر و عثمان بن السعید اسپهان
و سیراد ابو جعفر محمد بن عثمان و احمد بن اسحق و ابی اسیم بن شهریار
و محمد بن ابی اسیم و حاضی و دیگر نیز پسر شد که ذکر اسامی ایشان موجب
تطویل کلام است اما بدست این غیبت و سفارت چنانچه صاحب کشف الغطاء
نوشته مخفاه و چهار بوده و بر و این که ثابت گشته که ابو عمر و عثمان بن

سید مدت منظر حالات حضرت امام بوده اند و چون اوقات
یافت سیر او محمد قایم مقام او شد بنقص پدر که ناشی از کم حضرت
امام بود و او در شبان پسند بود و چنانچه در ثلاث ماه از عالم رفت
بعد از آن چنانچه روح از پیش توخت بنقص ابو جعفر بجای او پست
و او در شبان پسندت و عشرين و سه ماه بعد از بقا شل فرمود
و ابو الحسن علی بن محمد السمری قایم مقام او شد و او در شبان
پسندت و عشرين و ثلاثه ماه و نیا را با نذر دخت و واقعه
وفات او صانعت کرد و روایت کرده اند از ابی محمد الحسن بن
احمد الکلبی که گفت در مدینه السلام بعد از او بودیم در سالی که
علی بن محمد السمری از عالم ارتحال خستید و بیکدیگر و بنزد او رفتیم
مثل اوقات او و توشیحی بیرون آورد و در جمعی که پیش او بودند
و گفت آن غیبت که بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد السمری
اعظم الله جسر انحرافه فیکف فانت میت ما بین لایین پست
ایام فاسمع اذک و لا یوقص الی احد یقوم مقامک بعد وفاتک
نقد و تحت الغیبتة الثالثة فلا یطوّر الا بعد اذن الله تعالی

و در کتب بعد طول آمل و قوت القلب و امتداد الارض چنانچه
 سیاهی شیمی من المدة الماثیه و قبل حرج النبی فی الصفة
 نموده است بقر و لاجل و لا قوت الا بانه العسل العظم راوی
 گوید چون بدین ترتیب حکم کشیدیم از نزد هملی ابن محمد کسری
 در مدین آمدیم روز سوار پس وفات کرد و کسری را وصیت کرد و بعد
 از این وصیت کسری است تا زمان ظهور علامت بعد اذان باذن الله
 تعالی از کوه مبارک خانه خود پادشاه و عالم را از عدل و انصاف
 مخلوقا و ساخت **فصل دوم** در ذکر پادشاهان که قبل از اسلام
 بوده اند و آن چهار فصل است **فصل اول** در ذکر پیشدادیان
 عدد ایشان یازده تن مدت ملکشان و سنار و جواهر و پناه
 سال اول ایشان **کیومرث** بعضی از مورخان او را آدم میگویند
 و بعضی او را نسل سام ابن نوح و قاضی مضامنی در کتاب نظام
 التواریخ ترجیح این قول نموده و بعضی گفته اند آدم نبی است اما پیش
 از نوح بوده و از نسل شیث بن آدم است حقیقت آنرا از دستمای
 نمیدانیم حال پیش از آن پادشاه نبود و مقام او در شمار نبی بود

و پست حیوانات می پوشیده و در کفر عمر عمارت ساخت و خانه
 بنا کرده و شهر را بنامید کیومرث را هزار سال عمر بود اما
 پس سیال پادشاهی کرد از آثار او بعضی از اصطر فارسیس و دوما
 و پنج است **موشنگ** بن پیامک بن کیومرث بعد از جد
 پادشاه شد صاحب فرسنگ بود و بجهت این او را موشنگ خوانند و در
 عدل و دانا گوشتی چون پیش از آن آیین دادند و بدو وند او را پنداد
 لغت کرده و بعضی او را ایران خوانند و گوشت دایران زمین بود
 منسوب است و بعضی گویند تاریخ ابن مسعود منسوب است و او کتابی
 در حکمت عمل پادشاه و از اجداد و خرد گویند و بعضی از آن حسن بن
 حسن بن زید مانون گفته بود و زبان عبری آورده شیخ ابو علی بگوید
 در کتاب آباء العرب و الفریس آورده و لغتیش کرده و مطالعه
 رسل خلافت بر حسانت نفس و کمال و فضل او از معارف بحار
 طراست و حیات او سپردن آورده و از آثار او شهر سوپ و ششتر
 و بعضی از اصطر فارسیس است ادیس منجیر علیه السلام معاصر
 او بود مدت پادشاهی او چهل سال **طهمورث** بن موشنگ

این سپاهک بن کیه مرث که او را بخت دیو بند که تمام سپاه را
کار فرمایند و دست پرستی در زمان او پیش از آثار او
کس در دست و اصل طریقتیان و صوفیانی و کرم و آبا و
از جمله مداین سپید خانی مدت نام داشت ای سپاه طهورت
میچکس او را کار متعین بود **جستجو** سخن طهورت این نوشت
این سپاهک بن کیه مرث بعضی گویند برادر طهورت بود نام او جم
و لقب **شید** بخت آنکه از خوبی صورت و روشنی از روی او قیامت
او را بخورشید نسبت کردند مادش از یک بود و او تمام مردم را
از نعم هدیه میکرد بعضی اسپاهی گری و بعضی را از زرگری مشغول
کرد آینه اگر شکستند در زمان او پیدا شد امن از پشنگ
او بیرون آورد و از آن وقت حرب و کار منتهی میماند ساخت
علم طب در زمان آغاز کرد و تدبیر پرستی در عهد او غلبه کرد و او را
که در آخر عهد دعوی خدایی کرد و در بر شکل خود نشانی ساخت
با طراف عالم در نیامد و فرمود تا او را پریشان آنگاه او قیامت
اصطخرست چنانچه دوازده و پشنگ طلول و ده و پشنگ عرض داشت

و بر اندرون و مواضع و مزارع بسیار بود و شهرمدان و شهر طوس
چون سپاهک بن کیه مرث و جلد چون اسپند از آن بدید گفت اری عظیم است
از مدعیان فرشت و از رنجگانت و دشمنان با کجاست خوابت که عمارت
کنند پیش از او و از آن خبر چه است مدت ما و شاهی او مقصد پال
در آخر از فتنی که گرفت و صد سال کرد جهان یکت قافایت
فتن از منل سپاهک بن کیه مرث است فاد سپاه او را
بلیق او را گفت بدیعتی خداوند و عیب زشت پیکری و کوتاهی
و بدادگری و بی شری و بسیار خردی و بد زبانی و دروغ گوئی
و شتاب زدن و بدالی و چندی عرب لغت و پاک را معرب کردند
و حتی که گفتند خداوند او و جشید بود و خروج کرد و با دشمنان
ظالم و پشنگ را در آخر و قتل و و قتل بر او دشمن از پنج سرطان پیش
و خروج گشت و در دیکر و سنگین او از مغرب سپهر آبی بود و کلمه
عقایی بسیار بدین واسطه گشته شد و هر دو نام او را از پا خوانند
و از صفتان آسگری بود که او نام و سپهر داشت ایشان را حجت
گشتن بدو و ای فتن که گرفتند فریاد بر آورد و پوپت آسگری را

نظر

بر سپید چوب کرد و در آن شد خلق بسیار غلبت فتحاک بود که و آن
او به مشربیدن پوست به میت المقطع پس رفتد و فتحاک را بر آید خنده
از آن زمان فتحاک گمن در بود و بایل دشت پادشاهی و متر و سال **افزید چون**
افزید و آن را نشین جمیع بود و او به کاکه آشکر و اکا بر ایران بر
فتحاک خبری که کرد و او را بر گرفت و چون کوه و ما و ندید که در چای
و آن که در کوه پستی شد مهر جان نام نهاد و مشربیدن در بادانی
جهان و عدل و داد و کوشید و آن چو است استغفر که گاه و بیگاه پس
درفش برافراشت و بود بر فرود مبارک و اسپه و مایه و اسیرین مرصع
کرده و درفش کاویانی نام نهاد و بعد از آن پادشاهان بر آن
جواهری استزد و دانه نموده بر سپید که مقوم از حصر بهای او عاجز گشت
و بوقت شمع قار سپید بدست مسلمانان افتاد و بر لشکر بخش کرد و از او بیاید
بدیاد مغرب تا بغرات به پسر همسر سلیم داد و دیار مشرق قار و
جیحون به پسر مهانه و داد و میکاند شکار او بود و بایران مستوب به پسر
کستریج او برادران همه چهر فضیلت و پیکار و در بکشت بود
و او را بکشته و سرش را بر زمین و نیت نهاد و از این و قهری ماند

بود استرید و او را به نیر خود داد و منوچهر از وقت که شد پیش
از دیون و نیت داد و آثار فریدون باز و خندق شهر بات فریدون
از دشمنای سیکو و نیتی تریاک مار افی از بر دفع و مراد ساخت خبر بر
مادیان در عهد او جهانید تا اسپه به پیر یار در عهد او کوشش قبل و ندان
بر او و فتحاک که بر و نیت بر پستی شد و دعوی خدای می کرد و فریدون
پیام نریمان بکشت او و نیت داد و میان ایشان محاربات عظیم رفت
و انقدر پیام را بود و کوشش ابطاعت در آور و غرور و کینان از نسل
کوشش است و فریدون بعد از قتل هر پسر و وفات یافت مدت پادشاهی
پانصد سال از نخلان دست و در کار کار نامه کرد و در شصت و هجده
صورت کرد و از نیکو بایر نوشت **منوچهر** این شخص به پسر داد
فریدون نیت چون استریدون در کدشت حکم ولی عهد به پادشاهیست
نیت و بر نیت سلیمی پادشاهی و بدو بی و متقانی بکشت و او همان
به سلوانی پیام نریمان داد و بخش فرات و شط جگر کرد و بعراق آورد
و به پستانها ساخت و از آنجا به شهاب و در یاجین از مشها و کوه ساید اینجا
شکل کرد و لغارات عالم مشغول شد چون یام و دلقش شصت سال پدید

دست لشکران متفقد و سی و چهار سال دلال ایشان **کیقبا** و بنو اب با
 زدن طایف بن مؤخر بعد و زال و پسرش رستم ایران زد و پت
 از سرباست شخص که خوانند که او کجایانی شد و در جان پند
 در میان امیران مرا می خوانند رستم بود و در یک تبه چند اج
 لشکر نهاد مردم بعد او کشته و زنی که کشته شد در پیکر او پیکر
 چون کیتب و با تو را میان صلح کردند و چون برادر متفر شد
 دست پادشاهی او صد سال و در الملک احد اصفهان بود و آنرا که رو
 معبر کردند و یک نیمه عراق که در آن حدود است از توابع او کردند
 و از پیچرانی که در زمان او بود و در خیر قتل ایلیس و الیم و استویل
 علی اب **میکاو و پس** بن کیتبا و کسی که نیمه کیتبا و پت
 بو صحت کیتبا و پادشاه شد بعد از مدتی یحیایب مانده در آن رفت
 و آنجا که قرار گشت رستم زال را به مغولان جبرید و باز در آن رفت
 و کجنان مانده زانی را بکشت و کاوس و اخلاص را و به پادشاه
 مانده در آن بکشت کرده او را بکشت و کاوس پس ایدر الملک رسیده
 و کمر باره کاوس به با و در آن رفت و قرار شد رستم لشکر کشید

و پادشاه نامداران و مصر و شام و در م بکشت کرد و ایشان را نیز
 بکشت و کاوس پس باز به نظر جنگگاه آورد و کاوس پس کجایانی
 خواست خود را مانده زانی بر رستم داد و او را خطاب از پند و نسی
 و در آن وقت پادشاهی رسانید بعد از آن رستم بر پسرش لشکر کشید
 لشکران رفت و در پادشاه و بخار و تجارت و سهراب حاصل شد
 و چون به بلخ رسید با لشکر از سپه سیاب بکشت کاوس با میان آمد
 و به دست رستم نشاند گشته شد و در شش کس و اینست که رستم او را
 ال خوش کرد و از و فراموش کرد و کاوس پس شهری را از نسل کشید
 که این ایلیان از توابع آن است آورد و بود و بخار است و سپیدان و نژاد
 بسیار خوب صورت بود سپید و ش بخت مت سودا و زن کاوس پس که
 بر داشت شد ملک در بکشت و با سپید و بکشت پیمان پیش او سپید
 رفت از سپید و شمر خود کتیب نام را دید و او و چون فرکت پس عالمه
 شد سپید و ش بخت کتیب و برادر از سپید بکشت شد چون خبر نقل او
 بایران آمد رستم زال که آنکس بود سودا و به بکشت و با کاوس ایران
 بکشت پیمان رفت و او را سپید بکشت کرد و او را به نسی که در این

بهستم تا هزار و پنجاه و نه در ولایت ترکستان خراب کرد و
 قتل عام رفت مدت پادشاهی کاو پس صد و پنجاه سال در نظام
 اقتراح آورد که از پیش بران و جنگاگر در زمان وی بود اند
 داد و سپهسالار و حاکمان داد و سپهسالار و یکی در بناد و شست
کجی بن سپهسالار بن کاو پس بن کجی و بعد از قتل پدر چهار ماه
 متولد شد و چون ببلوغ رسید که بن کاو در بناد ایران رفت و او را
 پادشاه داد و او را با لشکر افرا سپهسالار محاربات واقع شد که
 در دیار خود و بن کجی را چون عیون کرد و در ایران پس بن نوذر
 به فرید بن کاو پس با او در کار پادشاهی شایع کرد و قتل بر شمع در
 پس با پهل نما و خدیو سزادان عاجز شد کجی را در آن شمع کرد و پادشاه
 به و قتل گرفت و لشکر را بحکمت افرا سپهسالار و سپهسالار و میان یکدیگر ایران
 و نوذران محاربات در عهد او مکرر گرفت و از طرفین طاعت و سرعیت
 واقع شد و انکی بهستم درین حرب مشهور است مفصلان از شامانه
 فردوسی معلوم میشود و در آن سر از هر دو طرف دوازده و پهلوان
 از عالم رست آشکار کردند تمامت پهلوانان تورانیان بر دست پهلوانان

کشتی

کشته شدند و کشت بر تورانیان افرا و این حکایت را داد و از دو بیج
 خوانند پس ازین کجی سپهسالار خود بحکمت رفت بر در خوارزم مصاف دادند
 شید و سپهسالار سپهسالار بر دست کجی کشته شد و افرا سپهسالار
 خوارزم کشت کجی و از عصب میرفت و او را اگر و جهان میدادند
 تا او را با پانچ بر دست بر ام اسپهسالار او را با برادرش کشته کرد
 بنفشه نما رسانید و بعد از آن شت سال را به پش سی کرد پس لدراسب را
 ولی عهد کرد و در پادشاهی کرد که در کینه و در کینه و در کینه
 در هر دو در عهد او در و دایمی عظیم در کوهی که در میان عراق و فارس
 داد و او کشته خوانند پادشاه و مردم از چاه آبادانها که کشته کجی
 بهر سپهسالار و آن را در و کشت و در آن کوه آتش خانه ساخت و آنرا
 دیکه کشته خوانند از آن زمان به پست سعادت و در سعادت قصاصت را از پهلوان
 حکاک در عهد او بود و ازین ناخوش قیامت داد و بنی و قتل کجی **لدراسب**
 بن او در شاهان کی باب کشته و چون کجی سپهسالار سپهسالار و پادشاه
 در داد و در پهلوان او نامه از خود تیر و دل کا بر کران آمد که وی کوه **شعر**
 می سر کشته در کشتن مباد **که** که لدراسب را شاه بایست خوانند

A

لدا ب چون برخت نشست دیوان عرض کرد بنهاد و تبه لشکریان چو
 معین کرده امر را بر تخت زرین نشاند و تبه خود سپرد و در
 و حرا بر تخت ملوک و حاکم مشغول بود تا پیشتر تا لیم کشید و آورده آن
 که بخت النصر که بخار بود را بجهیم بن سپاهیان رفت و دست تقدیر پس را غارت
 کرد و کاشت و می بود و فارسپایان بخت النصر را از نام میگویند پیش
 کشتاب را و پس از شاهی شد و در عهد او چشم بختاب را در دست
 و در قصر مردم را بخیل خود در آورد و و سپاهیان را در کتیه تصرف
 قیصر بقوت او آسنگ ایران کرد و لدا ب را معلوم شد که قوت قیصر
 بود و کشتاب است تاج و تکیه پیش کشتاب و رستم و پادشاه
 و در پیش کیم کرد و بیاد است مشغول شد و بشهر بلخ مقام کرد و در جاب
 بغیر و اند اسپایان بلخ آمد و لدا ب را بخت دست پادشاهی افسد و
 پست سال و از مشاییر اینها که در عهد او بود و اندام میا و شیر
 علیها السلام **کشتاب** این لدا ب بن ازند شاه در شهر
 حلب تاج بخت و در سپید پادشاهی نشست و زوشت میوای کبریا
 بعد از و در کشتاب وین کبری پذیرفت و اهل ایران را از الام

زو و دایین کب بن افتاد گشتند و کشتاب در اصطخر مقام
 گرفت و بنده خواندن مشغول شد و آتش که پادشاهت در کوه اصطخر
 و دای الی آن که حدود تمام که در خرمایه شده مدفن ملک بجم که پیش از پندام
 بود و اند ب سپاه کوه باشد بسی در غار پاک و در کوهها پادشاهت اند و بعضی
 در خرمایه که در پان کوه نموده اند و سنگ بسیار بر و ریخته چند کوه
 می گشته و بعضی در قبا نموده و چشم در زمین تعبیه کرده و چون بختاب
 لدا ب را بخت کشتاب بنرا بختان کرخت و در او خود جاب
 حکم را بر سپاه تا اسفند یار سپرد و در کوه که در کوه که در کوه که
 شهر رشت مدگر و در پسران آورد و نوید پادشاهی داد و اسفند یا
 بار جاب بخت کرد و در جاب از بخت است اسفند یار از عقب او
 بر او مشغول بر کشتاب رفت و بخت باز کاهان در زمین در آمد و
 در جاب را بخت و پادشاهی طلبید کشتاب از جهت که از سپهر
 آورد و بود او را بخت رستم رستم را بخت یافت و او را
 به تکران چاک کرد و دست پادشاهی کشتاب صد و پست سال از تاج
 کشتاب قله سمرقند و دیواری در میان ایران و توران پست و سنگ

از آن سوی سپهر شد و شهر ضیاء پارس است و از کما که در زمان وی
بود و استراط و جامایک که در علم نجوم بی نظیر بود و ایت بی قیاس
در جانشین است **بمن** این شهر با یک کتاب بی نام است
بکرم و صفت پادشاه شده و یکس در بخت مانع است برستم زت و فراموش
برستم ز اکت و زلال در بخت پس که در اندیشه من خلاص او درستم
چون حال در چاه بگر برادر بخت چیده بود و او جان در گذشته
چون ولایت بسیار در حکم آورده و میبخت انصراف از بایل معزول کرد
و از اسپاب جامایک بن لراب که مادرش یکی از انبای نبی اسرائیل
بود بعضی وی در پستانه و فرموده تا جلد نبی اسرائیل ابریت المقدس
آورده و کسی که ایشان خوانند بر ایشان کار دارد و بکوشش ایشان جمع آورده
و دانیال بنمبر را عیال سلام با اتفاق ایشان ریاست نبی اسرائیل داد
و ملک سام نیر داد و ایشان را از بقاء خویش کیل کرد و بیت المقدس
عمرت فرمود و مادر بن از اولاد طاعت بود و زرش از زرا و
راجیم بن سپلیان اورا پسر پارسا نام و دوشی های نام بود و بن
های رازن کرد و پادشاهی بود و او ساسان از رشک عبادت

شغال شد و پادشاهی من صد و دوازده سال از کابرو حکم
در صددی بود و اندک اطباء و بقراط پسر است **مسی** نبت من
زنی باستم در ای بود و میرتی پسندیده داشته بکرم و صفت
پدر پادشاه شده و از پدر عالم بود و وضع حل پیری شد غضب شایسته
در هر سپهر غالب آمد و او را در صند و قی و نما و در آب انداخت
کار زنی آن صند و قی اکبریت و پسر داد ارباب نام کرد و پسر و
چون بخت بلخ رسید از کور پادشاهی پسر کازری فروئی آورد
سلط و زید شغال شد و لشکری که مادرش یمن و میان
ی در پستانه و حمرا شده و میر شکر در او در آمار و دلت شایسته و بیکرد
چون به دم رسیدم و بسیار شرح احوال او با همای معتبر کردند
و همای شخص احوال او و تحقیق شد که پسر اوت پادشاهی بدستیم
که دو خواهر که از یکد بعضی کوسید که چل مناره و غایب عظیم که در بوط
اصطخر بود و ایت و پنهانان از مسجد ساخته اند و اکنون بغایت محراب
او ساخته و پادشاهی او که همای کرد و پسر و دو سال از آمار او
شهر جواد قنایت **و از اب** این بن بجای مادر پادشاه شده و او

پادشاه با عدل و رای بود پشتر ملک غم و مشاوهی بود
 و صاحب جهان تیس بود تا جیز و در ترس پند و جهاد ایشان سازد
 افسر یلم بیت و ارباب و عفر فلیق پس پیکار است و بسبب بوی
 فاشش که از دانش می آید و در پیش پیکار است و خبر از آید
 بسکه حاضر بود چون بر او فلیق پس گفت از دست و ارباب را پس
 و یک روز از نام بود و اولی عهد بود که در پند است پادشاهی و
 دوازده سال و پشتر مقام دی نیار پس بود از آثار او شهر و آبادی
 و کوه و بدو منسوب است و از کیمیا که در عصر او بود و انداخته اطلون یقه
 که شاکر و عفر لوات **دارا** این دارا بیکم و صفت پادشاه
 میان او و پیکار بودی بر سر شلج بعضی از ولایت ایران که در
 تقرت رود میان بود و فصاحت افشار آسمان جنگ یکدیگر کردند و
 مرد سمدانی که از کپ راه را و میرا زخم زد و ندو بان شکار کند که نیش
 افسر در حال پاید و سپهر بر اثر او نهاد و سوخته منقعه یاد کرد
 که من نفرو و دام و قصد قتل تو داشتم دارا از وی التماس کرد که
 تا کشندگان ویرا بکشند و خرویی را پیکار زن کند و بر او لاد و لوک

پس پیکار و کفار و ایشان را خوانند و اسکت را از وی پذیرفت
 و بدان فکاه و این جیت ملک طوایف بکاشت و خواست که بکشت
 عهد کند و نیارست از اقارب و از کسی را قائم مقام داشت که مباردا
 پستولی شوند و از وی و از غلامی که سینه خوانند و نیز گویند که
 از سطلای پس و یمنرا اطلون او را بدین سار ت کرده اند تا بکند
 بر قتل او پشاه را و دکان اقدام نماید مدت پادشاهی او چار و ده
 سال از آثار او شهر اهرست **پیکندر** این دارا بیکم و صفت پادشاه
 و از تقرت است و بعضی گویند پسر فلیق پس بودی است بعد از برادر
 پادشاهی ایران بود و پسیه و او ثنات جهان و ضبط آورد
 و طلب آب سیواں رفت و خضره بر تنه لشکر او بود و آب
 پسیه و از آن بجز دو و افسر مجروح ماند از سطلای پس حکیم
 و بر نیار بود و حکمت و فلیق و منطق و محطی و اقلید پس و میات و
 غیر آن از ایران بود و در پشاه و از آثار او پیکار است با جی و شرف
 و پیکار نیز مغرب و دشت و شام و مرد و سران و حشدا سان
 و سمرقند و مادران و دیوب و با ایران و بقول بعضی مورخان سید باج

و قاضی و ذوالقرنین اکبر ساخته است و طلب بسیار از آن میزد و کرده
چون اسکندر رحلت خواست کرد و جهان بر ملک طوایف بخش کرد
و بر ایران نو پادشاه تعیین شد بود و بنام اسکندر و فرمان دیگری
بنزدی و بدین سپید گس بر دم حکم کرد و بدین پادشاهی او جاریه
پس از وفات او در شهر زور بود و در آن وقت پس از آن عالم
چنگا بر سپه او حاضر بود و در آن پستلایس این پادشاهی بود و اسکندر را
ایرانی و سپه مالدیند و در تابوت طلا نهادند و با اسکندر در دست نهادند
و در شش او را از تابوت طلا بردن آورد و در تابوت از پستک مرمر
که از مصر آورد و در آن نهاده و در اسکندر به دفن کرده و ابق و عذر
معاصرا آورده اند و بعد از آن ملک بر پستک او دروش تمام که
شاکر و از سطالیس بود و عرض کردند قبول کردند و بعلوم و عبادت
شغول شد و از اهل و میت اسکندر مردی را و خوش نام به پادشاهی
برداشتند و او را بطلمیوس پس گفتند و معنی این ملک بزرگ بود و این پادشاهی
ملک عجم را پس می خوانند و ملک یونان و شام و مغرب تا به عراق
و لب و جل و در حکم او شده و او فی اسپرانیل ابرنیت المقدس

یکه داشت و یک تن از قیال بهتر کرد و در تیغ دین و شرفیت تو را تو
فرمود و در بطلمیوس پس بعد از سی و هشت سال از پادشاهی در گذشت
و بعد از آن و قیاس پس به پادشاهی رسید و او بود که اصحاب گفت
از وی بگریختند و گفت افتادند و بعد از آن مرد دیگر به پادشاهی
نشست نام او عمو پس چون از پادشاهی او نجات و شش سال
بگذشت عیسی مریم از ناز و بر تاد و میان عیسی و اسکندر صد و شش سال
و بعضی زباید ازین هم گفتند **فصل سیم** در ذکر ملوک طوایف
از عهد اسکندر تا زمان اردشیر با کجاست پستک و میرده سال
یمن از ملوک طوایف داشته اند و ایشان با یکدیگر کوشش میبایل
مشکله کردند و میلاحب مردم از عهد ایشان در تحصیل علوم می کوشیدند
و اهل عالم در علم بدرجه اعلی رسیدند و از ایشان به فرقه که پستک یک
پادشاه بودند و از دیگران بزرگتر بودند **فرقه اول** و طوایف
که چون اسکندر جهان بر ملک طوایف بخش کرد و خراسان و عراق
و بعضی از فارس پس و کرمان به دود او دادند و چهار سال مباشر
بود تا بدست اسکندر بن و او را گشته شد **فرقه دوم** و شکیانند و دود او

پادشاه مدت کنگشان صد و شصت و پنج سال است که بن دارا و در
 زمان عیش و شکر از چرم و پنهان شده بود و بعد از آن بر اطمینان و ج
 کرد و در او را کشت یک اطمینان و در دست شد با و دیگر پادشاهان
 اطراف متفرق کرد که نام او را در دست با نماند و خود نویسنده و او نیز
 از میان جنگ نخواهد بود وقت تشویش در سنگ و دیگر کمر و مند و غل
 و غضب بچاکس و دست و گری باشد مدت پادشاهی و پادشاه سال
است بن کشت بن دارا و در دست پادشاه بزرگ و آتش همدان پادشاه
 پادشاهی بدو اتفاق گرفته و او بکنج روم رفت و خلق بسیار قتل و
 و از اموال و جنس این که بسیار بنمایانده بود و بسیار مایه و در مدت
 پادشاهی او شش سال **ج** ام این پادشاه پور بن کنگ بعد از پدر
 بحکم و رعیت پادشاه شده و مدت یازده سال پادشاهی کرده و بعد از آن
 در گذشت **بلاش** این میرام بن پادشاه پور بعد از پدر کار ملک بود
 اتفاق گرفت و مدت شانزده سال حکومت کرد و **نرسی** بن بلاش
 بن پادشاه پور بن است که پادشاه پور پادشاه شده و مدت چارده سال
 در پادشاهی ماند و در گذشت **نرسی** بن نرسی بن کور بن بلاش بعد از پدر پادشاه

میرام بعد از عزم پادشاه شده و بعد از او پادشاه پال حکم کرده و در دست
پادشاه بن بلاش بن نرسی بن کور بن بلاش پادشاه شده و مدت پست
 پال در پادشاهی ماند و در گذشت **اردوان** بن بلاش بعد از پدر
 پادشاه شده و مدت سیزده سال در پادشاهی سپری کرد و در جنگ شتاب
 شده و **فرز** پادشاه شده و مدت از نسل فرزند بن کور پس مدت
 پادشاه مدت کنگشان صد و پنجاه سال **اردوان** بن بلاش پادشاه
 جنگ کرده و دولت از خانه این ایستان پس در آن و ملک بزرگوار
 گرفت و ملک طواغیت همان که در وقت پست و پدر سال
 در پادشاهی ماند و در گذشت **خبر** بن بلاش حکم و رعیت برابر
 پادشاه شده و در پال در پادشاهی ماند و در گذشت عیسی عباد
 زمان او شش سال شد **کور** بن بلاش بن بلاش او را کور در تبرک
 خوانند یکی عازن بن اسپر ایل و باز قواست مدت پست پال پادشاه بود
نرسی بن کور در بن بلاش بعد از پدر پادشاه شده و مدت
 پست سال در پادشاهی ماند و در پور پس در زمان او حاکم خراسان
 بود و در پست و **نرسی** بن نرسی بن کور در بن بلاش بعد از پدر پادشاه

مداین پس بعد عراق به برنایم در پس و اکنون از آن ارضیت و آب نرند
 و در اصفهان میان راه یا بخش کرد و نصیب سر ولایت منیر کرد
 مدت پادشاهی اردشیر چهل سال بود و ماه بدو پادشاهی بود
 بعد از وفات وراثتی و شجاعت در عدل و سیاست قاعدی
 نهاد و در او صانع و عود است بکفایت و در راه آن بر سلطنت
 حکم و در آن شهر ریح مسکن نهاد یافت **پادشاه** بن اردشیر
 پادشاهی بود بعد از وفات پادشاهی و یک سال و چند ماه پادشاهی
 کرد و در جهان عمارت بسیار ساخت از جمله زیارتگاه که ظهور است
 بنا کرده بود و اسپکنه خراب کرده آبادان کرد و نه و در شهری که در
 صوب آن شهرت خاری است و صورت شاپور را اندک تشبیه
 و شکل پستونی در میان خاکی استاده است و بر پشته صوری
 چند کرده اند و چند شاپور و در پستان او ساخت و بنیاد است
 و پستانهای بسیار و ساخت و شاپور لفظ تازه است یعنی سپهر
 ملک **پادشاه** بن شاپور مردی بود با جمال و قوت و بهادر و عالم
 بدت او پال پادشاهی کرد از آثار او شهر بهر پستی پال و سپهر

میان بغداد و خورستان **پادشاه** بن سرفراز چون بعد از پدر پادشاهی
 پس پادشاهی را مغزو کرد و هشت و پنج دهستان زد و یک کرد و نامانی
 بروی آن نهاد کرد و پیش روی حاضر شد بهرام و بر اعطی کرد و اما اتباع
 او را جمعه بدست آورد و آنکه حکما را جمع کرد و نامانی بکشت کردند
 و غرضش کرد اندک که مبین شد تو به روی و پیش عرض کرد
 قبول کرد بهرام منبر بود و تا پیشش گزید و پیاده بختند و بنایان
 فرمود و تا مصر پناه ملک کردند و پیشان سر کس دعوت کرد و ده و دو فرمود
 تا در آن ان مجوسان است شده و مذنب دی ازین سپید بر طرفش
 گزید و آثار آن در چین مانده است و مدت یک او پسر پال و سه ماه بود
 از آثار او چیزی مشهور نیست **پادشاه** بن سرفراز دی بنیاد
 یکو سیرت بوده مدت ملکش پت و پسر پال از آثار وی چیزی
 مشهور نیست مقام دی به فیما بود و است **پادشاه** بن بهرام بن
 بهرام بن سرفراز از اشکانه خوانند و بهرام بهرامان نیز گویند بعد
 از پدر مدت چهار ماه حکم کرد **پادشاه** بن بهرام بن سرفراز
 بعد از پدر پسر پسر پادشاهی شست و مدت نه سال در حکومت بنا

بهرام ابن نرسی بن بهرام بعد از پدر پادشاه شده و اول پادشاه
 از اکاسپه که بنفش بود در ایوان مضطرب نشسته بود و در سیرت
 میگذر داشت و او مضطرب بود و در میان جهان در سختی و نرسیدن
 داد آنداد و در پستانهای بسیار در ولایت خورشید **شاه پور** و **دلاک**
 ابن سرفراز نرسی بن بهرام بن حبیب بن بهرام بن وقت و قات پدر
 متولد شده بود و در سرفراز بنفش فرزندی داشت از کاه دولت
 او است یاک که در هند مادرش پور عالم بود و پادشاهی برود و از بعد
 از اجل رورش پور متولد شد طفل از برکت خوابانیده و تاج بر بالای
 سر او و تخت چو کوه بود ملک پر آشوب شد از عجب طایر
 غالی لشکر کشید و شکوه سپاسیان غارت کرد و خواهر سرفراز را
 که دوزن کرد چون شاه پور بعد مردی رسید بخت طایر رفت و دختر
 طایر که نام با او متفق شد و او را در قلعه داده و با طایر بخت
 در پیاری از قوم عرب را بقتل سپایند و چون از قتل معلوم شد
 فرمود تا شاه اعراب را بپروان میگرداند و ایشان بسجی می مردند
 اعراب او را بدین سپید و دلاک قات خوانند ملک بن نصر بن وقت

داد و از چند آنداد اعراب پر سپید شاه پور گفت از بخان شنیده ام که
 از عجب شخصی پیدا شود که ملک عجم را بداند و بدین کیسند این قتل محکم
 ملک گفت شاید که قول بخان دروغ باشد و اگر راستیست و البته بود
 نیست اولی آنست که قتل کشته باشد تا آن صاحب دولت را نیز کین
 کشته باشد بدین سخن شاه پور دست از آنداد عجب باز داشت
 شاه پور پس به پهل پیش قیصر روم رفت قیصر او را این شهادت گرفت
 و مجرب پس کرد و بایران آمد و حمله ای بسیار کرد و درین ملک
 شکن شد شاه پور از آندادان بعد و کینتری که بر او عاشق شد بکینه
 و با آن کینه بایران آمد و تو را زمین نشین و در حج جبار ام گرفت و آن
 زمین باقی است که اکنون بشاه پور ان منسوبست و شاه پور ساخت و
 در آن وقت باغ که یک صومعه بزرگان پرستی بود و منور کرد و جمال
 ایران اسپتشافی می نمود و صومعه را با او گفت و وزیرش پور و
 رود باریست و لشکر در سر او مارا با پتختار سر و اشارت کرد
 بخه تنش چو پستند با شاقه بر قند قیصر عجب بندگان در آن شدند
 و بر سر قیصر پدیدند و او را دستگیر کردند ملک شاه پور را صافی شد

شاه پور نیز مستردین را بر خود مبارک داشت و نزد که آنجا شهری بسازد
 معماران بعارت مشغول شدند و دیوان فراموش ایشان می شدند
 سرچایشان در روز میاشت شب خواب می کردند معماران بسیار
 از آنجا که نمدش پور بر من اعراب و دیگر طایفه مشغول بود با کار
 دیوان نمی برد و چشمه آب در پشته که دیوانه تر مال مشغول کشید
 و شهر بسیار حسین که نمد و شهر پستان بساختند آثار عمارت
 در ماه ایار پسته ثلاث دستین و در بهار بود و چون نمد اسکندی
 بطلع جزا جمعی از لشکر این چند ذوق شته و دیوان در آنجا ساکن شدند
 شاه پور و رفعا معان ملک کرد و بکنک دیوانه و مکنه در بای
 جز رفت و قتل عام کرد و بر هیچ دیلم بقا نماند است و سر حبه
 عمارت از لشکر این ربه و بعضی را بخواست و بعضی را در زیر کل کرد
 و از برون آن عمارت و در تارنج کشیده آورده که مانی مصور
 در زمان شاه پور ذوالاکتاف دعوی پیغمبری کرد و بعضی گویند در زمان
 شاه پور بن اردشیر صاحب نظام التواریخ و ستمه اصفهانی
 بر آنکه در زمان بهرام اول بوده و بنا چنگ مذکور شد و دعوی پیغمبری

آن که وی که خطهای دراز و کوتاه کشیدی و او را بر پانصد و بیست و یک
 و پشتر چنانکه بر کار و مسطر است یا رفعتی تفاوت بودی و صورت
 بر یک پسون و سه بر یک پسون بر یکوی نیمه است بود و چنانکه تمام است
 شهر را و در ماه و گوتهها و در و نازان معلوم می شد و پراستی نیز
 ساخته که چون پوشیده می مرغی بود و چون برگذندی نامرئی است اما
 اما با منظره با طهارت و رخ می شده و گشته کرد و از آثار شاه پور
 شایسته آن قزوین است که اکنون مخفی است از ان و شهر مداین
 و تخته عماد است انبار و جوار شاه پور که او را موسی پس خوانند و
 چند شهر در حبه طمان و سبب ساخت مدت عمر و پادشاهی او مشاه
 و دو پیل **اردشیر نیکوکار** برادر شاه پور ذوالاکتافیت از مادر
 چون برادر شاه پور که چک بود پادشاهی بدو دادند که چون شاه پور
 این شاه پور بزرگ شود پادشاهی بدو سپار و اردشیر مر و جانی
 بود در دولت با مردم میگزینت و نیکویی کرد و بدین سپید نیکو کار
 لقب یافت و مدت دولت او ده و اندوه پیل و چهار ماه پس در
 دوحین معاصر بود و در قصر روم پسر کوچک بود و بخت ترک

تروشا پور و پشما و کسی ابد نیست نامک را مستحب و نگاه دارد و
 چون بزرگ شود تسلیم او کندش پور و درین را بفرستد و بقیه دم
 حاکم شد چون سپهر قیصر محمد مرادی رسید ملک به پسر او و در میان
 رخصت مراجعت داده پسر بنیام محمد بنیام که بعد از دم بنیام **محمد**
 این شاه پور بنیام و امانت خان ظالم و جبار و بی رحمت بود و او کس را دوستی
 نداشت و هر سال در پادشاهی بنیام و در کشتن **بنیام** و این بهرام
 بر شاه پور بعد از پادشاهی شد و کجالت حکم کرد و غارت بسیار و در او
 عدد و پشایان نیاورد و اندامها جزا و صفائی و مورخان بر ویست
 احوال او مبالغه نمودند **بنیام** و بنیام پور بعد از بنیام و زاده حاکم
 پادشاه شد عظیم ظالم و پسر سکار بود و غارت بسیار و در او
 لقب کردند مت پادشاهی و پست و کجالت و هم در عدد او اگر گریان
 از ظلم خراب شد **محمد** و بنیام پور بعد از پادشاهی و کجالت
 و در لقب پسر ظلم و جبار و در اختیار کردند و پادشاهی بگری
 نامی داد و بهرام با او نداشت کرد و بحار بست و نماینده بهرام و پنج لشکر
 خواست و گفت دعوی من و او را هست و تاج بر تخت می نهد و دو شیر کرت را

در پای کشت می بندیم هر که شیر از آبکشد و تاج بر او پادشاهی او است
 پسری گفت من صاحب حکم و قوه می نمیشم تا بایم کرد و تو را باید رفت
 بجنگ شیران بهرام شیر از آبکشت و تاج بر او داشت پادشاهی بر پسر
 شد و جبار عالی که پدرش کرده بود و هم نماد و در عدل و داد گو
 و کرد و از سبک مردم را انوار خوا و خود ساخت بغایت مردانه بود
 تیرا خطا زنی سکار دوست داشتی و خود را بسیار کشتی می رسید
 او را بهرام که خوانند زمان او زمان عشرت و طرب بود مردم با هم روز
 بکب مشغول بودی و نمیشد و کبر بفرست کار مطربان و در عظیم گرفت
 بهرام که از منند و از نو و نزار لولی بجهت مطربانی مردم میاد و
 و نسل ایشان مشغول در ممالک ایران مطربانی کشت بهرام بمشورت
 مشغول بود و کار ملک بوزیر گذاشت و وزیر و لایات خراب کرد و
 لشکر را هم سوخته و از نو و نزار لولی بجهت مطربانی مردم میاد و
 و پانی پسکی را از پا آویخته بود و حجب پر سپید گفت این سبک برین
 کلاه مقعد بود و نگاه نقصان در کلامی آمد و پسر معلوم نمیشد مشخص شدم
 که این سبک با او کرد و کشتن گرفته بود و با او در پاشا شده و کک کان

گویند از آن وقت بیکدیگر و بر سر ام ازین سخن مستند شد و شخص احوال
 وزیر گشت گناه و شمار داشت و بر سپاس گشت که مدت پادشاهی
 او شصت و سه سال بفرموده تا به کور بخش نشسته که آنکه ازین جهان
 همه کجای بود استیم به این جهان هیچ نبردیم **پادشاه** این بهرام کوثر
 نیز و بعد از پدر پادشاه شد مدت پادشاهی او بیش از ده سال
ه **پادشاه** نیز و برین پادشاه بود و برین بهرام کوثر بعد از پدر بخت کم و صفت
 پادشاه شد و برادر همسرش نیز و برین پادشاه بود و برین بهرام کوثر پادشاه
 سال اتها ساخت و با او جنگ کرد و او را اسیر کرد و پادشاه
 او یک سال **فیر** و برین نیز و برین بهرام کوثر بعد از پدر بخت کم و صفت
 پادشاه شد و در زمان او قطعی عظیم خواست منتهی الی خراج از
 مردم بر نه داشت و اعتقاد برین پادشاه حاصل کردند و برین پادشاه
 داشت و او مظلومان شکوه اوی مجرم را بر نه اندان نفرستاده و
 و هم در مجلس قرا با مضار پانیدی او را با بخش از آن مضاف افتاد
 و گشته شد مدت پادشاهی او ده سال بود **پادشاه** این بن
 نیز و بعد از پدر پادشاه شد و برادرش قباد از دیگر بخت بعد سو فرای

که از نسل آن جهان بود و بقوت او بخت بدش رفت و او را بکشت
 مدت پادشاهی بدش پنج سال **پادشاه** و برین نیز و برین پادشاه
 بعد از پدر پادشاه شد و در زمان او فرود آمد و عوی پندری کرد
 و مال و زن همه شتر که کرد و ایند و پادشاه و برین پادشاه
 غارت یافت و برادرش با ماس بجای او شیت اما مورخان
 تمام او را برین پادشاه نشان میاورده اند و از پدر پادشاه مثال
 قباد پادشاه شد و ملک بر وقت را گرفت و نوشید و آن بن قباد
 فرود آمد و آنرا در آنج کرد و جهان از شتر و پان شد از آثار قباد
 او جان و جلوان و شهر آباد و جسد جان و چند موضع در طبرستان
 مدت پادشاهی قباد شصت و چهار سال **پادشاه** و برین پادشاه
 بعد از پدر پادشاه شد و در آن کسری گفتند و کور که عدالت او بود کسری
 خوانند و نوشید و آن عادت و این شیکو نهاد و در شکر کرد و
 کرده و ملکه عرض و عارض او سپید کرد و او را بر نه اندان نفرستاده و
 او بعد از مدت عظیم مردم کرد و ملک مردم را بکشت و قیصر را در
 فرمان قرار داد و در آنج پستاند و مردم بدو بازگشت است و برین پادشاه

بر چند پال می‌گذازد و چون از دستش روم فلان کشت کار را برفت
 و باغیان صلح کرد بشدت آنکه تا فتنه او بشیر و ان باشد تا به پیشینه
 و دشمنی بچو است و با شقاق بهار به بهار فتنه داشت و انشا الله
 کرد و در یک جانب منتهی و چون رفت ایشان صلح نمود و در خلیج ملک
 بر خود گرفتند چون از آنجا بازگشت از آنجا بشیر آمد که قبیاق پستولی
 شده اند و بشیر و ان است ایشان کرد و آنجا رفت را قلع و نمود
 و در بنده مقهور کرد و همیشه و جمعی از لشکر بانی آنجا داشت تا آنجا که
 دارند و بشیر و ان حسنیه پاسته و فلان عمارت کرد و در آنجا
 نگاه میداشتند و از آنجا و منفذ ان کیکان و دیوان در آنجا
 کتاب کلید و دمن و شمشیر و در عهد و از دستد بایران آوردند
 و وزیر او ابو زر جبر متعال شمشیر و در ساخت در ایام او پست
 از این ان ابناء ای ملک حیرتزدوی آمد و استه او طلب کرد
 بر سر و ق این بر که سورة العیض در شان پدرش آمده است
 و او عدد او تا این را از ایشان پشخاص کرد و با لجه نوشی و ان
 جهان را نام سینک و او و انصاف بکرم و چون بنده سال

از پادشاهی او بکشد عمارت عالم در آنجا رسید که امتحان کرد و پند
 بر چوب زمین قریب در ممالک او پیش شد نیامتنه و متمر و بهتر از پیش
 و بشیر باصلی الله علیه و سلم در آخر زمان او بوجد آمد و آنروز
 تشکد و فرومود و در بای پاد و خمش شد و او از ده کشته
 از او ان کسری پیشا و نوشی و ان از ان متفکر شده و این حال
 با صلح کاسی گفتند که این دلالت کند بر ولایت نبی عری
 و پستیای است و بی بر جمله تشکد و بعد از ان سرنگد که افتاده
 یکی از قریش پادشاهی کند پس ایشان منقطع شود و از بن بای می
 روید است بشکل افلاکیست ساکن است بجنب مدین و به پسته در
 بارگاه او چهار کرسی زینت نموده بود یکی از برای ابو زر جبر
 و دیگر برای قیصر و سوم پسر جایی ملک چن چهارم قبه ملک قحی
 دست ملکش چهار فتنه سال قبرش بجلال الهی بر عود و بار که روشن
 نوشته هر چه از پیش و پستادیم مادر او خیره است نزد کسی که جلیلی
 یکی کتبه و در بوی غیفه زاید لاکون العمران حیش بجو از پستان **عمر**
 این نوشی و ان بعد از پادشاه شد ظلم و پستکار بود و در کان

دولت کسری را به پادشاهی نادر واجب بر انداخته و خراج را بدو
 کرد و بدین سپید ارکان دولت و رعیت از دست فرستاده و پادشاهی
 پیکانه بپوشید ملک ایران کرد و در پادشاهی ترکستان بایک
 پشما برخواست و پادشاه و شهبان و قیصر و م
 و قوم عرب با یکدیگر از آن لشکر کشیدند و هر یک از آن
 که از قیصر و شهبان و قیصر و م و ملک عرب را بدو
 تحفه فرستادند که در اینده تا بگذشتند و بعد از آن چین را با
 بجنگ ساد و شاد و رست و بدو و اورا و بجنگ بگشت و با پسرش
 را بی مرستی کرده و از عشیت آنچه لایق پادشاه بود و باشد بهت خود
 تصرف کرد و هر فرازین حرکت رکنه و خلقی زمانه پیش او فرستاد
 بهرام بر و عاصی شد و پسرش پر و زار از آن متهم کرد تا یک نام
 نام خود را نزد چون این کار کرد و پر و زار از ریش بر سپید بگریخت
 و بولایت اوس رفت و بهر و شاد پادشاه از من شیرین نام عاشق شد
 چون مرگش کم نمیکرد و ارکان دولت او را خلع کرد و در ویل کشیدند
 و پسرش پر و زار را پادشاه و پادشاهی بدو دادند پس سرور

بگشتند و مدت یک سرور داد و پادشاه **برام** چین بقولی از نزد
 که گیسو سیلاد و به بقولی از ششم نیز جسد بدکار بدعوی خدمتکاری
 منفر به پادشاهی بکین خواستن منفرش رو و خند و ان او را
 با پر و زار طاعت بخاربت انجامید پر و زار منفر شد بهرام بر ملک
 شهنشاه بهرام بر ملک پستولی شد پر و زار منفر و خالان خود بند و پر
 و بطعام بهرام رفت و دوشتر قیصر و م و مریم نام را در کجای آورد
 و بعد و لشکر قیصر بایران آورد و بهرام او جان با بهرام جنگ کرد
 بهرام شکست بخورید و پادشاه کی بخت و از آنجا بودت خاقان چین مرست
 و دوشتر او را بجایست پر و زار بهر شهادت و یکی را بفریخت تا بهرام را
 هم آنجا بگشت مدت اوستیلای بهرام بایران و دو سال و کسری
چند و پر و زار این هر مرزین آتشیران عادل از دواتار و شیر میزده
 چرت و دوش پادشاه بود و بعد از بهرام چین پادشاهی بهر و قرار
 گرفت کسی که پسرش را کشته بودند اگر چه خالان او بود و دواتار
 بسوی ایشان از دواتر بهرام چین خلاص شده بود و بقصاص پیر
 بخت فار سپیان در شرح بزرگی او رساند کنند و جنس کونند که کوک

شیردان از پیل و نید کونید پانزده نیز از کینک مضر بجهت کار
 در شش هزار غلام خادم داشت و چهار پس و میت هزار است
 عربی و رومی و اسپرزی و اوست و هشتاد و هشت زنده قبل
 در حضرت ادمی بودند بعد آنکه در شهر باجهت و چون
 بخوار شدی و دست کس با حجرهای زمین که عالی او رفتی
 تا با دلیلی نشن و در سانییدی و نیز او می و چهار پای بر کدش
 آب پاشیدی تا که در و نشستی و او بر روی خوب و حسن خلق و
 زور و بری و قوت شداتی سپه آمد زمان خود بود و کیکر آنگه
 پانزده طلا داشت و در سرشکل که خواستی بی آتش ساشی و دوستی
 از طایف با نجات گشت چون او از زمین خواست شد آن چهره او را
 نهادی چون سر زده شود شدی آن گشتان فرام آید
 و منجم طالع کشی و استیلاج نبودی از جرم خبر پرسیدن و چون
 کلاه آب از آن بجز و غمی بی آنکه است در و بر نیزه یا ز پر شدی و پیل
 سفیدی که در عهد او در ایران مجسمه آورد و در ایران قبل را که کرد
 نمی شد و کیکر با بد مطرب که تا غایت مثل او درین علم بود است

او جبهه بزم بر پیل سپید و پشت و شش تو او در و بود و سر و در یکی
 کشی و دست از آن می پستی را افرال و محبت است و کج باد آورد و کج
 بود که میان او و قیصر محبت افتاد و نیز آنکه ملک او که قیصر بخار
 در یار سپید از چم آن شیران آید و اجده او خود تمام در کشتی نهاد و کار
 جزایر دریا بنده با آن کشتی را بمنزل کینر سپید کرد آن همه خواستنها
 رودی او شد و چون از پادشاهی پیروز بود و پال بکشد
 حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم به پیروزان فرستاد و او را با سلام
 خواند و وینا از آن جز که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نام خود
 بر بالای نام او نوشتند بود و بر چیده و نامه رسول را صلی الله علیه و سلم پاد
 کرد و او خبر پیغمبر سپید و رخت او فرمود فرق الله ملک کا عسقر کتابی
 و مستجاب گشت و پیروزان دان که ملک یمن بود و نامه نوشت که بفرست
 این شخص که در نامه دعوی پیغمبری میکند از بین قوم خود رود و الله
 او را بر من فرستاد و او ان خبر نویسی را با بنده معروض دیگر زبست و بجز
 این حکایت در حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم معروض داشتند رسول
 فرمود و حکم کرد و نیز او شش گشته شما این حکایت برای که یکیند ایشان

تاریخ منتهی که در بعد از مدتی قتل وی بر سپید خوانی قول رسول صلی الله
علیه وسلم بود آن حاجت جلد سلام شد و سبب کشتن او آن بود که
پرویز به قوی خود اکابر یکسره با یکدیگر موافقت کرد و بدو پیش شیر و بر
برای داشتند که بدو را مجبور پس کرد و آندهای را از شیر خفتند تا بخت بود
که نه کمان او را بکشد که زنده و این واقعه در شب رشنبه بیستم شهر
چند از حصار سپید پنج من البحر البیرویه واقع شد شش ساعت از شب
مذکور گذشته اند آثار پرویز قصر شیرین و ایوانی را که پیشتر در میان
و تمام شده است پادشاهی او پس در شش سال **شیر و بر** بن پر ویز
بعد از قتل پرویز پادشاهت بر سلطنت برقرار نمی گرفت او بدین سبب
برادران او دست باری خود در کجاست بدی کار او را بر سر تن بسته اند که بعد
از شش ماه بعد مدتی عمرش پست و در پیل **آرد شیر و بر** شیر و بر
بعد از مرگ پرویز پادشاه شد که در یک بود و بعد از یک سال و نیم بر دست می نه
خود کشته شد **تبرین** امیری بود از اعرای پرویز و بعضی نام آن شهر
ایران و بعضی شهر بدان نوشته اند حاکم ملک روم بود چون دولت
سایب تیان روی در اعطای طمانه او طمع در ملک کرد و تغلب و استیلا

پادشاه شده است و پیل حاکم کرد و کمان دولت با او نداشتند
و او را بکشته شد و در سپی او پای او کرده و بر محله یکا کشته شد و منادی
شد و می کرد که هر که از خاندان ملک بود و روی در پادشاهی کند
پسرای وی این باشد **چهارم** **خفت** بنت پرویز چون از ابلت کسری
کسی یافتند که مران و شهر لشکر عجم پادشاهی با او دادند تا قیام بود و پیغمبر
صلی الله علیه و سلم در عهد او در القراء رحلت فرمود و مدت پادشاهی او
یک سال و چهار ماه **آردی رفت** بنت پرویز بعد از خواهر پادشاه شد
بغایت حبیب و عاقل بود و مدت پادشاهی او چهار ماه **فخر** از این
پرویز از مطهر بشکر نام اصفهانی حاصل شده بود و سب او مصدق
شدند و چون از پیل کسری حاضر بود پادشاهی با او دادند و قریب
یک ماه حکم کرد و بعد از آن کشته شد و در دست کشته شد **زهر**
پس شهر بار بن پرویز استر ملک عجم چون شیر و بر بن پرویز از قریب
خوار بخت و اید او را باری کزین پسند و در انجاسم و در او بطبع
خولت و استی بن دران پیل پرویز پادشاهی بود و او را در در
زمان او کاه اسلام قوی شده بود و دولت عجم صیقل گشته چون

شکر اسلام بجنگ عظیم آمدند و در وجود و سپهر فتح زاده را که با او زاده
 او بود بر او فرستاد و تمام فتح زاده را به او سپردند که دولت
 اکاسره با خبر رسید و خواست که صلح کند و سر تسلیم فرود آید
 و در آن جنگ کشته شد و شکر اسلام فوت گرفت و در آن جنگ عاقبت عمار اس
 رفت و پناه با میر شکر خدای ماموی سوری به دست شکر خدای بخراسان
 رفتند و در مردود و ماه حرب کردند و ماموی ایضا به شکر خدای داد
 باز ماموی عراقی کرد و ماموی خبر یافت که پسران پادشاه ترکستان قصد
 ایران را و بجنگ آوردند و میان ایشان صلح شد و ماموی با پسران
 متفق شدند و بجنگ یزد و در آنجا در سبزه بگرفتند و در اسپهبدی
 پنهان شدند شخصی ماموی را از حال او خبر داد و حکم قتل وقت تهران
 ماموی یزد و در ایران اسپهبدی شد و پسران پادشاه ترکستان
 ماموی را با لشکر زندان بگرفت و بسوزند و پادشاهی یزد و در
 پست سال و چار ماه آنجا چار سال پیش رواج داشت شد و نزد
 پسال دیگران این طرف بدان طرف که نرانی می بود و در پست اهدای
 ایشان کشته شد و دولت اکاسره پسر کشت **قسم پنجم** در ذکر حبسی

که بعد از اسلام حکومت داشتند و آن شش بر سه سال و شش است
مقاله اول در ذکر ابوبکر و عثمان که بوقت حکومت نشسته و مردی را
 در باده و صلات انداختند چون حضرت رسول صلی الله علیه
 و سلم از جهان فانی به نسیم باقی انتقال فرمودند و وصیت زد و کان
 اهل بیت بگفتند و بنشیند و فن آنحضرت مشغول شد و در نصرت و تحقیق
 می سپارده جمع شدند و میخواستند سعد عباد را بر خود امیر بکشند
 و چون این خبر با ابوبکر رسید با اتفاق عمر و ابوبکر وقت و بعضی اخبار بیان
 با ابوبکر رسید که در آنکه شکر مابرا نیت پست کردند و ابوبکر را بر خود
 امیر ساختند و او و پسال در ماه حکم کرد و در ماه جماد الاخر پست
 ثلاث عشر من الحجه بدار فزارت و در زمان او بعضی از عراق عرب
 و بعضی از شام به پست پهلوان مقتوح کشت و سپیده کذاب
 که در یازدهم میگردید که شکر بعد از آن عمر و بصیرت ابوبکر
 بجای داشت و ده سال و نیم حکم کرد و در آن روزی الحجه پست ثلاث
 عشرین ابولولو را کارد زد و در محرم پست اربع و عشرین بدار فزارت
 در زمان عمر فارس و عراقین و مصر و شام و آذربایجان و بعضی از

دوم و یازدهم بر دست مسلمانان مستحق شد بعد از آن عثمان بن عفان
بر جای او نشست و یازده سال دو ماه و یک روز حکم کرد بعد از آن جمعی
از مسلمانان بر دست او نشست و یازده سال دو ماه و یک روز حکم کرد
در نصیب ایشان از خراج و ثمن و غنای ایشان و در نصیب
اندر آنکه مسلمانان در زمان او خراسان بگرفتند و بعد از آن حضرت
امیرالمؤمنین علی علیه السلام با تمام سپاه و شصت صحابه و اهل اسلام
بر پهنه خلافت نشست و بعد ازین مدت چهل سال و نیم عالم بهر
پادشاه و امامت آنحضرت نوازی بود و چون احوال پادشاه مال آنحضرت
در صدر کتاب مذکور شد و بدان گفتار رفت **تسلیه دوم** در ذکر تقی
و تصرف نبی امیه چهارده تن مدت حکومتشان بود و یک سال **اول**
معاویه بن ابی سفیان بن حرب بن امیه در عهد عمر امارت ششمین
و چون در پنج سال اول سینه احدی در معین من الهجرة حضرت امام حسین
علیه السلام بطریق انقطاع ملک داشت او بر جمیع ملک اسلام
حاکم شد و در زمان او عبید الله بن زیاد علیه القلعه در سینه ثلاث و
چهارمین حاکم بصره شد و در سینه است چنین معاویه بنام پسرش

یزید ملعون در اهل عالم بیست و یک سال و یک روز حکم کرد و یک روز پس
حضرت امام حسین علیه السلام در عهد ابو بکر و عبد الله عباس و
عبد الله عمر و عبد الرحمن ابی بکر معاویه با این جماعت مضایقه کردند
و تکلیف کردن مصلحت نداشتند و در وقت رجب سینه پنجمین من الهجرة
در **دوم** یزید بن معاویه بن ابی سفیان علیه القلعه بعد از پدر بخت
سکینه حکومت نشست در اول حکومتش فرمود تا امام حسین علیه
السلام با مصلحت از حق و برداشتی شتاب و دقت از برادران و بیعی
عثمان و شبنم اهل و وقت در وقت که بلا شیه کردند و خانه کعبه را بضر
منجیق و در آخر زمان او عبد الله بن عمر بن عمر و براق و خراسان
و یمن و حجاز و عراق و فارس و آذربایجان و سر جا که اسلام رسیده
بود و سومی دمشق و ناحیه اردن به مکت و او آمدند و مدت پانزده سال
ملک در پست و بی باقی تا ایام عبد الملک مروان بس حجاج بن یوسف
علیه القلعه را بر سینه تا او با وی محاربه کرد و در روز پیر شنبه یزید و هم
جمعی از آخر سینه ثلاث و سیمین در کوفه مختار از خلق او بخت **سیم**
معاویه بن یزید بن معاویه از پدر جمل روز حکومت تمام او بود و در

و در عید الاول پندار پنج و پستین بود بعد از آن پندش خالد بن
 یزید بکومت تعیین کرد و نه قبول کند و جادم مردان بر حکم ابیانی الحاص
 ابن ابی بصری عسید آمد ز یاد علیه الله بکومت نشست بعد از آن
 سلیمان بن صرد و سیب بن یحیی و جمعی از شایان بطلب آمدن
 حضرت امام حسین علیه السلام خروج کردند و در راهی آیت سر کر
 در کوفیافتند و کشته شدند و در عین الور و عسید آمد ز یاد و حسین بن
 نیر علیه الله دست زد و کشته کردند و سلیمان بن صرد و سیب بن
 یحیی و قتیله علیه الله رجمه شدند و بعضی بجزیره کربلا رفتند
 و مردان را در ماه رمضان پندش و پستین ماور خالد بن یزید که در
 جباله او بود و در شب با شش رویان او نهاد و بر آن نشست تا بعد و شتاد
 و کپال عمر داشت **حشم** عبد الملک ابن مردان علیه الله عباد زور
 پادشاه شد و در کوفه رفت ابن ابی عبد الله ثقیفی در دست رفت و پند
 الاول پندست و پستین خروج کرد و ابی اسیم ابن مالک اشتر
 علیه الله رجمه میداد و رفت علق و دیابکر و احوار و او را با سجان
 پیوسته کرده و بید تمام و طلب خون امام حسین علیه السلام ساعی شدند

تا عمر سعد را با پسرش و شمر بنی الحوش علیه الله و کربن در کربلا
 حضرت امام حسین بکشت یکسره و بی گناشته و کشته شد عبد الملک
 عسید آمد ز یاد را با شصت و هزار مرد و بیک ایشان و پستاد و از
 جانب شمار ابی اسیم مالک اشتر غالب آمد و عسید آمد ز یاد کشته شد
 و در خون رفت و اکثرش میاں بقتل آمدند عسید آمد ز یاد چار و ده سال
 امارت کرده بود و مختار موصی و جزییه و اوق حد و ابی اسیم و او
 بعد از آن مصعب ابن زهر از جانب برادرش عبد الله ز سپر
 علیه الله بکشت شمار آمدند و در پندش و پستین مختار کشته شد
 و عبد الملک ابن مردان در عید الاخر پندش و پستین مصعب
 ابن زهر عراق آمد و او را کشت و عراق بقتل عبد الملک در آمد
 و بشام مراجعت نمود و جماع ابن یوسف را علیه الله را در ماه رمضان
 پندش و کوزه بکشت عبد الله زهر و پستاد و جماع بر عبد الله زهر
 نظر یافت و او را کشت و خاک کدشت و عبد الله عسید ز سپر
 چات بود و پادشاهی بنی امیه را بر او کشت و کشته شد
 مردم طغاک را که با قاتل ایشان شدند عبد الملک در پندش و پستین

جملی را از حجاز خزل کرد و عاقبت در فارس و خراسان و آنکه بود و بود
 و در پست ثلاث و ثمانین بر دست و یکپل و یک ماه و شاهی کرد
ششم ولید بن عبد الملک علیه السلام بعد از پدر پادشاه شد
 و حکومت او زیاده از عهد الملک بود و در زمان او فتوح
 مسلم از خراسان تا بکیشان رفت و ماوراءالنهر و خوارزم و دیگر بلاد
 بفتح گرفت و از طرف شمال سپید بلبل بن عبد الملک عبس و رید
 و قسطنطنیه نیز فتح کرد و مسجد بنی امیه در دمشق و ولید پادشاه در سپید بلبل
 و ثمانین و عمر عبد العزیز را بعد از پدر پادشاه و اما ثمانی از دواج رسول
 صلی الله علیه و سلم بشمار شد و اهل مسجد رسول الله صلی الله علیه
 و سلم کردند و در آن اهل مدینه می گریستند و می گفتند ای
 نهار انبی بابت شکایت ما مسلمانان که از اطراف مدینه جاس
 می آمدند میزدند که میفرمودند در دنیا چه نوع خاندانها کرده بودند
 در زمان ولید بن جلال یوسف در پست و پنجم رمضان پسند
 عیس و تسعین بر دست سال امارت کرده بود و بخواجه چار
 سال عمر داشت و زیاده از عهد مترکه اومی را گشته بود و بخواجه

فتر از آنکه در جنگا گشته شد و بودند و در روز مرگ او صد نفر از کین
 در حبس او بودند و ولید بن عبد الملک در روز شنبه منصف جمادی
 الاول پسندست و تسعین بر دست سال شت ماه پادشاه
 کرده بود و چهل پنج سال عمر داشت و الله علیه **هفتم**
 سلیمان بن عبد الملک بن مروان علیه السلام بعد از برادر پادشاه
 شد و در زمان او نیز مدین مملکت کرکان و بطریق بمان بکرفت جعفر
 بر کئی وزیر او بود و هفت بود و تا زنده تمام عیار زنده و پیش از آن
 در زمان عبد الملک کم عیار مضروب کرده بود و بعد از مدین سپید
 در حجب می بود و مشورت سلیمان بن عمر بن عبد العزیز را ولی
 عهد ساخت و روز دوازدهم ششم ماه صفر پسندت و تسعین بر دست
 الحجب بر روی پال و شت ماه حکومت کرد و بود **هفتم** عمر بن
 عبد العزیز بن مروان بعد از حرم زاده پادشاه شد که کینه اهل بیت
 بنی راضی الله علیه و سلم احترام میکرد و مردم را از اهل او پی
 بدست ایشان منع می نمود در زمان او و سپید ماه ابدا می دعوت
 بنی عباس بر روی و عیال عبد الله بن عبد المطلب و عیال

و در ولایت ساوه در پنج الاول سنه احدى و ثلاثین و ماه ربیع و مردم
 ابو مسلم درین وقایع حدیث کرد پس از اتباع بنی امیه بکشت و خرابی
 ابو مسلم را جانی شد قطعه بن شیب حاجی و بجانب عراقی در پناه
 و او را عراق سخت کرد و از عراق بفرم کرد نه چون بنی امیه که
 مقدم لشکر بر دین حار بود و از راه کربلا قطعه آمد و در کربلا وقت
 هم رسیده شب بود بخت در پوست قطعه و آب غرق شد اما لشکر
 نه است شک کرد و درین میز در شکست و چون روز شد قطعه در آب
 غرق شد و در سرش من بن قطعه را بر خا و اسیر کردند و بکوه فرستادند
 و مفتاح بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس را میروند و در دین
 بروند و تمام اهل کوفه بجهت کرده و چون مردان حار وقت شهادت
 بن محمد را برادر مفتاح را که در بند داشت بخت و شکست بخت
 کشید مفتاح احم خود عبد الله بن عبد الله پسران علی بن عبد الله
 ابن عباس ابجک او در پناه و بکوه فرات بخت کرد و در
 حار نهزم شد لشکر بنی عباس از عقب او رفتند و او را در حد
 مصر در ماه ذی القعدة پنهان شد و ثلاثین و ماه بکشت و حکومت

بنی امیه پس آمد مفتاح اولای بنی امیه را طلب کرد و تا کس را یافته
 حدیث بکشت و پادشاه بنی امیه را بفرمان عمر عبد الله فرستاد که
 هر دو را بکشد و بسوختند **مقاله پنجم** در ذکر بنی عباس علیه
 القعدة و ایشان سی و هفت کشته شد و در لشکران با قصد ویت
 و حار سیال **المفتاح** عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله در
 اینه ثلث عشر ریح الاول پنهان شد و ثلاثین و ماه بود و پیست
 کردند و او در مصر و شام و مغرب بستم خود عبد الله علی و او و خراسان
 و هم و کربلا و دین علی و برادر خود ابو جعفر را بکشت و زخم
 پسر ابو اسطر و پناه که از جانب مردان حارم بود ابو جعفر
 کار او باقت و باز پیش برادر آمد مفتاح او را علی عبد الله در خراسان
 فرستاد تا از کار ابو مسلم واقف شود و پیست اند و پناه ابو مسلم
 را ابو جعفر قاضی بنو و اغراب سپار و پیست کرد مفتاح و زخم
 ابو مسلم خدای را بفرمود تا بکشد و در آرت بکشد و کربلا و در ثلث
 عشر ذی قعدة سنه ست و ثلاثین و ماه و فوات یافت مدت حکومتش
 و حار سیال و نه ماه **المفتاح** ابو جعفر عبد الله بن علی بن عبد الله

بعد از برادر بگرفت نشست و چون بر سر مطبخ وضع بود و غالب
 مطبخ از چوبینه بگرفت و استغای او میداشت و کعبه او را از آن دور
 نمود طلبید و در راه دیده اند این ابو مسلم را بگرفت و در پادشاهی
 پست بگرفت و پست او را در آن نشست از علویان محمد بن عبد الله
 بن حسن بن امام حسن علیه السلام در مدینه بنامش ابراهیم در
 بصره بر ابو مسلم فرستاد و بگوید از محاربات بگرفت و بفرست
 شد و در پست رسید ابو جعفر در پست رسید و از این و بایه شریفه او بنام
 و در پادشاهی حیدر پسته خان و از این و بایه در سبزه میوه بلور
 و پست خود ابو جعفر الله را و بایه عهد ساخت و الله می بایه
 لقب کرد و مدت عمرش پست و پادشاهی و مدت حکومتش پست
 و در پادشاهی **المهدی** **ابن عبد الله** محمد بن منصور علیه السلام
 بعد از پدر بگرفت نشست و در زمان او مردی در حیدر ساکن بود
 که نام حکم بن دهم سازنده بود و بگرفت و بایه کعبه
 بولایت بایه پس اول در دیوان ابو مسلم کاتب بود و در حیدر
 بنی بر حیدر شد که در حیدر برقی بران چشم فرو گذاشت و در این

برقی خانه انداخته شکلی عظیم بر داشت و دعوی خدا می کرد و خلق بسیار
 بر او گردید و در ولایت تخت فلان چند روز گرفت و کار او عروج
 یافت مهدی بن حسین بن زهره را بگرفت و در پست او بنامش
 ابو قبا لی خود را در شراب زهره را و تا قتل می برد و در حیدر و در میان او
 خانه و سوخت چنانکه از اعتقاد و جراح او هیچ باقی نماند بدین سبب
 اتباع او کمره شدند و گفتند او باستان رفت و این و الله در پست
 است و پستین و بایه در دایه در سبزه ثلاث و پستین و بایه بود
 مهدی در روز پنجشنبه پست و دیم حرم پسته است تعیین و بایه در پست
 و در پال و بایه حکومت کرد و بایه و پادشاهی **المهدی** **ابن عبد الله**
 موسی بن مهدی علیه السلام بعد از پدر بگرفت نشست و بایه کعبه
 که در در آن بایه و بایه و بایه و بایه و بایه و بایه و بایه و بایه
 بایه و بایه و بایه و بایه و بایه و بایه و بایه و بایه و بایه و بایه
 اول پسته پستین و بایه و بایه و بایه و بایه و بایه و بایه و بایه
 علیه السلام بعد از برادر بگرفت نشست و در آن پستی بنامش
 او در آن پال که بگرفت نشست او را و او سپهر متولد شد که

بعد از غم داده حکومت بر دستدار گرفت پس سال و نه ماه حکومت
کرده و راه احمد محرم پسند افغان و چینی و مائین خلایان برست
خرج کردند و او را خلع نمودند و محمد پس کرد و اینده و طعام از وی
باز گرفتند تا آنکه پسگی بر او درایم او الله اعلم الی الخ پس بن
زنده علوی در طبرستان در سپه حسن و مائین خراج کرد و جیل
و دیلم با وی یکی شدند و از ملک ری ناچار پسندند و و بگرفتند
و مائین احمدی و سپه حسن و مائین حکومت طبرستان در دست داشت
بود **المعتز بالله** ابو عبد الله اندر پیر بن تنوکل بعد از نسیحین خلفان
نشست پس سال و شش ماه دست روز حکم کرد و بعد از آن
خلایان بر مختبر خراج کردند و مندموندند تا خود را خلع کرد و و سر
داشت او را بجزیره گرفتند و او را در حمام بسنج زهر آلودادند
تا بمرد و در دوش و بر سر او که پسگی بر او در این حال در ساج پسند
رجب پسند حسن و چینی و مائین بود و مختبر مائین و سنج بن و قمارا در
پسند ثلاث و چینی و مائین بمحکم اعلی علوی در پستاد در ری
و قزوین و ابرو و زنجبار از تصرف او بیرون آورد و داعی مندم شد

و بطبرستان شاعت کرد و در پسند احمدی و پسندین یافتن و بر و است
در سنه پسندین یافتن وفات کرد و بعد از آن برادرش محمد بن نیز
تا پسندین و ثانی یافتن حاکم طبرستان بود و بعد از آن برادر
محمد بن مارون پسندین صاحب امیر اسماعیل سامانی گشت **تند احمدی علی شاه**
ابو القبا پس احمد بن توکل بعد از مرگش بخلاف شپت پست و پیر
سال حکم کرد و برادرش احمد بن طلح بن شند کل علیه اعمه بعد از
معهدی بر میس و حجاز فرستاد و در عهد ابو لغات عم حسن بن علی بن
عمر بن امام نیر العابدین علیه السلام فروج کرد و در پسندین
و ثانی یافتن که زمان مقتدر خلیفه بود و ثانیان رفت و غنم را
بجود و عوفت خود کار او انجامید شد مردم کیلان و ناصر الحن
و ناصر الاسلام کردند و امام مقتدر استناسپند و قول و نزد ایشان
اعتبار عظیم دارد و در بدست او عمل نمایند و در ثانیان شیرستان
پسندین و ثانی یافتن و وفات یافت و در حجاز و حرم
نموده و پال عمر داشت معتقد در احوال طبرستان پسندین و پسندین
و ثانی یافتن **المقتدر بالله** ابو القبا پس احمد بن موفق

ابن سونگل بعد از مستعده خلافت کرد و خواب و بید که می برنگار
 و جلد نوزانی دست بر جگر می داشت و گفت آب از جگر بر داشتی و در
 و جلد آب نمایی با این آب بر خستی و جلد بر قرار شدی معتقد
 از احوال و پرسیدی گفته می امیرالمؤمنین علی مرتضی است علیه
 السلام معتقد بر و سلام کردی انحضرت کنیا که نامش بودی
 و گفتی چون خلافت تو رسد منم از این می آیند و در آنجا که می
 بر نشانی رسیده معتقد بدین سپید رعایت جلدیان بنایت کردی
 و امیرالمؤمنین عجب شدی و حکم کرد که بر سپید مبارک بر معادیه بگفتند
 از کان دولت مانع شده و گفتند موجب خروج علی بن می شود و
 و بدولت حضرت وارد و معتقد مدت نه سال و نه ماه در خلافت ماند
 و در او است بر مع الاول پس نه تن و ثانیین و مائین از انسلط
 بنامش بر آمد **کتبه** **ابنه** ابو محمد بن احمد معتقد بعد از پدر
 بخلافت رسید و در زمان او که مطهر و جگر کردند و در او حج سپید و
 کرد و آنجا که گفتی ایشان را بر انداخت شش سال و هفت ماه
 و پست روز خلافت کرد و در ثلث مشرفی الحیدر پسند هجرت حسین

و مائین در گذشت **المقتدر بالله** ابو الفضل بن جعفر بن معتقد
 به نصرت برادر خلافت یافت و در عهد او وقت امط قوت گرفتند
 و در آنکه معتقد قتل عام کردند و حجر الاپسود را از آنکه بکوفت شعل گزند
 و بفرموده داد و در نیر حاطه منصور حلاج را بکشتند معتقد بر پست بعضی
 از خواص در سپان عشرین و ثلث بایک شته شد پست و پنج سال
 خلافت کرد **الرشید بالله** ابو البیاض محمد بن معتقد بر بعد از عم خلافت
 بدو رسید این معتقد خطا و وزیر او بود و بحکم ما کافی که مغرب
 یا امیرالمؤمنین داشت دست این معتقد را بسبب کموتی که نوشته بود
 و دیگری را با سپید الامرا سی تعزیت کرد و میرید و این داشت
 در سه ست و عظیمین و ثلثه مائین شش سال و دو ماه
 خلافت کرد و در سال عشرین و پنج الاقل پس نه تن و ثلثه
 ماه در گذشت از خلف اول کسی که در امامت و خطابت نام
 تمییز کرد او بود **الشیخ بالله** ابو اسحق ابی اسیم بن معتقد
 بعد از اصراف معتقد نشست در زمان او در بغداد و قتل شد بنام
 آدمی آدمی را بخت زد و در اثنای خط و یاسی می داشت جناح مردم

طاهر طاهر بن حسین است که او را ذوالیومین
میخوانند و او در زمان مأمون خلیف مذهب امیر المومنین داشت و چون
برادر مأمون بر دست او کشته شد و بعضی از مأمون خلافت رسید
و او را ذوالیومین برای او میگفتند که چون با حضرت شمس م سبطان
موسی الرضا علیه السلام و ائمه شایسته میگفتند که راست من است
مأمون شغل داشت و بر دست چپ با حضرت امام مکتوب بود و گفت
بسیاری که بر دست امام مشغول شود و او را سپیدترین توان گفت و او را
ذوالیومین لقب کرد و یک چشم او از نور بهره نداشت و گفته شد **شعر**
یا ذوالیومین و یمن و احد و **یا** نقصان یمن و یمن ترا دید
مأمون بر طاهر و ذوالیومین برای کشتن برادر خود پس که او بود و او را
از پیش خود دور کرد و عثمان بن عیاض را از خراسان غل فرستاد
و حکومت خراسان بطاهر تفویض کرد و در سپه حسن مایتن طاهر
ذوالیومین در اندک وقتی در خراسان پستل کشت و در سپه سیج
و مایتن و غات یافت آورده اند که در وقتی که مأمون طاهر و ذوالیومین را
بیکدیگر علی بن عیسی که از جانب محمد امین می آمد فرستاد و فضل بن

سعد

پس که وزیر مأمون بود و تقسیم بی نظیر او را بطالع حقیقه روان
کرد و گفت تو ای تو مظلومی نبستی ام که تا قریب شصت سال او را
پیشکش شتواند کشته و جنسی بود ازین وقت تا زمان حشر بن لث
بن سقار پناه و شش سال حکومت خراسان در دست طاهر مایتن
بود بعضی مورخان این طایفه را در عهد سبطان مأمون مآورد و اند
و اخبار ایشان در ضمن آن ذکر کرده اما طاهر و ذوالیومین که معتمد مایتن
طایفه است و این مذهب را بدو باز میگویند در آخر عمر خود و عوی
سلطنت با پستقلال کرد و بعد از مدت حکومت خراسان در خانه او
او بود و بعضی دیگر ذکر ایشان ملاحظه و ایراد نموده اند **طاهر**
بن طاهر بعد از پدر بمحکم مأمون حاکم خراسان شد در زمان او شخصی
حزبه نام از ولایت گیلستان حبر و ج کرد و طاهر به او جانب لشکر کشید
و بعد از مختار بات خلف یافت و سپه نرا ضبط کرد و بخراسان
مراجعت نمود و در سپه اشجاء مایتن و غات یافت علی بن طلحه
تایم مقام پذیرد در اندک وقتی جمعی بر وجهی که در راه او را
در نواحی نیشابور بکشته شد مدت حکومت طاهر شش سال **جمله**

سعد

بن طاهر بن علوان وقت طلوع و سرش علی بن حکم با سون و الی خراسان
 شرفیعت او پ و فاضل بود و سخاوته بی نهایت داشت در
 عدل و داد گوشت خراسان در زمان او معمور و آبادان گشت
 بعد از مدتی پسر پسران حکومت کرد و در پیشگاهش و مائین و قات
 یافت **طاهر بن عبد الله** بن طاهر بعد از پدر حکم و اتق حکومت
 خراسان به و تعلیق گرفت و او نیز شریعت پدر داشت و میرود
 سال حکومت کرد و در سپه سالار و اربابین و مائین و قات یافت
محمد بن طاهر بن عبد الله بعد از پدر حکم پستین بر جای پدر
 نشست بعد از او و اوصوف بود و طبع و طرب فاضل مایل
 از دکان او یعقوب بن یحیی صفار که در پیستان خراج کرده بود
 لشکر خراسان کشید از علویان پس بن زید الحسینی که بدای کثیر
 مشورت و به طبرستان مستولی شد و بود و بحر جان آمد چون محمد
 ابن طاهر را از دو طرف دشمن چو شده تکرار گشت و نزد یعقوب
 یث اچمی و پستاد و پیغام کرد که اگر منشوری از عقیقه واری
 بخای تا اطاعت کنم و اگر منشور نهداری بی منبران غلبه کنجانی آیی

یعقوب چون پیغام شنید شمشیر از زیر مصدق پیر و او را گفت
 منشور من امیت و یشا بود و آمد و در پستاد و چپین و مائین
 محمد طاهر را با صد و شصت کس از اقارب و عشیر او برگرفت
 و به پیستان فرستاد و دولت طاهر را در خراسان برآورد
 و ایشان سه پادشاهان عادل کریم خبر پرورد و مدد خراسان در
 ایام دولت این طایفه در نهایت معوری و آبادانی بود **فصل دوم**
 در ذکر صفات یاران ایشان پس سید ... پس سید و اند مدت حکومت
 پسی و جابر پسر **یعقوب** بن یث روی که بحسب سیتی بود و چون
 از خود خوشی رسید بر روی کمری گفت نشد از پهلای و روی بنیاری
 و راه زنی افتاد و از آن طریق اخصان کردی و مال پس بچارکی
 نبرد و بعد از آن ملازمت در سم بن نصر که والی پیستان بود وقت
 و پیش او مرتبه و جای یافت و امیر لشکر شده و بعد از آن قات در سم
 این نصر را پسرانش خراج کرد و به پیستان مستولی شد و در پسته
 قات و چپین مائین رو زبرد کار او در ترقی بود تا در پسته
 چپین و مائین بر خراسان دست یافت و محمد بن طاهر را در گیشا بود

گرفت و بند نمود و سلطنت خراسان یافت و بعد از شیر خراسان
 غزیت را پس کرد و شیر از رفت و سرگرد و کرمان نیز بدست
 آورد و متعبد خلیفه را و انشور سلطنت و غلبت و پستیار و او سر جا
 کاه مال بر بطنم و زور بسته تا گهای جهان پر وی چنانچه شد اسکن
 عراق و مانذران کرد و با شاه نزار مرید بکبک گاهی گزین بن
 نزار پس بنی رفت و منظر شد پس از آن پس کبک کرد و بجنگ
 متعبد خلیفه رفت و متعبد جزا در خود موافق را بجنگ او و پستاد
 یمن انفریقین در ماه رجب پسنداشی و پستین و مایق در حدود
 واسطه محارب عظیم واقع شد و پیست بر معلق و تن یعقوب رسید
 و نهم شد و یعقوب بخیر پستای رفت و بعد از مدتی مرض قولنج مرید
 و در رابع عشر شوال پسند چمن پستین و مایق یعقوب لغایت
 زیرک و عاقل بود و پستیات و سخاوت بکمال داشت و ارباب که
 شکر می داشت ملک ادب و مکرانه سیکه و عیلق از خاصه خود میداد
 و بر شت جوین بند که بر همه شکر شرف بود و نشستی تا آنچه از او نصیب
 لشکر و نظر شش ناپسند بودی تغییر فرمودی و دو نزار مرید را

سر یکی چاقی زین و او بود که سر یک از آن یکمزار شغال و زن داشت
 و چاکس و وقت بر او سپار او بود و با کس شورت نیکو و چون
 دشمن او بنیت میرفت از لشکریان او پس سر نه داشت که دست
 بشارت بر آورد و دست سلطنت یعقوب و او زده سال **عمر بن لیث**
 بعد از برادر پاشای بر تو را گرفت پست و دو سال حکم کرد و کار او
 عروج تمام یافت بر خراسان و عراق و فارس و کرمان و سیستان
 و قپستان و مانذران پستولی شد و در بقعه او بنام او خطبه کردند
 و پیش از آن در خطبه بر خلیفه را دعا کردند و ندی عمر و طمع در حور پستان
 و عراق عرب کرد و به متعبد خلیفه طریق منارفت پس و خلیفه
 اسمعیل سامانی را که دالی مادر الهزجو و بجنگ عمر و امر فرمود و امیر
 اسمعیل از آب آمویر گذشت و با و اندوه نزار مرید و بر بلخ آمد و عمر و
 لیث با شهادت نزار مرید و پسته در برابر چون فریقین صف پایشه
 و بطن جنگ فرود گشتند پس عمر و نشاط کرد و او را در بود و
 بمیان لشکر اسمعیل سامانی و او را و بی جنگ گرفتار شد و این حدیث
 در شت صفت ریح الاخر پسند سج و ثنائین و مایق بود امیر اسمعیل

عمر دلیش را مقیمه بنده و خلیفه فرستاد و خلیفه او را محبوس کرد و
 دو سال در حبس بود و در وقت وفات مقتصد خلیفه او را در
 حبس فراموش کرد و نه و ار که پس کی بود و عجب نگذرد زمان پادشاهی
 او پس بعد شتر در زیر بار بطنج او میرفت و عجز او در حقانیت
 قنار وقتال از آثار او مسجد جامع حقیقی شیراز است که ساخته
طاهر بن محمد بن عمر و چون عمر و اسیر کشت عامی نگرفت و بخت پادشاه
 رفت از کاه دولت او را پادشاهی نشانیان بعد از میکال
 ایسرا حیل پادشاهی بر بدخله کرد و پادشاهی از دست او دولت
 صفاریان پسری شد **فصل پنجم** در ذکر پادشاهان و ست
 کشتان صده و پهل و شش ماه ملک ایشان از دیار ترک
 تا حدود هند و فارس و عراق بود و در آن ملک ایشان بخارا
 و شاعری اسپای ایشان درین دو بیت آورده **نظم**
 نازن بودند زال پادشاهان شور **ط** مرکب با هارت خراسان کور
 اسماعیلی و احمدی و نصری **ط** دو نوح و دو محمد الملک و دو
 پادشاهان از حکم پیام چوین بود و اجدادش بیشتر از اسلام پیشتر حکم

او را القدر بود و اندر بعد از اسلام صاحب لشکر در پادشاهان و بخارا
 مخالفت شد و سار بانی افتاد و پادشاهان که هر یک کی بود پس بکار
 پادشاهی در نیار و و پادشاهی شمول شد و سرش آمد بن پادشاهان
 در عهد مامون خلیفه جرجی پادشاه و بعد از مامون پسرش ابو طالب
 امارت داد و در سپه احمدی پستین و مایقین مقتصد خلیفه تمامت
 مامون بن نصر بن احمد پادشاهی داد و چون در سپه بیع و سبعین پادشاهی
 نصر در کشت تمامت کابو بر اسمعیل قمار گرفت **ایسرا حیل**
 ابن احمد بن پادشاه پادشاهان مرد قزاق و پادشاه بود و اول کسی که
 از پادشاهان پادشاهی کرد و او بود ملک مامون القدر در عهد و معمر
 کشت چون بنی لیش صفاریان پسر بر آورد و مقتصد خلیفه او را فرمان داد
 تا ایشان را بر انداخت چنانچه که کشت و ملک بنی لیش به و سپه داشت
 و سپه پادشاهی به و اطلاق رفت و او در خرات پادشاهی حیل
 بتقدیم پادشاهی و در عدل و داد و کوشید مدت سلطنتش و از ایران
 شش سال و فاشش از راجع عشره صفر پنهان و تعیین یافتن بود
احمد بن اسمعیل بعد از پدر بحکم وراثت شش سال و شش ماه

برای پسر پادشاهی قیام نمود و بعد از آن دست جمعی از بندگان خود
کشته شد در سپیده صبح و ثلاث ماه **الضرب** بن احمد بن اسماعیل
بعد از پدر با پادشاهی نشست و تمام خاندان را که قتل گشته بودند
کرد و بوی بد بگشت و مدت سی سال در عدل و داد و در پادشاهی کرد
و در ماه شعبان سنه اصدی و ثلاث و ثمانه بمصر رسید **نوح**
نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل بعد از پدر پادشاهی نمود و از و پسران
و هفت ماه در جهان جاری سپید بود و در تمام کشور معانی آن گشته
چنین و ثلاث ماه رحلت کرد **عبدالله** بن نوح بن نصر بن احمد بن
اسماعیل بعد از پدر هفت سال و نیم پادشاهی کرد و در حالت اسب
تا حسن رفت و در بدان روز گذشت در مستضعف شوال سپیده
چنین و ثلاث ماه **سقوط** بن نوح پادشاهی نمود و سی سال بعد از پدر
پادشاهی کرد و داد و عدل و خیرات داد و در مستضعف شوال
سپیده حسن و ستین و ثلاث ماه وفات کرد **نوح** بن منصور بعد از
پدر پادشاهی شد و امرای خراسان بر وی حاکم شده و او با امیر
سجستان که شهنشاه بنو و نامه کرد و متشایان از وی کفایت نمود

و این صورت در سپیده اربع و ثمانین و ثمانه بود و نوح ماریت
بعضی خراسان با امیر سجستان و بعضی بر پسرش سلطان محمود
تفویض کرد و ابتدای دولت سلطان محمود و عشر نوبی از پی پست
مدت ملک یا مصر نوح پست و کمال و هفت ماه بود و وفات او
در روز جمعه ثلاث عشر رجب سپیده و ثمانین و ثمانه **عبدالله**
بن نوح بعد از پدر پادشاهی شد و کمال و هفت ماه حکم کرد و بعد از آن
هنگام تواری که غلام میر او بود و بر پسرش امیر الامرای سپیده بود
او را در سر پیش گرفت و میل کشید و در روز چهارشنبه ثمانین عشر
سپیده و ثمانین و ثمانه روز گذشت **عبدالمکمل** بن نوح بعد از برادر
پادشاهی تعلق به گرفت خواست که امارت خراسان از سلطان محمود
سجستان بستاند بدین سپیده و ثمانین و ثمانه و وفات
واقع شد **عبدالمکمل** به نیت تجارت داشت و ملک ترک ایملک خان
روی سلاطین شد و او را لهر بدست فرود گرفت و در شامی حشر
دی بود سپیده و ثمانین و ثمانه بعد از آن ایملک خان **عبدالمکمل** را
بدست آورد و در کج نوبت با او انجا سپری شد و شعله دولت آل سامان

خود مدت حکومت عبد الملک شش ماه و هفت روز بود است
فصل چهارم در ذکر غریبان عدو ایشان چهارده تن مدت
 کشتن حدود پنجاه و پنج سال اهل ایشان بکشتن است و اعلام
 البکین ملوک سامانیان مدت شانزده سال در غنای خود بودند
 پادشاهی کرد بعد از آن حکومت آن ملک بکشتن رسید در پند و
 و تامل و ثبات و امارت خراسان یافت و در ماه شعبان سنه
 و ثمانین و ثمانه در گذشت پسرش سلطان محمود در جای او نشست
 و بعد از آن فراخ دولت سامانیان از دار الخلافه سلطنت رسید و خراسان
 بدو منسوب گشت **ملک الدوله** ابو القاسم محمود بکشتن پادشاه
 شهرت پوخته در مذهب با کفار غرامیکرد و در شش و هشتاد و پنج
 و در ابدین پاسبان میگویند چنانکه منبر و وسی که **شعر**
 جسته در محمود از اعلی درایت **یا** که ام در یاکا که از آن پند نیست
 شدم بر یاقه زوم ندیدم **یا** که از آن مست آن که از این نیست
 سلطان محمود شش ماه از منبر سخن کرد و بسیاری از کفار را اسلام
 در آورد و هزاران منبر در تصرف آورد و در پند و تامل و ثبات

یمن بود و ایک خان که پشاه باور التبر بود و در پنج بخت واقع
 شد سلطان محمود و طغر بایق و ایک خان باور التبر که بخت و در پند
 ثبات و در بماند و قات یافت بعد از آن قدر خان و ارسپلان خان
 از باور التبر و ترکستان با اتفاق یکدیگر قصد خراسان کردند چون
 پنج رسیدند سلطان محمود با ایشان مصاف داد و بخت عظیم
 واقع شد در آن روز سلطان محمود بر پل پیفید نشسته بود و حمله بر
 بدیشان کردند و ایشان را منبر کرد و پس چار و ایک لشکر ایشان وقت
 گیر در آب آمویه غرق شدند و سلطان محمود از جنجول بخت
 از باور التبر خراسانی بسیار کرد و بخراسان معادوت فرمود و این حال
 در پند و ثبات و اعلی بود سلطان محمود در حشر و در سنه عشرين
 در بماند بر عراق عجم پستولی شد و دالی آنجا حمله الدوله در خار برقی
 بمکرت و در حشر بخت و عراق بر سپرد و سلطان محمود داد و مسعود
 مانی عساق در صلبه آورد و در کس سر کشی کرد و سیاست فرمود
 چار و ایک پس را از مردم اعیان اصفهان بقتل رسانید و چون در پند
 از مردم قصد و نفاق طاهر شد و بود ایشان را نیز کوه شال عظیم داد

و سلطان محمود از دولا ب روی معاشرت نمود و بهترین رفت و آمد
 روز نخست نیزه هم بر پنج الاولی سپه احدی و حشرین و اربها
 دفات یافت او را در قصر فیروز بن دین و بنی که نزد عرش نشین
 و یکسال درت سلطنت سی و یکسال **محمود** بن محمود و حکم و حیت
 در سلطنت خراسان و عراق و خاندانم بنده تعلیق گرفت و دیارمند
 و غزنه برادرش محمد بن محمود و هشت مسعود را برادر بزرگ الهام
 کرد و تیره و سپه او را شریک کرد و آنکه محمد حمایت کرد و بن مسعود گشت
 غزنه کرد و پیش از وصول او به دست بن سپهنگین محمد را اسپیر کرد و
 میل کشید و قلعہ ملا و دستا و ده سال مجوس بود و پاهان سپه و
 بر جمع ملک و دستوری گشت و چون میان مسعود و سپهنگین نزاع
 نهاد مسعود از شان ندم گشته بغرض رفت محمد کجول را از قلعہ
 پردن آورد و غنیمت مستد کرد و چون از رود و یلم بگذشت لشکر مسعود
 پردن آمدند و محمد کجول را بستند و برکت نهادند و در لشکر دانید
 و مسعود اگر گشته پیش محمد آورد و نه محمد او را قلعہ و دستا و در راه
 لشکر بای او برگشته و چند الاولی سه ثلاث و ثلاثین و اربها

نیزه و سپال باو سپاهی کرد و بعد از آن محمود بن تغرین شاعت
 کرد و نه ایشان را بدین سپه غزنوی گویند و در آن ملک آثار ایشان
 بسیارست **محمد** بن محمود و سپهنگین در حیات برادر
 مسعود در اول عهد جارسال در غزنه پادشاهی کرد و بس بکلم برادرش
 مسعود و ده سال مجوس بود و بعد از قتل مسعود و یکسال دیگر حکومت
 کرد و در سپه پنج و ثلاثین و اربها برادر است برادر او و کشته شد
مسعود بن مسعود بن محمود و بر عزم خراج کرد و بقتل ماص خون پر
 او را و قنات اولاد او و در که در خون مسعود سپاهی بود همه را
 کشت و در شجره یک سپهنگی را بخوات و از وی پسری آورد
 مسعود نام کرد و ده سال پادشاهی کرد و در رجب سپه
 احدی و اربیس و اربها بدین جعفر یک غنیمت خراسان کرد و
 در راه بمصر قتل گشت **مسعود** بن مسعود و بعد از پدر
 قتل بود و چند روزی با سپه او موسوم بود و بس اکابر مکت و اربکان
 دولت بر عزم او اتفاق کردند **سید** بن مسعود بن مسعود و چون
 بنیت پادشاهی باور سپید عبد الرشید بن محمود که سالها در قلعہ

بموس بود خلاص یافت و لشکر بر وجه شده دادند و از سپه
 قات در بعین و از بعاد منظم گردانید **محمد الرشید** بن محمود
 بعد ازین در باو شیاهی نشینت و در سپه حسن و کمال بعین و از بعاد
 وفات یافت **فرخ نواز** بن مسعود بن محمود و بعد ازین عبدالرشید
 پادشاه شد و چون از ایستان خراب شد و خود را و خراجش بخشید
 و با خلق نیکویی کرد و در طاعت و عبادت در جاهای داشت
 سه ماه روز و در آشتی و شیرینی نماز کردی و در سنه حسین و از بعاد
 مرض توبه کرد **ابراهم** بن مسعود بن محمود و بعد ازین فرخ نواز
 پادشاه شد و از عمر بود مدت چهل و دو سال در پادشاهی ماند
 و خیرات کوشید و مسجد و خانقاه و در باط بسیار ساخت کونین از
 ولایت نصیب داشت شبها که در محلات غنیمت میکرد و دید و پوه
 زنان و محتاجان اطعام میداد و در عهد او در غزنین و از وی چشم
 داشت بر داد و دیگامی چپاران از خزان او می بردند و از وی
 در شش سپهر بود و محمد را نام در کتب توانیخ آورده اند و جل و خیر
 داشته محمد را بسیار است که نام و علمای نام داد و حسن را بسیار کرد

افتاد بود و در زمان او با دانی مبدل شد و چند تقسیم بنام نمود
 خیر آباد و امن آباد و غیر ذلک و او را سپید السلاطین نوشتند
 خا خوب نوشتی و هر سال یک مصحف بخط خود با اموال میزدند
 بکند و در شهادت پسه ماه رجب و شعبان و رمضان روز و در آشتی
 وفات او در ناپس شوال پسنه اشقی و تقنین و از بعاد بود و است
مسعود بن ابراهیم بن مسعود و بعد ازین پیر پادشاه شد و خواهر
 سلطان پیغمبر سلجوقی را **سلطان** و در مدت شانزده سال
 پادشاهی کرد و در پسنه ثمان و خضایه به دار البقا پوت **شیر نواز**
 بن مسعود حکم پیر پادشاه شد و یک سال حکم کرد و برادرش **سلطان**
 شاه بران حرمیج کرد و او را بکشت و در پسنه تبع و خضایه **سلطان**
 بن مسعود بعد از برادر پادشاهی نشینت میان او و برادر و کیش
 بر استیاده تران شد پناه سلطان پیغمبر سلجوقی بود که خال او بود
 و خواست او بکشتند و او را از پله پله محاربه کرد و نصرت
 یافت و از پله نماند رفت کرد و سلطان پیغمبر پادشاه را بر پشت
 نشاند و با بر بختستان رفت پس از سلطان رجعت کرد و برادرش

از وی بگریخت و بخدمت سلطان سپهر آمد و از وی لشکر بستاند و بفرست
رفت و برادر سلطان شاه مسلط شد و آنرا بکمره و این صورت
در پستدانی عشر و چش مایه **شاه** این معبود و این ابراهیم
بعد از برادر پادشاهی بره قرار گرفت بزرگ منش بود و عالم پرور
و علم دوست نصیحتی جهان بنام او کتب ساخته بودند و چون کتاب
تکمیل و دمنه است که او بپنظر اندین عبد الحمید پنهانی که اکنون
مشهور است بنام او پادشاه و شیخ تالی کتاب بیهوش نمود و آورد
در زمان دولت او این در احوال و واپسی و و پال پادشاهی کرد
و در خدمت علاء الدین حسن سوری را در عشرین پادشاهی او
و متوجه بصره و زکوه کرد و در راه و بیکر شش پنهان نمود و برادر شاه
باز بفرستاد و سوری با او مخالفت کرد و در دست او گرفتار شد
برادر شاه بفرستاد و تا او را بر کافران نماند و در شهر که و اسیدند و بعد
از خوار می سر جبهه مترام را بکشید و سرش نزد سلطان سپهر
فرستاد چون این خبر به علاء الدین حسن رسید از او تا فرستاد و با
لشکران و غنیمت فرستاد که پیش از رسیدن او برادر شاه در پهنه

المنج و ابی حسن قسما **خمس** و **شاه** این پادشاه بعد از پدر بجم
در اشته پادشاهی بود و او را چون علاء الدین حسن پادشاه بکمره
او آمد بگریخت و در ایمنه رفت علاء الدین حسن غنیمت را عادت کرد
و غنیمت بسیار بقیل آورد و برادر او را و خود غنیمت الدین ابو الفتح
محمد بن پیام با بویاست و در عشرین پادشاهی او غنیمت الدین
خردشاد بر خود بواجب این کرد و بعد از آن او را و پستیکر کرد و
و بقیه در پست مایه و این صورت در پهنه شش و ابی حسن و چشما
و پادشاه و در سال در قلع مجوس پس بماند و در پهنه خمس و چشما
و چشما و در گذشت و دولت غنیمت پادشاهی شد و ملک ایشان بخوار
رسید و از نسل محمودیان کسی نماند **فصل پنجم** در ذکر غوریان
بعد از ایشان پنج تن در دست ملکشان است و جاسپال ایشان
اصل از نسل سوری پادشاه بود و که لشکر سلطان محمود
غزنوی ایشان را بر انداخت و پنهان سوری از پهنه سلطان بنده و تسلط
کرد و در پادشاهی بود و سام نام پهلوان شد و تجارت میکرد
و سام را پسری بود حسین نام همه بنه را آید پهنه سام با پسر و نسل

نواپسند و خراج نیز بپیرست سلطان غیاث الدین برادر خود و سلطان
شهاب الدین در مدینه نیابت داد و خود غنیمتین را و از الملک
پساخت و چهل سال در پادشاهی ملانجه و در پستهای ملای و تیسین و چنانچه
بغزین در یکدشت انداخته و مسجد جامع بر آنجا است که مونس حسن
و شهاب الدین امیر شیراز و راجه بختیاری تعمیر کرد **شهاب الدین** ابوالمظفر بن
پیغام این چنین بعد از برادر پادشاه شد چهل سال سلطنت کرد
بعد از آن در حالت نماز کردن ضایع شد و اسهال کرد و در
تاریخ وفات او گفته اند **شهاب** شهادت ملک محمد و بر شهاب الدین
کرانیدای جهان شل آن نیاید یک **شهاب** نیمه زهره شهبان سال ششده و
شماره در رهنه بن بنزل دم یک **محمد** و ابن محمد بن تمام بن حسین
بعد از شش سلطنت به قتل رسید و مدت هفت سال پادشاهی
کرد و در پستهای شش و پستهای روزی او را در خانه کشته یافتند و حکمت
غوریان بخوار و رمش میان منتقل شد **فصل ششم** در ذکر آل پویه
عدد ایشان هفت نفر است که شش صد و پست و هفت سال از آل پیر
در نسب آل پویه آورده که پویه از تخم بهرام که است چون با کابل

کلی بر طبرستان پستی و بی شیب بود و بخت او پیرست او را پیر پیر بود
علی و حسین و احمد برادران بر ماکان حشر و کرب و او را بر توانید و در
پستهای شش و ثمانه بر ملک و ملایان پستی شد و بعد از کمال بر
دست قرامه کشته شد و در او پنج زبانه بر جای او حاکم و ملایان شد
رو و بار و طاقان و پستدار در صفا آورد و بعد از آن مانده آن و
ملک ری و سنند و اهر و رنجان و طارمین پستهای کرد و تخریر
دیگر ملایان کوشید و در حمدان قتل عام و غارت کرد و هر دو پنج علی بن
پویه را برادران بکلی فرستاد و خود با صفهان رفت و در پست
شیرین و ثمانه ششکیرین زیاده و حربه کرد و ماکان منزم
شد و بطبرستان رفت و بدان ملک شاعت نمود و علی بن پویه
ملک عراق و فارس پس پست شد **عبد الله** و علی بن پویه در پادی
عشره و پستهای ده و عشرین و ثمانه به پادشاهی نشست و
عراق به برادر که بر حسن داد و کل الدوله لقب کرد و شیراز و الملک
نور و سادات و از جانب قلی بن منصور پادشاهی یافت و **عبد الله** و **عبد الله**
شاه و پیلان و نیم پادشاهی کرد و در چیدال و پستهای

و ثلثین و ثمانه درگذشت و برادرزاده خود عضدالدوله بن
 رکن الدوله را ولی عهد کرد و **رکن الدوله** پسر بن پویجکم
 برادر و عسراق عجم پادشاه بود و چون پسر پال پادشاهی کرد
 عمر او نو دسپال زیاد بود و در شب شنبه پست در خیمه محرم پست
 و پستین و ثمانه درگذشت و پسر او داشت عضدالدوله و ملوک
 الدوله مادر پسران کبیرک ترک بود و دختر الدوله دختر حسین بن
 فیروزان که پسر عم ماکان بن کاکلی پادشاه طبرستان بود و خود
 آمد رکن الدوله و بعضی از بلاد عراق را به ملوک الدوله داد و بعضی و مدائن
 و قزوین را و ابرو و زرنجان و سپاه و بعضی از کردستان
 به خزانه دوله داد و علی پسر مهر عضدالدوله قیصر و امان گمش
 داده بود یعنی ملک فارس بود و پسر داشت **مهرالدوله** احمد بن
 پویجکم برادر پسر شلخار که مان رفت و کمر کرد و از انجا
 به خوزستان رفت و گرفت و ملک بصره و واسطه پسر کم کردند
 پستگنی غلیظه اسپند غای حضور او کرد و در پست در پنج و ثلثین
 و ثمانه بعد از رفت و در منصب او بود و پست غلیظه اصل کشید

و خلافت پست مایه داد و پنج گشت گذشت مغرالدوله پست و یک پال پش
 بود و پال معاصر عهد الدوله و میتر و پال معاصر رکن الدوله
 و در پنج الاول سپند پست و چپین و ثلث مایه مرض اسپال
 در گذشت پناه چهار پال عمر داشت مغرالدوله چون سیار پال پویج
 اشغری بود و قاضی بر صلا و غیره ششم در سیزدهم دی جمعه او کرد
 و در روز عاشورا تعزیرا نام حسین علیه السلام او بنیاد نهاد
 و در پست اشغری و چپین و ثمانه درگذشت **عضدالدوله** ابو شجاع
 قباخیر بن رکن الدوله پسر بن پویجکم حکم وصیت و قاضی
 و پادشاهی شصت و در سپند ثلث و ثلثین و ثمانه مدت سی
 و چهار پال در پادشاهی مایه ماند و در آل پویج پادشاه
 نبود از خلاصه قوم بود و عضدالدوله در سپند و پستین و ثمانه
 به بغداد رفت و با عم زاده خود عضدالدوله بن معتمد الدوله جنگ کرد
 و او را کشت و بعد از او را می شلخار کرد و در روز دخول او به بغداد
 غلیظه پست پال پرچون آه اکابر در زمان دولت او بسیار بشمارید
 و در کار عدل و سیاست پست پناه و در آثار او و شایسته امیرالمؤمنین علی

علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام و دار الشقای بغداد و باروی
 عین شمس رسول صلی الله علیه و آله سلم و بعد امیر است که برود و کرامت
 در سده ثلاث و این چنین و ثلاثه که کرم الله علیهم از این سبب بخیر و شهری
 و قبله شیراز که اکنون مرز و ایت و او را باقی الایم میخوانند
 عضد الدوله در رمضان سنه اثنی و سبعین و ثلاثه در بغداد
 بر صصرع درگذشت و نوکله او در فی القوه و سپه اربع و عشرين ثلاثه
 در اصفهان بود **عز الدوله** بخیار بن مؤید الدوله بعد از پدر در
 بغداد و یازده سال امارت داشت بعد از آن شکم عضد الدوله
 در سپه سیج و پستین و ثلاثه که کشته شد چنانچه گذشت **مؤید الدوله**
 ابو نصر بن یوین رکن الدین حسین بن یوین و در ایام پدر در اصفهان
 می بود چون پدرش درگذشت بعد و عضد الدوله بر وی رفت
 و بر مای پدرش سال و شش ماه سلطنت کرده میان او و قهر الدوله
 شمس المعالی قابوس بن بکر که والی طبرستان بود و محاربات
 رفت و در حمله طغراور او و فخر الدوله قابوس و دولت از
 مؤید الدوله شکست یافتند و در نویت اول در جماد الاول سنه اثنی

و سبعین و ثلاثه و در نویت دوم روز چهارشنبه پست و دوم رمضان
 سنه اثنی و سبعین و ثلاثه بعد از این که خیت هزاران رفتند
 پیش او پال و فخر الدوله پال در خراسان بماند و مملکت
 فخر الدوله در عراق و از قابوس در طبرستان بقصرن مؤید الدوله
 درآمد صاحب بن عباد که از وزیرای مشهور است در خدمت او بود
 مؤید الدوله در سپه ثلاث و سبعین و ثلاثه درگذشت **فخر الدوله**
 علی بن رکن الدوله مقتضای وصیت پدر در حمدان می بود پس
 مؤید الدوله بعد و عضد الدوله او را اسیر کرد و به نیشابور رفت
 چون مؤید الدوله بماند صاحب بن عباد اسپند عای حضور او کرد
 در سپه ثلاث و سبعین و ثلاثه که کرامت او و پال دیگر
 در سلطنت بماند و در شوال سنه سیج و ثمانین و ثلاثه درگذشت
 صاحب بن عباد و حصول فضایل و کمالات موصوفت کونین چهار صد و شصت
 کما یجاء اومی کشید و او با آنکه امور کینه و حسرت و نه ملک به و نه موصوف
 بود و کما یجاء اومی کشید و او با آنکه امور کینه و حسرت و نه ملک به و نه موصوف
 یکنف و ابر جمع علوم ابره بماند بود و مصنفات خوب دارد و در موصوف

اشی عشرت و در اصول معتزلی در پند سب و پستین و ثقات مال
بعد از وزیر ابوالفتح وزارت بدو دادند بیشتر و پال وزارت
کرد و در شب جمعیه بیت و حمام شهر صفر سپید و ثانیین
و ثلثا و در ری و غات یافت نقش او را با صفتها بود و در غلته
در ری و زن کرد و صاحب بن عباد را می است و بعضی گفتند
اصفا نیت **محمد الدوله** ابوطالب بن رست بن خوالد و بعد
از پدر پادشاهی عراق تعلق بدو گرفت چون که بود مادرش
پسند و کفیل او شد و در مصالح ملک تاسیید و در حیات بود مدت
پست و هفت سال ملک مجد الدوله بر او قی بود چون او در پند
خمس عشر و اربعه در گذشت کار بدست بهم داد سلطان محمود و
غزنوی بانکه توی استنک عراق کرد و مجد الدوله با پسرش ابویوسف
که شمارش بدو در پند عشرین و اربعه ملک عراق در تصرف
سلطان محمود آمد مدت سلطنت مجد الدوله بی و سپه سال دی مرض
ماخوای داشت شیخ ابوعلی سینا معالجت کرد و در اول دولت او
قادر پس بن کشمیر باز سلطنت رسید و در شعبان پند ثمان و ثمانین

و ثمانه کرکان و طبرستان و مازندران تصرف گرفت و بر یکمان بیشتر
پستولی شد و پانزده پال در سلطنت بنایه فضایل بسیار داشت
خطا این که می نوشت اما سفاک بود بدین سبب که در خدمت و جگر
داد و اگر شمه مجوس یا خشنود و پادشاهی به پسرش منوچهر داد و تا بوس
در پند ثات عشر و اربعه در گذشت **شرف الدوله** ابوالفوار پس
شیراز بن عضد الدوله در کرمان بعد از پدر پادشاه شد چون چار
سال و نیم برآمد بمیداد رفت برادرش مصطام الدوله استقبال
نمود و شرف الدوله او را بکوفت و میل کشید و بصلحه بکوه سال مجوس
کرد و این و احوال در پند ست و سبعین و ثلثا بود **مصطام الدوله**
ابو کالجه مرزبان بن عضد الدوله بعد از برادر کرکان دولت او را
از طایفه پسران او داد و بدو پادشاهی نشاندند تا ماد پادشاهی
کرد و برادرش بهاء الدوله با او مخالفت کرد و مصطام الدوله از او
بکوفت و هشت پال دیگر بریت و در پند ثمان و ثمانین و ثلثا
بروشت پسران خوالد و بنی کشته شد **بهاء الدوله** بن عضد الدوله
بعد از برادر در صفر پند ثانیین و ثلثا پادشاه شد مدت پست

و چهار سال و نیم ماه و پادشاهی بنام و خلیفه القادر بالله و را
 شهنشاه توأم الدین لقب فرمود و او با سلطان محمود غزنوی
 صلح کرد و از او و شرف است و در بیست و پنج سال و در بیست
 و در او جان فارسیس ماند **سلطان الدین** بن بهاء الدین حکم و صیت
 پیر پادشاهی یافت مدت و از او و چهار سال و پادشاهی
 بنام برادرش توأم الدین ابو الفوارس پس برود و چون کرد سلطان
 الدوله بر و غالب شد و در شش سال پس در شش و در فاکان
 وفات یافت **شرف الدوله** حکن بن بهاء الدوله بعد از پدر و بعد از او
 بنیاد برادرش سلطان الدوله امارت داشت در آخر خطبه
 بنام خود کرد و در پند و شش و در بیست و شش سال
 و دو ماه **جلال الدوله** بن بهاء الدوله اول از قبیل برادران حاکم بصره
 بود بعد ایشان در بغداد امارت یافت کار او و راجی نه داشت
 پست و پنج سال امارت کرد و در پند و شش و شش ماه
 درگذشت **علاء الدین** غزالی ملک ابو کالنجا رمر زبان بن سلطان الدوله
 بن بهاء الدوله بن حسن الدوله بعد از پدر و در فارسیس در پست و شش

و در بهاء بن پادشاهی شش سال و در شش جلال الدوله که در بغداد
 امیر بود مجرب است رفت بر مسیح که نه و بعد از جلال الدوله بعد از او
 نیز در تصرف او و در امارت او شش است حاکمی نداشت و ترکان
 از او تمکین نمیکردند از خوف ترکان بشیر از رفت اسمعیل شبانکاره
 برود و چون کرد و در کار آل پویه خلل آورد و عماد الدین در پند
 و در او و در بهاء در گذشت **الملك الرحیم** ابو نصر بن عماد الدین
 حکم و صیت پدر امارت یافت و بغداد تغلق مد و گرفت مدت
 هفت سال حکومت کرد و در پند و شش و در پند و شش
 چنانکه ملک سلجوقی بغداد رفت و او را گرفت و در قلع طبرک فرستاد
 و آنجا محبوس بود تا درگذشت **الملك ابو نصر** بن عماد الدین بعد
 از او حکم و صیت در فارسیس حکم بود و فضل یثربانکاره برود و چون
 کرد و در پند و شش و در پند و شش و در پند و شش
 پساخت و آنجا در گذشت و در فارسیس در تصرف فضاویه آمد و هم در
 پند و شش و در پند و شش و در پند و شش و در پند و شش
 عماد الدین بعد از برادر چیل پال تربیت گوید او جان فارسیس و کرمان

[illegible]

و مدت سلطنتش ده سال شش ماه و دوازده روز و هفت عشرین
 چهل و چهار سال و چار ماه و هفت عشرین روز و **سلطان علاء الدین**
 ابو الفتح کهکشانی بن ناصر بن علاء الدین بن ابی طالب نظام الملک
 به پادشاهی نشست بجنب موافق چهل و هفت روز و هفت عشرین
 روز و نیم او بودی و اقطاعات ایشان در ممالک پراکنده بود تا مر جاکه
 رسیدند میانه مانده کی بود میانه میان ایشان در ممالک ساختن شکار
 دوست بود و در سنت و عیش و بازی و بازیافت نیت انداخت
 و در آن راه خیرات بسیار کرد و در باوید را و حج خانها و در باطنها
 در آن همه عهد فرمود نظام الملک را از وزارت عزل کرد و بتاج الدین
 ابو القاسم داد و خواست نظام الملک را بهمنه بود و حسن مساجد و روضه
 نهادند در ماه رمضان پس از حسن و ثامن و اربعمائة قدا بیان محمد شمس
 کردند و سلطان بنشیند در شوال حسن پال در بغداد و وفات یافت
 و مغزی شکر گفت **پیت** رفت در یک به بغداد و بنی استور پر
 شاه بن نادر پی او رفت در ماه و کرد **ک** ولادت کهکشانی در عهد الاول
 پس از حسن و اربعمائة بود مدت سلطنتش پیت سال ولادت

خواج نظام الملک در وی قندهار پند ثمان و اربعمائة و قریب یافت
 و یکی از فضلاء در مرثیه او گفت **شهر** کان وزیر نظام الملک لولوی
 لغت ضاعها الرحمن من شرف **ک** غرت فلم تعرف الایام قیمتها
 فرد و احسبه و من الی الشرف **سلطان کن الدین** ابو المنظر بر کیمیا رقی بن
 کهکشانی ولی عهد پدر بود و بعد از پدر سلطنت نشست پادشاهی سخی و
 خوش خلقی بود در زمان او حوادث و وقایع بسیار دست داد
 و او را با برادران و اعلام محاربات واقع شد و بیشتر طغران را بود
 و در پست و ثمانین و اربعمائة ایالت خراسان به برادر خود سلطان
 پنجاه و شصت نفر لشکر بود و چون دوازده سال و هشت ماه پادشاهی
 کرد و دوازدهم چهل و آخر پند ثمان و قریب و اربعمائة بود
سلطان غیاث الدین ابو شجاع محمد بن کهکشانی بعد از برادر سلطنت بوی
 مقرر شد و او پادشاهی بود و بعد و عفت موصوف و بدین
 و دایم مشهور بر عزت و خردمند است و ماکان محاربات بود و منظر شد
 و چون پس از پال حکومت کرد در رابع عشرین ذی الحجه سینه و نهمی عشر
 و هجده و در گذشت و مرش در اصفهان است او را و اندک در وقت وفات

از این پات است که در **ششم** بنفخ شجیه که در زلفه کشای
 جهان خرق شد و بدست خود ای **بی** بسی بلا گرفتیم یک شایسته
 بسی صبار کش و هم یک شایسته **بی** چو مرگ آتشین در پنج سو داشت
 بقای بقای خدا نیست ملک که بقای **بی** دلاوت سلطان محمد در شبان
 بر سر اربع و پستین در دایره بود **سلطان محمد الدین** ابوالمبارک
 بخرن ملک در زمان حیات برادران بر کیمارقی و غنیمت سال
 حاکم خراسان بود و بعد از ایشان جل و چار سال و چار ماه
 سلطان اسلاطین جهان گشت و از غده و غنای و غنای مصر
 و شام و از بحر جزیراتین در جزیره تصرف او بود و نو و مصان
 معتبر کرده در منفه مظهره و منصور شد و او پادشاه و حاکم
 و حاکم کرد و بر رعیت شفقت تمام داشت و ای رئیس بود علما
 بعایت احترام کردی و ما بزرگوار و ایدال قصی و اشتی در بلبوس
 کتکت کردی و پیچیده پستین بزده و شیدی اما پیوسته بر شکشتی
 آنچه از خصایص پادشاهی باشد فرو گذاشت کردی و بعد از وفات
 او **سلطان محمد** بوق آمد برادر زاده اش محمد بن محمد با او بر کرد

و منتهی شد باز بختش آمد و عذر خواست سلطان پیغمبر و دل خوش
 کرد و سپرد عواقب افاضای ملک شام مدود و سلطان در پیوست
 پسندست و دلایش و چشمت در مادر النور با کورخان خطایی حکمت
 کرد و شکست یافته بخراسان آمد و قریب سی هزار کس در جنگ کشته شد
 و مادر النور از تصرف سلطان بیرون رفت و ترکان خوانتون کردن
 سلطان بود و همیشه حقیق و همیشه ابو الفضل پادشاه تیمور و
 درین جنگ که شمار شدند و بعد از مدتی خلاص شدند و بفرقه الدین
 کاتب در آن وقت کشته **بی** شایسته پستان تو جوانی شدت
 شایسته چهل سال زاده اکبر شایسته **بی** کرشمه بدی رسید آنم و غنای
 کامپنس که یک حال ماند پست **بی** سلطان پیغمبر و نوبت بر سر
 آتیز خوان زشت و که نوکر زاده او بود و با او باغی شده بود بخوارزم
 رفت و در نوبت آخر در روزه و شبیه و دوازدهم محرم پسند
 ثلث و اربعین و غنای چون تپیران قیفا و نو و بصلح بازگشت و
 آخر عهد او غزان آنجیون بکشد شد و حشم سلطان از ایشان در حشر
 بود و سلطان استنک حکمت ایشان کرد غزان زمان و طمان را

در پیش و آتش شد و تضرع بخان متبول کردند که از سربیک خانه یک نفر
بر مسند سلطان از سپهر کفایت ایشان بگذرد سلطان خواست که باز
کرد و امر کند آتش بخوان چون نماند کشید و دل بر جگر نهادند
و بخان مکتوب شد و سلطان را در شهر سپیدگان و در پیش چشما
آپسیر کردند و روی بخراسپان و کرمان نهادند و شهر بخراسپان کردند
و خلقی بشمار استیلا پاخته و سلطان چهار پاسبان در میان
ایشان نهاد و بعد از آن جمعی از مالیک سلطان که از مالیک
که باغزال در آمیخته بودند و موکلان سلطان را بفرستند و روزی
با سلطان بر سپیل سکار پیرون دشت برب چون آمدند چون بر جگر
تر رسیدند سلطان را از میان ایشان پیرون آورد و بقلعه ترید
رفتند و سلطان از آنجا ببرد و رفت و چون عمرش آخر رسید
بود و اندوه و غلبه کرد و مرض الموت گرفتار شد و در سانس
عشرین ربیع الاول پسنه اش و چشمن و نمنا و در گذشت و مشا و
و ده سال دیگر نه این و دولت پهلوان از خراسان منقطع شد
و خواهرزاده اش محمود خان بن محمد خان از نسل بفرغانه خراسان

و او پنج سال و نیم حکم کرد و بنوید الله که از خلعان سپهر بود و در رضا
پسنه و چشمن و نمنا و در سانس و در بکر نت و یل
کشید و پادشاهی حسد اسان بعضی بویداقت و بعضی بخوارشمانیا
و بعضی بغورمان رسید **سلطان پیشا** ابو القاسم محمود بن
محمد بن ملک شد بعد از پدر او ایل شهر سانس اش عشر و چشما
در عراق به پادشاهی رسید و در شهر سپیدگان ثلاث عشر و چشما
در حدود سپاه و با سلطان سپهر مکتب کرد و طغر سلطان سپهر را بود
و بعضی امرادر مقام صلح شدند و سلطان محمود در مقام عذر آمد
و در روی بخدمت سلطان سپهر رسید و مکمل ملازمت کرد و سلطان
سپهر خاطر با صاف نمود و ملک عراق مآخذ و روم و اقصای شام
بر دستم داشت چنانکه گذشت و شمرید داد و اما سلطان سپهر شد
برادرش سلطان سعید و و نوبت با و بخت کرد و منهدم شد سلطان
محمود سپیده سال و ده ماه پادشاهی کرد و صورت خوب و سیرت
یکت داشت طبع لطیف و خوش سخن بود حرکات موزون و پسند
بجارت هیچ کرده بود و بازمان اش و داشت و بشکار طیور و کلاب

مستکم موع بود که نیکو چار صد کلبه شکاری با قله های مرصع و جلیه های
 زرینت در سلسله او بود و از علوم نجوم و تاریخ و شعر و قوافی
 داشت و بر رفق و متفق امور و مسلک ملک پیش پادشاه چون
 او وقت نبود و رایا و هم سوال پسند عیش و شرب و خمار و قمار
 در گذشت و لا اقلش در پیش پادشاه و تئین دار بگرام بود و عمرش
 پست و منت خال **سلطان رکن الدین** ابوالمظفر قطز بن محمد
 با بشارت سلطان سپهر مدت پست سال در عراق و حدود مصر و
 شام پادشاهی کرد بعد از سپاست و بجای او کرم موصوف بود
 و شجاعت بر اخلاق او غالب و از منزل و خویش در راه ممدان
 در محرم پست و عیش و شرب فرمان بابت پست و پنج سال
 عمر یافت **سلطان عیاش الدین** ابوالمفتح مسعود بن محمد بعد از برادر
 ملک بر دست را گرفت و او پادشاهی بود و با فزونی که در عجم عادل
 در آل سلجوق و شجاعت و پادشاهی او بود و یک حمله سپاهی
 سگستی خوش طبع و ظریف و منزل دوست بود و در عهد او خلائق عالم
 آسوده بودند سپاهی با سنان و حدت در رعیت با سپاه زور است

عالم دوست و درویش بخشی بود و با او ایوکان و مرغان آیینی
 داشتی از نعمت و کثافت دور بود از شکار شیری داشت و تنها
 بشیر کشت ماسر بود و در مصافها خود حمله کردی مرکز و خیر و تنها
 و خزان او اکثر اوقات خالی بود و در هر چه از اطراف او زدنی
 هم از بارگاه خشییدی میان او و برادرانش همار بات بسیار
 رفت و عیش و شرب را بود و زمان او سلطه بران و فارس
 خراج کردند و سلطنت با هم خود نمودند سلطان مسعود میر و سال
 و نیم پادشاهی کرد و در خست و در جب پست و در بین و تنها و کجاست
 ممدان نامه دست و شش جل و پنج سال **سلطان عیاش الدین** ابوالمفتح
 ملک بن محمود بن مسعود بن محمد بعد از عجم پادشاهی بود و او اند
 پادشاهی بود و خوشش بود و منزل دوست و بر شکار و شراب
 جریس و بلبل و گلب مایل بود و امر او اکثر ممدان بود و او ایوکان چهار
 ماه پادشاهی کرد و امر او تنفق شد و در مصیبتش بر و زد و موکل
 را روی کا شمش و او را در چسپ کردند و این صورت در سوال سنه
 و پنج و در پست و عیش و شرب و او را در چسپ بکریخت و بخور پستان رفت

بعد از وفات برادرش محمد که احوال او بعد از این خواب آید با خنجرهای
رفت و بساطت نشیت و بعد از پانزده روز وفات یافت در
حالی که شش ربع الاول پسند نمیشد و چنانچه در وفات پدرش
همی روز و سال آقا متش بعد از پادشاهی از دولت پادشاهی
پس سال **سلطان قیاس الدین** ابو شجاع محمد بن محمد بن محمد بن محمد
چون برادرش محمد پس کرد و در روز چهارم پستان پانزده و پادشاهی
نشست بیعت غنی بود و عقیق کامل در ای صواب و داشت محبت
علمای نصیب بود مدت هفت سال پادشاهی کرد و در روزی چهارم سپند ماه
در چپین و چپان در گذشت **مسئله دین** ابو الحارث سلیمان شاه
بن محمد بن محمد که چون سلطان محمد در گذشت امر اجده و در مشورت
نمودند و بروی اتفاق کردند که کس در پستان مذکور را از موصول مبادی نشد
و بر پشت نشاندند و در روز و بیشتر مشغول گشت و از مردم منظور
مجدد و پادشاهی بود و خوشنوی و خوشنوی و وی و مذکور و معاشر
بطبع اما اقبال نه داشت پس از نشش ماه امیران آنرا بگزیدند و بجا
در پستان ماه و سلطنت بر برادرش محمد از او اش سلطان از سلطنت او

ولادت او در پستان ماهی عشر و چنانچه بود و وفاتش در روز و نیم
ربع الاول سپند پست و چپین و چپان **سلطان رکین الدین** سلطان
بن طغرل بن محمد بن محمد که بعد از نیم پادشاهی شد و خوت طاعت نیکو
سیرت با نیاد رحمت و بر خشم زد و در صواب و کرم و مروت و اخلاق
و غالب علم و سپید بر احوال او طاهر بود و هیچ سیل انداخته
نشد و هیچ خدمتکار از او جفا و حواری ندیده و او کار و خل و خرج
و ضبط احوال خندان و در نهایت متفائل و از تحقیر آن پشام
و سایل دوست و طرفه خوی بود و در پیشش و خورشش تحقیر نبات
رساند با سهای فاحشه را کسونهای ملون و کسوت خطایی و زر
کشیده ای حقیق و بعد از وفات گرفت که آن لباسها که آن پوشیده
و بخشیده هیچ پادشاه پوشیده و بخشیده و ملاطفت آن در مجلس
معاشرت در غایت کمال بود و در مرکز و بر زم او فخرش و لذت و شمام
بر لطف کس ز رفتنی و از کس حرکت خارج در وجود نیامدی و ت پانزده
سال و مدت ماه و پادشاهی کرد و در شصت و هفت چهل و آخر سپند ماه
و سپین و چنانچه در گذشت **سلطان منیر الدین** طغرل بن ارسلان بن

محمد بن ملک شاه بعد از پادشاه پادشاه و شاه خوب صورت یک
 سرت صاحب شوکت یطع طبع و آسای پهلوان کمال عقل و همت
 عدل و چاکر پهلوانی و شهنشاه و از وی شکار و جلد و پهلوانی کار
 فرمودی و در بزم فضل و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
 از اشعار او بیت **دایه** دید و در حقیقت صفای جان از دوزخ
 دایه و زنجیر نیست ای حق عالم سوزی **دایه** ای پسر که بر دهنم ایام
 اثر از وی نوی پادشاه از وی **دایه** ای پسر که بر دهنم ایام
 بخشیم و خوریم و یازد ما را یمن و خان **دایه** ای پسر که بر دهنم ایام
 چون عمری ماند کوی سیح مان **دایه** ای پسر که بر دهنم ایام
 بنام او کشید در زمان او در ماه شعبان پنداشی و ثمانین و نیم سال
 هفت کوب سپاه در سیم در جزمینان در یک و قیاس جمع شدند
 داو او و یمنستان بود در شکر و یمنستان و عمارت و یمنستان
 که در زمان چنگیز خان در توران و ایران واقع شد و از میان آن کشیدیم
 سلطان طعن در تربیت سال سلطنت کرده و در پر مع الاخر
 سید تبیین و خاندان سلطان بخش از خوارزم سالیان می

با ملک کرد و در آن گشت و سرش بنید او زو خلیف در پشته و شش
 برادر کرد و در این معنی گفته **دایه** ای پسر که بر دهنم ایام
 شصت و پنج هزاران گشت **دایه** ای پسر که بر دهنم ایام
 امر و زمره تا ملک و شکر **دایه** ای پسر که بر دهنم ایام
 اما بعد از این تاریخ فصد و دیگر از پهلوانان در دهم تربیت صد و ده
 سال دیگر پادشاهی کرده **فصل ششم** در ذکر خوارزم
 شامیان و ایشان در ندرت ملک صد و سی و هشت سال
 اصل ایشان قریب است و او غلام ملک کتین که او غلام سلطان ملک شاه
 پهلوانی بوده ملک و بعد از ملک کتین عابدی او به نوشکیان او و در
 در آن وقت خوارزم در وجه طشت خاندان مستر بود و او طشت دار بود
 خوارزم با و طلق گرفت و او با حشر و حاکم و والی خوارزم شد
 او را بدین سپید خوارزم شاه خوانند و از پند احمدی ستین
 در ابدان است سی پال خوارزم شاه طشت پهلوان می کرد
 و در پند احمدی و عشرین و چهل و ده که شد **سلطان اسپیر**
 این محمد بن نوشکیان بعد از پدر با سلطان سپهر باغی شد و در ابتدا

باستقلال پادشاهی که دو سیج قدر از جاده عادل و اتباع
سیرت پدر اخوان نمود و در پهنه احمدی و حسین و چنما در خرم
دره جنوشان بموت بخاک گذشت و رشید و طوطا از قداخان
او پست در آن وقت که بخش اتیز را بر داشت گفت **ربایه**
شاه کلک از سیاحت می لرزد **ه** پیش تو مطیع ندکی می در زید
صاحب نظری کجاست تاور کوزه **ه** تا آن حد مکتب برین می آید
پلطان اسپان ابن اسپر بعد از پیرو پادشاهی سیاحت و بی
از بلا و خراسان و ماوراءالنهر در تصرف آورد و بلیست ضعف
سبلو قیان او را استقلال تمام می آید و در طبع عشر رجب
سنه ثمان و چنما و قات یافت و بتکلیفش مفت
پال **سلطان شاه** بن ابل اسپان بن اسپر بن محمد بعد از پدر حکم
و صفت پادشاهی مایه او اند پلطان کش که برادر متر بود و
خرم کرد تا مدت و پال میان ایشان محاربات بود و در پهنه
ثمان و پستین و چنما پلطان کش بروی غالب آمد و خوارزم
شاهی بروی مقدر شد و **پلطان شاه** در خراسان بر بعضی ولایت

حاکم کش و مدت پست و یک پال و یک نریت و در پهنه رصان
پهنه تنوع و ثمان و چنما و در گذشت و ملک بقصر کش خان
در آمد **پلطان کش** ابن اتیز بعد از اتیز هم برادر در ثمانی عشرین
ربیع الآخر پهنه ثمان و پستین و چنما و پادشاهی نشست رشید
و طوطا در تنگش گفت **ربایه** جدت در تن زانما از حکم پست
عدل پست سگشتنا کرد و دست **ه** ای بر تو قبای مملکت آمد پست
ثمان پستی که نوبت دولت است **ه** تا در نرم و بعضی از خراسان
در حکم او بود و در پهنه ثمان و چنما که سلطان طفل سپیدی رخت
ملکت عراقین منبر بقرت او در آمد و خاقانی شکو گفت **شعر**
شده که خوارزم شاه شهر صفای **ه** ملک عراقین را سپهر اسان کرد
ما بچو پست او قلعه کرد و کن کشاد **ه** مورج شع او ملک سپیدان گرفت
و کمال اسیر او در مدح او قصیده ایست که مغلش است **پست**
ای زانیت ملک وین زانارش در پرورش

ای شمشاد خرمید و منبر اسپندر مش

پلطان کش پست و دست سال و نیم پادشاهی کرد و در تابع عشر

در حدود و بلایان کثرت یافت که در میان خراسان که میشد
و بعد از چند روز با صفها آمد و عراق در ضبط آورد و با ذریع
رفت و اخلاط در حصار گرفت و فتح فرمود پس ازین بجای سلط
یکتباد و مردم رفت و پاسبانهای نهم شد و دیگر آمد درین
وقت او کتای قاتل پس چکنیز خان جرمای خون نوزین و لشکر سپاه
بر سر او در پی تاراج بود و در دست تصف شمال سینه ثمان و عشرین
و پستهای شش چون بر سر او برده اند و او را پای حمید پست تحفه
بود و نیز در حیات و یک کس را در اندر بعضی گفتند با شاست
در دست کردان کشته شد سلطان غیاث الدین سلطان کمال الدین پسران
سلطان محمد بن کتکس قبل از آمدن سلطان جلال الدین سر یک چند
روزی در عراق سلطنت کرد و در در حشر رکن الدین مرد پست
مغل کشته شد و سلطان غیاث الدین عراق حاکم و در کما کشت
و بعد از سلطان جلال الدین ملک تبهرت مغل در آمد و دولت
خوارزم شاه میان سپری شد **فصل نهم** در ذکر انا کجا
و ایشان به شیبانه **شعبه اول** نبار پس و ایشان معروضه

سلطانان عدو ایشان یازده است و در کتکشان صد و پست
پسال ذل ایشان **تک تک مظفر الدین** مغرب بود و دست
که در عهد سلطان محمود پس بختی خراج کرد و ملک خوارزم پس سخر
آورد و او در عدل و داد گوشتید و در شیراز باط و مسجد و مناره
بر قیاس ساخت و مدت سیزده سال پادشاهی کرد و در پست
و چنین و خنایه در گذشت **تک تک مظفر الدین** رکنی بن بود و بعد از
برادر سلطنت فار پس و مقرر شد و او بخدمت سلطان ارسلان
طغرل پسر قی رسیده و او را نیز آن ملک تسلیم شد مدت چارده
سال در پادشاهی پسر بر دو خیرات کرد و در پشته پشین و
چنما در گذشت **تک تک مظفر الدین** بجای در دارش تاج و تخت
چدرکت نهایت عادل بود و در سیرت نیکو داشت مدت پست
و چار سال پادشاهی کرد و خواجه امیر الدین کازره فی که خانم
زمان و صاحب کرامات بود و در خوارزم بود و در شمس در پشته است
و خنما بود و **تک تک مظفر الدین** طغرل بن پسر مغرب بود و پادشاه
مزمزم بود و بعد از حرم زاده و پادشاهی تعلق بدو گرفت میان او

و عمو پسرش سعد بن زکی محاربات رفت مک فارس و در آن
فطرات خراب شد و حکومت از نسیال در سپنته و ستین
و قیسانه بدست سعد بن زکی سپید شد **اما یک مظفر الدین** ابو شجاع
پسر سعد بن زکی بعد از طغرل پادشاهی برقرار گرفت و او در شجاعت
حاکم روزگار بود و در شجاعت رستم کارزار بود و در جمل روزگار
یکانه جهان مک کرمان نیز فتح کرد و در مملکت فارس عهد او
امدادان شد **اما یک** در پشته ثلاث عشر و پشته کمانه عراقی آمد و پشته
نزار کپس و در پشته سلطان محمد زو و اسیر کشت سلطان آذربایجان
اکبر ام کرد و پشته را آنگاه که در مملکت حاصل فارس بخانه رسید
او را یازده پسر مک فرستاد و پسرش ابو بکر او را و شیراز را
مزد و بیک انجا میدی می به **اما یک** رسید اهل شیراز و با شهر روز
او پسر را بگرفت و مجوس کرد و هفت سال در زندان ماند
بعد از هفت سال پادشاهی کرد و در شیراز مسجد و رباط ساخت
و فائق در پشته ثمان و عشرین و پشته **اما یک مظفر الدین** ابو بکر
فائق خان بن سعد بن زکی بعد از پسر پادشاهی رسید پادشاه فائق

و عادل بزرگ خیره اخبار عادل و در فصل او در نظر جهان شجاع
کشت و در حق اهل علم و شایع مملکت خود انعامات فرمودی و بدین
مملکت تهرجه ایشان و طاعت فرستادی از اقلیم فاضل و اکابر
احرام عیش پسند و او در بعضی از بلاد مشد با نقاب او خطبه خواندند
در زمان او مملکت فارس و شوش و شوش و ارمغان و حیرات
بسیار کرده و مساجد و مدارس شیراز که خراب گشته بود تعمیر کرد و انید
و خانها و بازارها و شیراز باخت و بموافقت او جلاله اعیان دولت
بعقدما ساختند شیخ سعدی کتاب کاتبان باسم او تصنیف کرده
در سی پال زبان سلطنت او بود و در چیده الاول پشته ثمان چنین
و پشته او گذشت **اما یک محمد** بن سعد چون پدرش وفات
یافت او که او که بود پادشاهی بنام او مقرر شد و او در شش برکان قانون
بر مملکت بود و بعد از او پال و سنت ماه در نوی مجسمه پشته و پشته
که که عمرش نمانده و در نیت **اما یک محمد شاه** بن پیغمبر شاه و در
زکی بعد از **اما یک محمد** پادشاه شد حکم کرد و در شب و روز عیش و
طرب مشغول بود و از کار مملکت غافل تر گشت و از آن در روز جمع عاشر

عاشور رمضان پنداشتی و پستین و پستانه و او حاکم بود و او را
 اسیر کرد و اندوختن و غارتن و پستانه **یک نظر ایدین** پستانه بن
 پستانه شاه ابن ابوبکر بن محمد بعد از محمد شاه بر ملک فارس نشانی
 شد و چون ماه حکم کرد و در کان خواتون بیک ای رفت بعد از مجاری
 منزه شد و بکار زدن رفت و لشکر بعل از حقیقت او حشر شد و
 از مسجد کازرون بدو آوردند و بکشتند **کتابتین** خواتون
 رفت و بعد بن ابوبکر بعد از پستانه و پستانه شاه بعد از آن
 بجهت شاه راه و مکه و قریب بکوه نعلی که پستانه و فارس را بقتل
 دیوان نعلی از قریب بیست سال دیوان نعلی بنام او بود پس تمام
 پستانه باین از عالم برافت و **شبهه دیم** شام و دیار بکر نعلی رفت
 مکه بن حد و مشاء و مفت سال و ایشان از محمد آل پستانه عظام
 سلطان مکه و سلوئی اند **آن حین** در پستانه احدی و ثانی از جهان
 حکم سلطان مکه و حاکم حب شد و پستانه و الی ایجاب و در پستانه
 احدی و سقی و ارباعه در گذشت **عماد الدین** رکنی بآن پستانه
 در پستانه و عشرين و چهل و یکم سلطان محمود بن محمد بن مکه

سلوئی و الی عاتی غلب شد و بعد از یک سال که حاکم موصل قوت
 شد حکومت آن موضع بیشتر تعلق به و گرفت و بعد از آن بطرف
 شام لشکر کشید و شهر حلب گرفت و در پستانه اربع و عشرين
 و چهل و یکم که شام در آمده بود و جنگ کرد و غالب شد
 و در نوبت دمشق رجحان کرد و در آنجا امر اجتناب نمود و دیار بکر
 و کردستان و در صیقل آمد و در پستانه احدی و عشرين و چهل و یکم
 جمعی از غلامان اتفاق نمود و شب او را بکشتند و در سلطنت او
 پستانه و پستانه **نور الدین محمود** و بن عماد الدین رکنی بعد از پدر
 بر حلب و سپس پستانه یافت و لشکر پستانه کشید و آنرا تیر سحر کرد
 و در پستانه سبع و اربعین و چهل و یکم و دمشق را گرفت و حکومت
 نور الدین محمود در بغداد شام چنان قوت گرفت که عاصه خلیفه
 که آنرا پستانه بنی خلیفه بود و در مصر حبه و خورگت از وی
 ایستاد و نمود و صلاح الدین يوسف بن ایوب را بمصر فرستاد
 تا قوت گرفت و بعد از آن ملک مصر از اسماعیل بصلاح الدین يوسف
 منتقل شد و صلاح الدین بملک ناصر ملقب گشت نور الدین محمود

اکبر ایله کردار ماور سلطان ارسلان و د پسر متولد شد جهان
 به سلطان آنگک محمد و قتل ارسلان و مرگت اکبر محمد جان بند
 شد که چنگ امر او سر حد نشینان پسر بنجامان او نهادند و در آن
 سلطان سلطان ارسلان جمع کجیه و بنیز به مفوض مجلس تدبیر
 او بود سلطان بی اسپ قصاب او در جمع امر شریع و محکم و با هم
 سلطنت قانع بود آنگک ایله کردار متبیر د پسر سلطان مطلع و متبیر بود
 بعد از آن والد سلطان ارسلان در پسر نه ثمان و بیست و پنج
 نهمه ارگشت و آنگک ایله کردار بعد از آن یک ماه وفات کرد
 و قاضی کل الدین جوینی گوید **د باغی** در او کردار که خواست
 و اغیری او پوششین شاه بیت **د** در کرهش و مرگش و مرگش
 در پانصد سال است در پسر **د باغی محمد** ابن اکبر ایله کردار
 بعد از فوت سلطان ارسلان در عراق پادشاه نشان شد و
 سلطان مطلع شد ابن سلطان ارسلان که مفت سال بود بر تخت
 نشاند و برادر خود قتل ارسلان را با خود با چنان دست داد و اسما
 ملک چنان شید کرد و ایند که ملک شمرق و غرب از و حسا به کار شد

یکمیزت بنابر بخشی که از عیفت داشت نام خلیفه یکسال از خطبه شد
 خلیفه مال بسیار در پست نهاد آنگک محمد پسر رضا آمده بار
 و کیر نام خلیفه بخطبه در آورده و با لجه مدت ده سال نام سلطنت
 در دست او بود و در سنه اثنی و ثمانین و چهل و هفت یافت
 و در چهار پسر فاده آنگک دایو بکر و قلیق اینانج و میر میران
 و بهلوان و نرنگ ابوبکر و او نرنگ از یک کیزک متولد شد
 و قلیق اینانج و میر میران از بیست و خواتون و بیست اینانج
 در وجود آمده بود **د باغی محمد** **د باغی محمد** **د باغی محمد** **د باغی محمد**
 مستح آنگک محمد متبیر بر عراق آمد و بیست و خواتون از کج
 او کرد و مستعدی امور سلطنت گشت و سلطان طفلان شاه پیش
 بنود و بعد از مدتی سلطان طفلان قصد قتل ارسلان کرد و قتل
 ارسلان را قتل شد و او را بکرفت و بعلقه کرام نمر سپاده
 و بگو پسر کرد و سلطنت نشست در سال شب او را کشته یافتند
 پنجاه و شصت کار و خود و ده و بیست قتل و بعد از او یان ملحد کرد و
 و این صورت در شوال پسنه سب و ثمانین و چهل و هفت **د باغی محمد**

محمد بن ابراهیم از قتل ارسلان در تبریز سباحت نشیت و بعد و قیامه خواندن
 و پسرش متقی این پنج تصدی ایالت عراق کشت متالت ابراهیم
 سلطان طغرل که در قلعه مجوس بود با اتفاق کو تو ال عراق آمد
 و بر تخت نشیت و قیامه خواندن را بخواست این پنج بار او را در شش
 ابو بکر و کار او را بچان شایع کرد و ند و در یک ماه جهاد و نوبت
 بجنگ کرد و در حمله آماکس بر ابو بکر غالب آمد آماکس ابو بکر پیش سال
 پادشاهی کرد و در آذربایجان و رستم سبع و شعله در گذشت
متقی این پنج بن محمد بن طغرل از قبیله خوارزمش و پسر و مادر
 با اتفاق بکر رستم و طعام سلطان طغرل کرد و ند و سلطان را شاهی
 از آن آگاهی در ده بود سلطان تکلیف کرد و تا قبیله خوارزمش
 آن طعام را شاد کرد و ند خوردن همان بود و مردن همان و بعد از آن
 این پنج متقی حکم سلطان طغرل مجوس شد و شتاق ارکانی است
 خلاص یافت و بخت خوارزمش به کشش خان رفت و بعد از گشته
 شدن سلطان طغرل خوارزمش به کشش خان اصفهان بد و از آن
 داشت و امرای عراق را در حین و مرست کرد و ایند بعد از آن شت

کفران شت و شوش و تبریز و قیامه بر دست متقی که از
 جانب خوارزمش و والی می بود گشته شد پسرش بخوارزم نزد
 سلطان کش در پشته اند و گشتند در خلاف او خلاف بود **آماکس**
 مظفر الدین او ز پیک این آماکس محمد بن آماکس ابو بکر در آذر
 بچان پادشاه شد و پانزده سال حکم کرد و در پشته اثنی عشرین و
 دست ما چون خوارزمش سلطان جلال الدین معتمدی بر املاک
 آذربایجان سپهری شد و در قلعه النخ بر پنج قریح در گذشت و ملک
 تصرف خوارزمش در آمد و در کار او تجار سپهر **فصل دوم**
 در ذکر اسماعیلیان و ایشان و در شعبه اند **شعبه اول** طبقه آرا و داد
 اسماعیل بن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که در مغرب و بخت
 مصر پادشاهی کرد و ند چهار ده تن مت کشان و ولایت و شت
 پسران این طبعه بر چند ایراد پادشاهی کردند و مقصود این مختصر
 حکام ایرانت و ما چون عباس ایشان در ایران حکومت کردند و بد و آما
 محمود لب خود در شان میر پادشاه از احوال ایشان نیند شده بر سیل
 استخر و آورده میشود **ابو القاسم** محمد بن عبده الله الحسین کسی که

از ایشان متصدی منصب حکومت گشت او بود و رسم باطنه داشت
که ممدی که در اخباره اقصا شده عبادت از دست و در عیون الله ارج
نشیند بن طریقی که محمد بن عبید الله بن قاسم بن احمد بن اسماعیل
ابن الامام جعفر صادق علیه السلام داد و او را از سل عبد الله میمون
قتل میدادند و او را داعی اسماعیل ابن امام جعفر صادق علیه السلام
السلام بود محمد بن اسماعیل که جد اوست از خونی عباسی بود
که بخت محمد ابا و اجداد فوت و آن دیه بدو منسوبت فرزند آن
بولایت قتل یافت و نه وکیل و آنجا مشهور است ابو القاسم درشته
ست و پشیمان و مامق در مغرب حسود کرد و خود را مهدی خواند
در تقویت دولت خود از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد
در آیین عثمانی مطلع الشیخ من مغربها و کار او از آنجا بلا گرفت در سپند
اثنی و ثلث مایه بر بنو اغلب که از قبل متصدی خلیفه که حاکم آنجا بودند
خروج کرد و او را بنام منصور کرد و ایند و بلاد ازیر متبیه و قیروان در تحت
تصرف آورد و در حد و قیروان در رعایت حصانت ساخت و آنرا
ممدیه نام نهاد و مدت پست و شش سال حکومت کرد و در سپند اثنی

و عشرین و ثلثا هزار و ثلثات یافت و در ممدیه مدتی گشت و **دولت اسلام با برآ**
نزد ابن محمد بر جای او بنشینت و او را دوازده سال حکم کرد و در سپند
اربع و ثلثین و ثلثا هزار در گذشت **المنصور یقوت الله** اسماعیل بن القیام
بن محمد بعد از پدر بهشت سال پادشاهی کرد و در سپند احدی و اربعین
و ثلثا هزار بممدیه در گذشت **المغیر بن الله** ابونعیم منصور بن قیام
ابن محمد بر جای پدر نشست پادشاه صاحب رای بود ملک او و سستی
یافت و مصر از تصرف کاشی بختان بنی عباس پرور او و در سپند
اثنی و پستین و ثلثا هزار آغاز عمارت قاهره کرد و آنرا دار الملک
ساخت و چهار هزار از بنی عباس پس بخت چون پست و چهار سال
پادشاهی کرد و در روز جمعه یازدهم ربیع الآخر سپند خن و پستین
و ثلثا هزار و ثلثات یافت **العزیز بالله** ابو منصور زرار بن منصور بن
منصور بن قیام بن محمد بر جای پدر پادشاه شد و الکتین مغربی را
که از قبل طالع خلیفه عباسی حاکم شام بود بکشت و ملک شام
در تصرف آورد و چون پست و یک سال در حکومت بماند در رمضان
ست و ثلثین و ثلثا هزار رحلت کرد و **الحاکم بالله** ابو علی منصور بن

غیر بن منصور بن قایم بن محمد بعد از پدر بطلطت پشت در امر
معروف و نهی منکر با لشکر دجادی که جده دفع شراب خمر بسیار
درخت اکوز و میوه مرید و حکم کرده لشکار آموز در زمان نام و زند
و زمان از خانه سپردن نیامد حاکم مدت پست و پنج سال
حکومت کرد و در سپه احدی عشر و از بعلاء علامان هر یک شصت
الفصل در بیان ابو الحسین علی بن حاکم بن حسن بن مغرب منصور بن
قایم بن محمد بجای پدر بطلطت معین شد و چون فرصت یافت که قایم
پدر خود را بگشت مدت شایسته و پال حکومت کرد و در پست
شوال پندسبع و عشرین و از بعلاء در گذشت **الاستغفر بالله** ابو شمیم
مغرب طاهر بن حاکم بن حسن بن مغرب منصور بن قایم بن محمد
در وقت سادگی بر پاوشاهی رسید و مدت شش سال در سلطنت
بماند و در اوج پیری و ترا و احمد و عبد الحمید و اول نزار را
ولی عهد کرد و بعد از پیری بعت فرمود و در آخرت را و بر بخت
داد و اقلع کرد و با احمد داد و او را استغلی لقب کرد و اسماعیلیان کرد
شدند آنچه متابعت احمد کردند ایشانرا پست علوی گفتند و انما که

نزار کرد و انما ایشانرا امرایی گفتند پس جلیج که یکده است بارسل اول
داد و قایم بن نزار پست و بنام نزار در ایران دعوت کرد و نزاری
تیمستانی بدین پست شغل کرد و پششصد و پندسبع و ثمانین
و از بعلاء وفات یافت **الاستغفر بالله** ابو القاسم احمد بن پششصد
طاهر بن حاکم بن مغرب بن منصور بن قایم بن محمد بجای پدر
پادشاه شد و برادر خود نزار را گرفت و در قاهره مجبور پس کرد
تا بجای متوفی شد و در عهد پست علی پنداشی و تعیین و از بعلاء و نیکایا
در پست الحسین سیصدی شدند و مشا و نزار میله نزار و مسجد
اقصی شید کرد و پست علی مدت سال حکومت کرد و در پندسبع
و تعیین و از بعلاء در گذشت **الامر با حکام الله** ابو علی منصور بن پششصد
بن پششصد بن طاهر بن حاکم بعد از احمد بن پدر پست و هفت سال
حکم کرد و در اربع ذی القعدة پندسبع و در اربع و ختم با جمعی از
در میان نزار داد و بگشتند **الاستغفر بالله** ابو میمون عبد الحمید بن پششصد
بر جای نزار داد و پادشاه شد مدت پست سال حکم کرد و در پندسبع
پندسبع و از بعلاء و پندسبع در گذشت عمرش چهل و هفت سال

الظاهر بالله ابو منصور محمد بن عاتق بن پیشتر بعد از پدر بر تخت
سلطنت نشست در عهد او فرزندان بر اسماء جلیان پستولی شدند
وزیرش عباس بن عقیق بپاک فرقه قری با سپرداشت
و مردم در آن باب سخنان می گفتند ظاهر او را پسندیدند و از پیش
و غنائم گرفت **الظاهر بالله** ابو القاسم عیسی بن طاهر بن عاتق
پیشتر بعد از پدر سلطنت کرد در سپهر مصر و بلاد و پسندیدند
و چنین وفات یافت **الظاهر بالله** لید بن احمد ابو محمد احمد بن محمد بن
غیاث بن عاصم بعد از پدر سلطنت نشست در عهد او و پسندیدند اربع
پستین و چنانکه فریخان قصد مصر کردند عاصم پناه بصاحب شام
سلطان رکن الدین زینک برد او ملک مصر صلاح الدین یوسف
ابن ایوب را بید و عاصم در دستش و لشکر فرات پیش از وصول لشکر
شام برگزیدند درین اثنا میان عاصم و وزیرش شاپور محاصرت
شد صلاح الدین یوسف شاپور را بگرفت عاصم و ذرات بود او
ملک صلاح الدین یوسف در دروغه شامی محرم سپید و پستین
و غنائم خطبه بنام پستین عباسی کرد و عاصم چار بود و عاصم محرم

پسندیدند و وفات یافت و ازین طبقه در آن ملک دیگر پادشاه
نهیست ملک صلاح الدین بر مصر مستولی شد و سلطان القیایت
در سپهر مصر و پسندیدند و غنائم ملک شام بقصر سلطان
صلاح الدین درآمد و در سپهر مصر و غنائم و وفات یافت
چهار و نه پال و کسری ملک مصر در تصرف آل ایوب بود و دست
نزد ایشان درین مدت حکومت کرد و بعد ازین حکومت مصر بفرمان
رسید و از غلام بغدادی می آمد تا در او احمد شهر سپیداشنی
و عشرین و تقایم سلیم شاه پادشاه دوم بر شام و مصر مستولی
شد و سلطنت از دست غلامان سپیدون برد و سلطان قاضی را
که دولت غلامان با او نیست می شد بود و وجه حد و وجب و در جنگ کشت
درت سلطنت غلامان که ایشان را بجز کشته و ترکان خوانند نیز در مصر
و شام و بیت و مشاهد و پنج پال و درین تاریخ که پسندیدند
و از بعضی و پسندیدند است دوم و شام و مصر و حجاز و دیار بکر
و عراق و حب در تصرف سلطان سلیمان بن سلیمان شاه است
تبعه دوم در ذکر ملوک قیامت مان که ایشان را غلامان خوانند

و ایشان شت نفرند مدت ده نشان صد و هشتاد و یک سال
ادل پسر سلاج بن علی بن محمد بن جعفر بن حسن بن محمد الحیدری
 مدبر حسن ازین بکو فاد و از کوشه بنعم آمد و از قمری و حسن انجا
 نزد حسن ظاهر است صلاح و روح داشت و موارد قواعد شرع را
 محافظت کردی و بر حدود و شریعت قیام نمودی و تا بعدی در میان
 بحد بود که سر خود را در پای خمر خورون بگرفت و از شیعه اسمعیل بن
 اکام جعفر علیه السلام بود و بهیبت او نداد و در غایت که در اعتقاد و
 تعلیم داشت و شریعت پسند داشت و متانین و ابراهیم تعلیم
 الموت گرفت و کار او انجا بخت گرفت و بطل الموت بقول و نصیبه
 شدند و دعوت او پذیرفتند و او را بر خود حاکم کردند و مردم دیگر
 قلاع و پستان بر عویش در آمدند و در ذی القعدة پسند و تعیین
 دار بجای قلع کبیر تر تصرف گرفت و سلطان پسر سلجوقی از سر
 حضوت او در گذشت و خطاب بنام او مسلم داشت کار او عروج
 تمام یافت و اولی بقی از او اسباب که میداشت و تصانیف می نوشت
 شریعت را باطنی گفت و باطن باطنی و معانی اصول و منبر و حق

محمدی را تا ویلات کرد و مدت سی و پنج سال در حکومت بماند و در
 شب چهارشنبه سادس پنج ال آخر سپه شان عشر و هشتاد و هشت
 شد و ایام دولت او بسیار از اهل اسلام که بر کشی حسن میکرد
 بود و نذر خم خدایان گشته شد **نیکانیرک** **ایت** و در و باری در ایام
 حسن سلاج ایام لنگر بود چون حسن را در کار با بنجام رسید را
 ولی عهد کرد و او دست در می یافت ظاهر شریعت محمد بود و اقامت
 حسن سلاج را منع داشتی و مرا و را را و اسپران نمودی مدت
 عاز و پال و دوماه حاکم بود و بار و قلاع علامه بود و در مساوی
 عشرین حمد ال آخر پسند شدی و ثلاثین و هشتاد و هشتاد و هشت
 این بزرگ است بر حکم و صفت پدر قایم مقام او گشت او نیز ظاهر شرع
 رعایت کردی و او را پسری جو حسن نام بد اعتقاد و در خبیله بنامی
 و طامی مشغول بودی و مردم را این سر رضت دادی و قرآن مجید را
 تا ویلات باطل کردی و دعوی امامت نمودی چون در پیش از ان
 آگاه شد مردم راجع کرد و گفت حسن پسر نیست و ما و مییم و انیم هستیم
 و هر که در حق ما اعتقاد امامت دارد باطلست و او را بر مجموع پس کرد

و در دوم را بوی دادند و محمد پست و چار پال و شش ماه حکومت
کرد و در ثالث ریح الاول پست و چار پال و شش ماه حکومت
چهارم بن محمد بن بزرگ است بعد از پدر بزرگ و در اثنای حکومت
بر و تعلق گرفت و بنیاد الحاد نهاد و دعوی امامت کرد و در سال
عشر رمضان پست و چار پال و شش ماه حکومت کرد و در
جمع کرد و بنیاد نهاد و چار علم پست و شش ماه حکومت کرد
و در رکن بنیر و افراشت و بنیر رفت و خطیب خواند و گفت شنایم
که کثیف از جهانیان برده اشته و او امر شرعی از ظاهر مریض کرد و انیم
و این در زمان قیامت ظاهر را اعتقاد می نماید که در از غیر خود
آمد و اظهار کرد و هر کس اوقات فاسدی و طاعتی کشت و خوش بدین
شدند و آثر و زرا عید القیام نام نهادند و تا پنج از آن روز گرفتند
و تا پنج بجای رفتند و در عمارات عالی که بعد از آن ساختند
عید القیام نوشتند و چنان علی ذکره الا سلام لبیب خدا و خطاب
کردند کار الحاد و در زمان او خروج تمام یافت و او در پادشاهی چهار
پال میانه و در سپه احدی و پستین و غنما به دست بردار از آن

و در وقت پیشتر شده و بدو فرستادند **خواجه** ابن حسین بن
بزرگ که ایستاد بعد از آن به پادشاهی پست و قاتلان پدر بزرگ و در
چهل و شش سال سلطنت کرد و کار الحاد در زمان او قوت تمام گرفت
و شعار اسلام در آن دیار برافشاد و او در عاشر ریح الاول پست
و شش ماه حکومت کرد و بعضی گفتند پسرش جلال الدین در از سر او **خواجه**
بن حسین بن محمد بن حسین بعد از پدر پادشاه شد و از طریق پدر و چهره افرو
و از جاده شریعت جدا و زکریا و صفای تعقاد و خود به الحاد باز نمود
تا علماء و مفتیان رحمت اسلام او که اسمی دادند و او را انوسپان نامیدند
و او بتلقین علماء و مومنین بر اسلام خود گفت که و تا مردم را سپهانی
تصنیف شد و در میان او آثار و مردی از دیهائی رود و بار سجد و سجده
بنام کردند و بر پسم او ان و اخلاصت نماز کرده که دانیدند و چون
یازده پال و نیم در پادشاهی سپه برود در مشفق رمضان پست
ثمان و عشر دستتاده در گذشت و لا و تثنی و سپهانی و چنان
و غنما بود و **خواجه** علاء الدین محمد بن جلال الدین چنان بعد
از پدر پادشاه شد و ترک مذمب پرور سپهانی کرد و با سحر

و با طبل الحاد گرفت دست سی و پنج سال و یکماه و در پادشاهی ماند
 و در پیل شوال پسنه خان در حسین و شتاد بر پست چسبند و رفت
 که منظر را بدو گذشت شد مولانا شمس الدین ابوب طاهر سی قزوینی
 از حجاز و مرثیه که از این **مرثیه** چو لایت بض و شایع را بکشت
 بر و سوی قنطریان تا نماز شش بخند **ک** کاران چنانم آمد شش پیش با بر
 تا شط و پس گاهی در کی نشیند **د** و از اقامت و چسبند و حق و نویشتان
 آمد و قلع ملاحظه و در حصا گرفت و در زمان او و خواجه نصر الدین طوسی
 بکمراد و اجیب بن طاهر است بر و در و نماز است بر بنان رکن الدین آنجا با
نور و رکن الدین و در شایع بن علا الدین محمد بعد از پیر و پادشاهی
 نشست چسبند و در ای را با شش زندان بقصاص پر بکشت چون
 یک سال در پادشاهی ماند چاکو خان بیکت او رفت حربی عطیم کرد
 خورش و دانت که طاقت معادست ندارد و از قفس میون در پیران
 آمد و بخت با کون خان پو پست و این صورت در پیل شوال پسنه
 اربع و چسبند و پستمان بود چاکو خان چو نما قلع ملاحظه و در آخر پ
 کنند و دست یکماه و پنجاه قفس حصین و در پیران الموت و میون و غیره

خراب کردند از قلع ملاحظه و پیل چسبند و پادشاهی ماند کرد و کوه و پسر که
 بعد از مدتی سخت شد چاکو خان خواند رکن الدین و این بخت مشکوفا آن
 بطرف خطای در پستمان چو بنادر انهر رسیدند از جانب مشکوفا آن
 فرمان رسید او را در راه بکشد و دولت ملاحظه الموت یا چسبند
 قفس الموت را که دار الملک بطلایع بود و در پستمان و از حسین
 و ماین بفرمان داعی کیش چسبند بن زید الخپنی که پادشاه آن ولایت
 بود و نگردد و در پستمان آمد **فصل** **یازدهم** در ذکر پیل طایع خاکی
 بکرمان و بخت مکشان شتاد و شش سال **براق** **باب** و در طری
 کور خاکی و شش خاکی بود و بر سال خرد سلطان محمد خوارزمشاه آمد
 و این بخت در حاجت نیافت و از ارکان دولت و امرای حضرت او شد
 و قدرت مثل بکرمان مستولی شد و سلطنت با سپهر خود کرد و از
 دار الحلاوت آنرا قلع سلطان و از دیوان بکینه خان قلع خان و شش
 یازدهم پیل پادشاهی کرد و در پستمان می قفس و پسنه شانی و ملائین و
 پسنه شانی و بعد از براق حاجر برادر زاده اش **بطلان** **قبیل الدین**
 حکم وصیت عیش و بکرمان حاکم شد و در زمی چسبند حکم کرد و بعد از آن

۷
۸

موجب کم و کثای تا آن غل شد و حکومت موله براق حاجی رکن الدین
 مبارک خواجهم برنج کرد و **سلطان** رکن الدین مبارک خواجهم
 براق حاجی سازد و پال حکومت کرد و بسجتم فرایغ مسکو تا آن
 در پسته خیمه رسیدن و شکر غلث یافت و بعد از مدتی فرمان
 مسکو تا آن قطب الدین محمد گشاده شد و قطب الدین محمد بن محمد
 بایک که برادر براق حاجی بود و بفرمان مسکو تا آن بخار و دیگر
 سلطنت رسید و شش سال پادشاهی نمود و بعد از او
 پسرش و عمارت عالی ساخت و در رمضان پسته خیمه رسید
 و پستمار در گذشت **سلطان** حاجی بن قطب الدین بعد از او
 فرمان مسکو تا آن پادشاهی کرد و فرمانروا و شکر
 و مسکو در پیش قلع ترکمان که دشمن براق حاجی بود و بعضی کینه
 پسر او بود و سپاه حکم و بزرگ عاکم شد بعد از آنکه سلطان حاجی
 بحال مردی رسید و در جانب خاتون رعایت میکرد و قلع ترکمان
 او برپید و درگاه اقبایان رفت و حکم شد که سلطان حاجی در
 کرمان مدخل سازد و حکومت با قلع ترکمان که از سلطان حاجی

از قون رسید و پستیس و پستمار بدلی رفت و قلع ترکمان
 در غایت پال حاجی و از او و پال حکومت کرد و پال حاجی
 در آن سفر و قلع ترکمان و پستمار بدلی و نمایان و
 پستمار در گذشت و حکومت قلع ترکمان از پست **پستیس**
 و پستمار تا پسته احمدی و نمایان رسید و پست چ پال بود و
سلطان جلال الدین در قلع ترکمان قطب الدین بعد از ایشان
 در قون سلطنت رسید و پستمار پال در سلطنت بسر برد و پسته
 احمدی و پستمار پستمار بفرمان کنجا تیونان مسند شد **پادشاه**
 خاتون شد و قطب الدین که در جبال کنجا تیونان بود و بعد از او
پستیس پستمار تیونان پادشاهی کرد و پستمار و پادشاه
 پستیس را بقتل آورد و بعد از آن در پسته اربع و پستیس و
 پستمار مسکو بپادشاهی رسید و پستیس و پستیس شاه عالم خاتون
 بنت سیو پستیس که در جبال باید و خان بود پادشاه خاتون را پستیس
 بکشت و خاتون عاقله غاصد عاقله خوب صورت بود و زیادت
 مصاحف و کتب نوشتی این دور باعی از شیخ طبع او پست **پستیس**

بر لعل که در مرکز ارشاد مرقم باد یا غایب بر روشش کجا که سپهر
جانا اثر خال سپهر بر لب تو **۱** تا یکی و آب زنده کجاست هم
آزود که در ازل شانت کس دند **۲** استایش جان پیدانش کرد
دعوی لب نگار یکدیگر نبات **۳** زانند و بر پیش درویش کرد
سپاهان مظفر الدین محمد شاه بن سپاهان حجاج بحکم خازان
خان و راه ایل سپهرش و توفیق سپهر سلطنت رسیدت
ش پال سلطنت کرد و در سپهرش رسیدت **۴** در کشت
پادشاه و نوب صورت بر کشتش باورده و در وقت عمرش
چشت و سپهر پال **سپاهان** قطب الدین شاه جهان بن یوسف
بعد از عم داد و سلطنت کرمان رسید و سال و یکصد و پانجاه
کرد و در کانی برنج و پستی داشت الحاق سپاهان او را عدل کرد
و نام سلطنت ایشان از کرمان بر امت و بعد از این حکام از قبل متعل
در انجا حکم کردند و سلطان قطب الدین شاعت پیش کرد و در شیراز
پس کن شد صاحب مال سر او ان بود و ما خا فرما انات یکدیگر
داشت که او را احمد و شاه بخشد و کجا متفق موسوم بود و میرزا دین

محمد مظفر که او را پنج ایت جلال الدین شاه شجاع و قطب الدین
شاه محمود و عماد الدین محمد از وی متولد شده اند **باب دوم**
در ذکر پادشاهان متعل و ایشان پست و کم تن اند و مدت حکشان
در ایران عدد و نجاه پال اول ایشان **چکین خان** بن پیو یک
بسا در بر تران بیا در جن قتل خان بن تومن خان بن بایسن خان
بن دو توین بن بوکا خان بن بوکر خان است که مجموع خانان قبل
چکین خان بر تومی که درین نب و شته اند و در بلاد مشرق و شاه
بوده اند و بعد از کشته بود و غیر خان است که مجموع خانان
متعل از قبل او نب و در معا صر ابو پیو موزی بوده و بعد از هم
چکین خان است و سلطنت پادشاه صاحب تران پس پیو کورگان
پیر پیو نیز و پدر باو میر سپه و دوت چکین خان در عشرین و می
قد و سپه است و در این و حتما و اشاق افغان و چون پدرش
در سپه اشقی و سپهین و چکانه در گذشت و سپه در سال بود بسیار
در حتما و می کشیده کاز و بهاک و غلط است انجا مید
و در پس چاه ساکی در رمضان سپه و تسع و تسعین و چکانه بدولت

بر سلطنت و جهان بانی رسید و در اول تاج نام بود چون پسر سال
از پادشاهی او گذشت و پسرش پادشاهی او را چنگیز خان نامید
از آن رو که معنی چنگیز خان همان بزبان ترکی و صاحب اقبال بود
بعد از سلطنت روز بروز دولت او صورت تر آید و قضاقت
گرفت و سال بسال مرستی و چایش چیت رفت و غلبه می یافت
و بر مات قبایل و صحرا شتیان و بلاد و ولایات و ملکات خطا
و شن و چین و دشت و بیابان و قفقاز و آسیا و روسیه
و ایران و غیر آن پسروری یافت و در پست و پست و پست
بقتدق و قفقاز و سلطان قطب الدین محمد خوارزمشاه و بختیار و التتر
حرکت کرد و خوف بر سلطان محمد زعالم شد و از راه و از راه
بختیارسان که حرکت چنگیز خان در شور پست و پست و پست و پست
در آمد و عازت و قتل عام فرمود و در پست و پست و پست و پست
چون عسکر کرد و به بلخ نزدل و در آنجا خواب کرد و می ندر
پس بطلب سلطان محمد با ایران و پست و پست و پست و پست
که در آن بخت و پست و پست و پست و پست و پست و پست و پست

ایران عازت و قتل عام کرد و شیخ نجم الدین دایه در آن زمان
در حیات بود و در کتاب مرصاد العباد آورده که درین مکتب در
شهری و ولایت که موله و مکتب این شهر است مقصد نزار کس
شبه شده و در مقصد و طغر نامند که کورست که خلق کشت و پیشاور
و از راه و از راه و از راه و از راه و از راه و از راه و از راه
و چهل و هفت نزار کس بقلم آمد که مشهورست که نزار نزار و شش
نزار و کسری از خلق مراد شیده شده و در مراد و خوارزم و
پس از بلاد و بن قیاس لشکر مثل بعد از نیک پال از راه و از راه
بختیار و از راه و از راه و از راه و از راه و از راه و از راه
نوزاد و از راه و از راه و از راه و از راه و از راه و از راه
الدین مغربی پسر سلطان محمد در بخت و پست و پست و پست
پسند خان و پست و پست و از و متهم شد و منند و پست و پست
چنگیز خان در احدی عسکرین و پست و پست و پست و پست
نوزاد و در رمضان پسند و پست و پست و پست و پست
پادشاهی کرد و بود از دین برادر داشت از راه و از راه و از راه

در ششاد و مرتب ششاد سال کفار بر اسلام بر ایران و توران غالب
و حاکم بودند و درین امت مرکز چین حادثه دست اندازید چنگیز خان
چهار پسر نامدار داشت اول **توشی خان** باطنت دشت بچاق
و طغیان و آلت و راس و روس بدو داد و خود و در بعضی تاریخ
وفات او در پنداشی عشرین سالگی بود و با او خداوند مستوفی
در قیام بخت کرد و مولود شریف الدین علی بن وی در بقعه طغر نام آورده
که او ششاد قبل از پدر وفات یافت و پسر **چنگیز خان** پادشاه
مادر را بهر و ملا و اینور و بعضی از خوارزم بدو بقول نص کرد و بهر و وفات
او بر وایت طغر نام در پنداشی خان و طغیان و پستخانه و بقول دیگر
در پنداشی پسر **اوکمای خان** ولایت عهد داد
و داده او را قایم مقام خود ساخت و بر سر تقدیم فرمود و شرح
حال او گفته خواهد شد چهارم **توی خان** او را اموال خن لیر
نمود و بخشید و از او که میخواست و توی خان و در کشور و وفات
ملازم پدر بودی و توی بزبان معش آینه باشد پادشاهان ایران
از نسل توی خان اند و وفات او در پنداشی شان عشرین و پستخانه بود

اوکمای خان بن چنگیز خان بعد از پدر بدو پسر و نیم در ماه
پنت الاول پنداشت و عشرین و پستخانه حکم و وصیت چنگیز خان
بسلطنت نشت و چون نسل در القاب تکلف میکنند و پادشاه
تقآن سیکونید با خاں بنابرین از تقآن خوانند و اوکمای تقآن
بر جسد امانی که پیشش کرده بود مرهم نهاد و او دودل وجود
و عطا داد و عطا دینی حاتم طای و بخششهای معین بن نایب در استوخ
که اینند آورده اند که سچکس از درگاه او محروم گشت و مبلغ
صد و شصت هزار تومان بالمش در زمان سلطنت خود بوضع و شریف
بخشید و یک بالمش بقول بعضی با بقعه شریف بالمش و بقول دیگر شریف
در سر و دود و امانت و بقول دیگر شریف و دیار دود و امانت اوکمای
تقآن در پنداشی شان عشرین و پستخانه امیر جرجا خون نوین را با ایران
فرستاد تا سلطان بلال الدین سنکوتی را برانداخت و از خوارزم
شش بیان از نماند و ممالک ایران سوای عراق عرب که در حکم
پشطر خلیفه بود منحل صاحب شد ایست خجور از و یوان منحل
ب حکومت ایران آمد و بعد از آن در سه شاد و طغیان و پستخانه

و نوشته که منوبات عراق عرب و بشارت شح و طفره بکنو قان آن
رسید و از آن پستیمر و بیادمان شد و اعیان از این بیات پشیمان
بستفکر گردانید و در حضرت انصاریت و از این کلام مقتضای آن
میکنند که مکنو قان در سپه پست و خمیس و پستیمار و در حیات بوده
باشد **مولو کو خان** بن توپک خان بن پنجپه خان بن پیرخان پسر
مکنو قان در شمال پشته شان خمیس و پستیمار و پنجپه کدر
کرد و مادیان آمد و به شمع و قلع ملاطعت و پروا داشت و در تکران و توان
که پیش از طایفه اسامی علیه خود قتل عام فرمود و بعد از آن ایلان عراق
آمد و با ملت رخت و خواهر کن الدین را در دست زد و بلی تعد و پسته
اربع و خمیس و پستیمار از قلعه سیون در سپهر دل آورد و قلع و اثین
خراب کرد و بعد از آن بصره و شیمه عراق بجایب بغداد و در حرکت آمد
و چون بگرد پستان رسید عارت و قتل عام فرمود و چون بغداد
رفت پستیمار خلیفه بعد از عارت بایات بخندش رسید و بعد از آن و در
باجار سپهر در ساو پس شهر صفر پسته پست و خمیس و پستیمار بقتل آمد
و در بغداد عارت و قتل عام رفت و تا پنج مرآت الصفا مذکور است

که در بعد از هزار و هشتصد هزار و آونی درین شصت و شش شد نمود
این منی پاسبان را در ایامه مولای کونان روز جمعه پست و دویم
رمضان پسندید و چنین و پستمار غلام بلا و شام شد
و در دویم صفر پنهان و چنین و پستمار شهر جاب فتح کرد
و از آنجا بدشت رفت و کی تو قاتوین را آنجا بنیابت بگذشت
و در آذربایجان مراجعت کرد و در تاسع عشر ربیع الاول پنهان شد
و پستین و پستمار در گذشت و در آن رخ و فات او کشته اند **شعر**
چون ملاک و مراغه برین پنهان کرد **یا** که وقت یرازل نوبت عمرش آفر
پنهان شد و پست پست پست **یا** که شب نوز و دم بر رنج آگاه
ملاک کونان حکمت را عظیم دوست داشتی و حکما و بحث علوم اوایل
ترجیح کردی و در حضور علما و فضلا و علم کیمیا مثل تمام ارشستی و
در وجه و عیسی کیمیاگران پنهان تر رنج کرد که قارون عشره غیر آن
در حینال نیا و ده عراق و عازندران و حسد اسان به پسر خود اقبال
داد و باید کرد و آذربایجان بعمر نزد دیگر پست خان شست که دو دیار
ارمن و دیار رنج را با میر نوران داد و بر ملک بغداد و حو حیر

عطا الکف جوئی را بجا داشت ملک دوم را بعین الدین پروانه کجا
 پسر اول و وزیر او و جویسبغالد بن بشکی بود چون او را شهب
 کردند و در ارت نجا چشمش الدین محمد صاحب دیوان رجوع نمود
 و آثار مولانا کوخان یزید جدید خانب که خواهر نصیر طوسی به اتفاق مولانا
 نجم الدین علی کاشی و پسران شهب و بی و دیگر علما ساخته است
 او خواهر نصیر الدین ابو جعفر محمد بن حسن ارجیس و دو سواد است
 اما در طریقت متولد شده و نشد و نمازهای بایسته و عبادت را رها کرده
 یکجا عصر و استیلا زمان بوده و دیگر شکر و تسبیح و الدین
 و ادبیت و دانش کرده و صدر الدین خجاست و او شکر و افضل
 الدین چلانی است و شکر کرده و ابو العباس لکری است و او شکر کرده
 بهینار پست و بهینار است شاکر گوید ابو علی سیناست و او نصیر
 مشهور جانت و نقاشی او عالم کیرت و لا و تش در وقت طلوع
 آفتاب روز شنبه یازدهم جمیع الاول پند سب و تسبیح و چنانچه
 بوده در وقتیکه که امام فخر از می از عالم رفته پسین خواهر نصیر
 رسپال و پنج ماه بوده که در شهر نصر پند اربع و اریس و پستام

از تالیف کتاب شرح اشارات فارغ شده و در وقت عصر روز شنبه
 بعد از نماز پنجشنبه است و بعضی به پستام و فاتیما و در
 تاریخ او عصر یزیدی گفته است نصیر طوسی و پستام و کور فصل
 یکجا که خواهر او مادر زمانه نژاد بهال ششصد و ششاد و در طریقت
 بر روز جمعه اندر گذشت بعد از او کافر و مولانا غنیم الدین علی کاشی
 ترویج حکیم سحر و در مکتب شکر و اشیر الدین ابریت شرح
 تحفین شرح محصل و شرح کشف و شرح کشف و جامع الدقائق
 از مصنفات است و فاشی سبب چش و سپین و شتاب بوده
 و غیرش و ثروین شهور است ابن بن مولانا کون خاں بعد از
 پدر بفرمان مشیر قلاتان به کاشی و پستام و پستام و پستام و پستام
 تعلق گرفت و در مصنفات پستام و پستام و پستام و پستام و پستام
 در عنوان احکام و نوشته شده اما در زمان پش غنواں احکام بهائیک
 بنام مست که قاتانی نوشته شده میان او و یراق خان از بروجشای
 خان که پادشاه و مادر النور بود در خراسان و در می الحقیقت
 ثبات و پستام و پستام و پستام و پستام و پستام و پستام و پستام

دور مرثیه او گفته شد **رباعی** از شن شن آه افق خونی بکشد
 بر روی کعبه و زمره کعبه سیر **یا** شب باد سپیده کرد زیر قلم صبح
 بر آغوش سرد و کربان برید **یا** داد داد و خواجگی و مستی آید
 و پیوسته و آنگاه نیر بسیار و رسیدند و مرقد خواجسته مذکور و اولاد
 او در چند باب بزرگت ارفعون خان مفتی سال پادشاهی کرد و در
 ربیع الاول پندسین و پستما در گذشت و در تاریخ وفات او که در
 شنبه زنجیر نبوی ششصد و **شهر** در پنجم ربیع نخستین و بتاریخ
 اندر تمام با آغوش بوقت شیت **یا** کرده از جهان کناره برفیق کرد و کا
کنجی تو خان بن بقا خان بن ملاکون خان بعد از ارفعون به دست خراج
 پادشاه شد و زارت خواجہ صدر الدین احمد خالیدی و او پادشاه
 کریم بود و در عسرت و مباشرت افراط کردی و زکوره امانت و
 حلال و مسلم فرقی نمودی **پت** چو دال چون همه شد الف قداد
 زمیں کر کرد الف در شکاف کاف **یا** کنجی تو خان خواست که در ایوان
 بشیند و ظالم کند میسر شد و فتنه عظیم برپا آمد و باید و خان بود
 خروج کرد و امرای او بطرف باید و خان رفتند و در صدر پند

اربع و پندسین و پستما کنجی تو خان گشته شد و پادشاهی او به سال
 و مفت ما و باید **و خان** بن طبرغی بن ملاکون خان بعد از کنجی تو پادشاه
 شد و در جمیع الاول پندسین و پستما در گذشت و زارت خواجہ
 جمال الدین و پستما دانی داد و خانان بن ارفعون متابعت او
 کردند و در شنبان پندسین مذکور و خانان خان سپلمان شد و اکثر
 نعل مسلمان شد و در تربت لشکر داده است و جنت باید و خان کرد
 و امرای طرف خانان آمدند و باید و خان از ایشان بگریخت
 و بطرف نجران رفت و در او را بگریختند و در او اثر ذی القعدة
 پندسین و پستما در تربت بکشت شد و پادشاهی او
 مفت ما و خان **و خان** بن ارفعون خان بن ارفع خان بن ملاکون خان
 بعد از باید و در پندسین و پستما در تربت و پستما پادشاهی
 بر دستدار گرفت بنیاد و عدل داد و کرد و در تربت و پستما
 که شید و زارت خواجہ جمال الدین و پستما دانی داد و بعد از او
 ماه آور و بکشت و خواجہ صدر الدین خالیدی زنجانی را در محرم پند
 پست و پستما در زارت پندسین فرمود و بعد از یک سال او نیم که

مراجعت فرمود و چون دو روز پس از آن که پادشاهی کرد در
شب رمضان سنه پست عشر و سپه نوزده حالت یافت و حاجه محمد الله
پستونی در تاریخ او گفته **رباعی** از مصد و شانزده و چون ماه گذشت
از گاه و گاه چندی شاه گذشت **بگفت** و جهان چو باران گدازد
آگاه و حال خویش ناگاه مگذشت **بگفت** و گدازد و بر خیزد
ابواب البر در سلطنت پشایه و خن کرد و چون در دوش و روز و هم
دنی الحجه سپید ثانی و سپه **سلطان ابو سعید** بهادر خاں بن الجایتو
خاں بعد از پدر به پادشاهی رسید و چون دو روز پس از آن که پادشاهی کرد
امور سلطنت در دست امیر جوپان سپه و در راه جهان سلطنت از آن
جهان داری نامی پیش بود امیر جوپان ایالت خراسان به پسر مقرر شد
چون داده و گدازد چنان به پسر دیگر شد و محمود و دایر و هم به پسر دیگر
باز در تمش ثلویض کرد و پسر دیگرش امیر و مشق را به در خانه
نیابت فرمود و دو شاه و خواتون و شتر امیر و مشق را به سلطان شریج
کرد و در خارج رسید و از وزارت غل فرستاده و بعد از آن که رسید
حدود ابراهیم و اقبال سپانید و در شهر سیند ثمان و شتر سپه و چون

دوازده سال از پادشاهی ابو سعید گذشته بود و با امیر جوپان
گشت و با دستر او بعد از خواتون که در جهان امیر شیخ حسن یکان
بود عشق و زینت گرفت و خواست که او را از جمال امیر شیخ حسن
پسرون آورد و به نکاح خود آورد و امیر جوپان نکین کند و فضا
عظیم به پسر گشت و امیر جوپان و پسران در سر این فتنه رفتند
و خانه کار امیر جوپان و سنه زده ان بعد از این است و الله تعالی
خواهد آمد و عاقبت امیر شیخ حسن بعد از خواتون را طلاق داد و نکاح
پاشا در آمد و سلطان شیشه فرستید بعد از خواتون شد و عیال
سلطنت در قبضه اقامت دارد و اختیار و نهاد و او را معقب بخواند
کار ساخت و بعد از قتل امیر جوپان در سنه ثمان و عشرین و سپه
وزارت خواج غیاث الدین محمد رشید که با انواع فضایل را داشته
بود و ثلویض فرستاده و سلطان در پیش خطا کرد و در خارج محمد الله
بود و در شجاعت از پسر پادشاهان مثل قنار بود و اول پادشاهی
که در ایران لقب بهادری اخوانه اسپم او کردند و دوست تابستان
در سلطنت نشینی در پستان در بغداد و یا قراغ قشلاق کرد و یکی او را

با ارباب فضل هنر و شرف ایل تمام بود و صورت خوب و سیرت
 یکنوا داشت و لذتش در شب خایه و هم زمی تنه و سپنه ارباب و بیجا
 اشفاق افتاده در نواحی دشت طارم و خاش در پستان و در وغان
 از آن بخش را در اسب طایفه نعل کرد و بد و کندی که در عرق سلطانی
 پیاخت بود و نوز شد و بعد از آن که میز آید حیرت دهان امیر
 قیوم و تحریک آن کسبه کرم کرد و در آن از آنجا سپید و در و کندی
 ابواب البر و در سلطانی پریشان با کمال و سلطان و فن کردند و ابرین
 در آنجا که گفت **تاریخ** چون که شد از سالی حیرت و تقصیدی شش
 و پنج آخرین هم سپیده که نشسته بود

در قرا باغ ارباب سلطان اعظم و سپید
 دست تقدیر آتی این شاهی بود **تاریخ** و شش نوزده
 پسال در زمان او خواجه علی که مدت دو اندوه پسال و نیم وراثت
 کرده بود و در او است چید الاقل سپنه ارباب و عشرین و سپنه
 و در او جان یافت و در عهد مثل غیر از وزیر برک خود و فرد
 نقش او را بر تیر بر نهاده و در تبر که در جنب عمارت خود ساخته بود

و چون که در عهد و سلطان ابو سعید سلطان مغل و در سلطنت اقبال
 نیافتند و دولت ایشان بنامیت ضعیف گشت و مغلوب امر شده
 و در ایران از هر طرف پادشاهی بجا گشت و شپت چنانچه در باب سیم
 خواهر آید بالجمله چون سلطان ابو سعید در گذشت شت کس و دیگر
 از مغل نام سلطنت داشتند و غل و نصب ایشان و دست امر بود
 و شرح حال هر یک گفته شود **ارپاخان** چون پسر ابو سعید کسی نام از پان
 که از نسل ارباب بود کاین تولی خاں بود یعنی خود جسم خیاث الدین محمد شیه
 و وزیر خانی بر داشتند و علی پادشاه که خاں سلطان ابو سعید بود
 چون خبر وفات سلطان ابو سعید و جلیس ارپاخاں و عراق عرب
 بشنید نهایت متعجب شد و با اقوام مطار که کرده موسی خان را از نسل
 باید و خان سلطنت برداشت و صنادید و عرب را باغ و موافق است
 و با عظمت سر بر تاج متوجّه و پادشاه شد چون ارپاخان از این
 فتنه خیزانیت با قاضی شکر و ویشان ننا و در روز چارشنبه خندم
 رمضان سپهرت و شایش و سپهها در حده و جغتو بهم بر سپیدند
 و بیشتر اهالی ارپاخان از وی روی کرد و ان شدند و موسی خان پیکشند

که میل خاطر مردم بر شاد و پادشاه کون خان پشتر بود بدین سپیکت
 برادر پانچا و کمرشیت بعد از چند روز در اور و لایت سجان
 کمرشیت با جان در آور و در روز عید فطر کمرشیت دست بپوشش
 پنج ماه و پسر می بود و خواهر غیاث الدین محمد رشید وزیر و برادرش
 درین جنگ برست افتادند و خویشی مذکور بر پست بودیم رمضان
 پسنه مذکور به قتل رسید خواجه غیاث الدین محمد رشید وزیر بی
 نظیر و بزرگ و عدیم المثل بود علمای آن زمان به پسنه او مصنفات
 کرده اند از آنجا که مولانا غیب الدین زانوی شیخ مطلع بنام
 او نوشته و خواجه سلمان سادوی قصیده مصنوع در روح او
 گفته و قاضی عبدالعزیز الحی که صاحب کتاب موافقت و رد حق که
 دست وزیر رشید مذکور را بشیر از مرگ پناه داده بودند مرثیه گفته و این
 ایات از آن مرثیه است **مرثیه** یا عالم الدین الویر منوطه
 فوق الضیبه قد سما خلیلا **یا عالم الدین الویر منوطه**
 تنفاسه را اولیله مملکت یقود **یا عالم الدین الویر منوطه**
موسی خان بن علی بن باید و خان بعد از گشته شدن از پانچا در سوال

پست و ملائین و سپهسالار در اد جان برشت غانی پشت
 و در آن حال امیر شیخ حسین جلایر که با امیر شیخ حسین بزرگ مشهور
 بود در کلج بود از مردم و کج لشکری کرد او را و محمد خان از نسل
 پلاکو خان به پادشاهی بر داشت و متوجه تبریز شد و در موضع نوبر
 الاواق با موسی خان و علی پادشاه جنگ کرده علی پادشاه را کشت
 و موسی خان بر گشت رفت **محمد خان** بن باجی بن اتموچین بن
 پلاکو خان بعد از گشته شدن علی پادشاه در او خردی جو پسنه
 پست و ملائین و سپهسالار در اد جان برشت غانی پشت امیر شیخ حسین
 و شاه و خاتون را که محب بود بر سلطان ابوسعید بود در کلج او را و بید پر
 چمن بضیبه و نسق مملکت مشغول شد و وزارت با امیر شیخ الدین
 مذکور را که خواهر را و خواهر غیاث الدین وزیر بود بعد از آن حال
طاهر خان که در مازندران بود حمله کرد و امیر پسر حریف باقی
 و اقوام مغل را که در خراسان بودند جمع آورد و استنگ تبریز کرد چون
 بحدود آذربایجان رسید موسی خان با قوام اوریات با ایشان پیوست
 و چون محمد خان و امیر شیخ حسین ازین معنی آگاهی یافتند لشکر حمله

ایشان آورده و در محرابی کرم زده و شاق بکبک امان و لشکر محمد علی
 خطر یافتند و موسی خان را بدست آورده و پسر شیخ و اششده و در
 روز بعد اضحی پسر شیخ و ثانی و پسر بهاء طاهر خان بجزایران گرفت
 پس ازین امیر شیخ حسن کوچک پسر تشش بن جوان در روم بود
 از اینجا لشکر جمع آوری و متوجه تبریز شد و در حین راه محمد خان
 و شیخ حسن بزرگ بکست کرد و منظره شد و محمد خان قتل شد و شیخ حسن
 بزرگ بک بخت و بعزت سلطانیت رفت و این واقعه در تاریخ
 پشته شان در تاریخین پس بجا آمدت سلطنت محمد خان کسان **شاه قلی**
 خوانون و شمس سلطان محمد الجایتوی که ابتدا بعد از قتل محمد خان
 به یقین امیر شیخ حسن کوچک در تبریز سلطنت معین شد و با
 شیخ حسن کوچک متوجه سلطانیست شدند و شیخ حسن بزرگ نیز
 با اتفاقا پیش آمد و با شیخ حسن کوچک صلح کرد و یکدیگر را در کنار گرفتند
 و بعد ازین ساقی بک و شیخ حسن کوچک بقراباغ رفتند و در اینجا
 قتلات گرفتند و شیخ حسن بزرگ سلطانیست آمد و زبستان آنها بود
 چون سوار شد طاهر بار و یکبار لشکر جمع آورده و بوقاف آمد و شیخ حسن

بزرگ در سواد و جدیت او چو ست و مشکها کشید و انقیاد و طوع و اذیت
 متوجه سلطانیست شدند و چون شیخ حسن کوچک خبردار شد او نیز با ساقی
 لشکر بکبک ایشان آورده و در صحرائی مراغه سر دوش و لشکر را به یکدیگر
 محصور کردند و درین اثنا شیخ حسن کوچک طاهر خان را فرستاد و او
 را در اینجا ساقی بک خواتون و دشت و خواتون قطع کرد و بقیع امیر
 شیخ حسن بزرگ ترغیب نمود و طاهر خان قبول کرد و بسودای خود او
 و خطیه خود را و امیر شیخ حسن کوچک در پستاد امیر شیخ حسن کوچک
 این خط را به سپید عمری با امیر شیخ حسن بزرگ نمود و میان طاهر خان
 و امیر شیخ حسن بزرگ فتنه شد طاهر خان را بجای اقامت نماند و در شب
 از لشکر پیرون رفت و با پسر ابا و فرار نمود و بعد از چند سال سر به ایران
 که بعد از وفات سلطان ابوسعید در سمرقند و از خسرو که ده بود و ایشان
 بدعوت انقیاد کرد و چون خد متش آمدند و فرصت یافتند در سلطان
 و دین استرا با و بر سر شیلان تبریزی بر کف آورده و او را یکپشت
 او را تاریخ قتل گرفتند **محمد** تاریخ مقتل عالم طاهر
 از خبر بود و بعضی در اینجا چار سال **محمد** روز و شبانه زده می افتد و شازده

کان ملک شد واقع از کفر و الجلال. بعد از فرار طاهر خان شمس
 بزرگ با امرای لشکر کادو پانیان آمد پیش ساقی پیک در آمد و دست
 شاهزاده ساقی پیک بویید و او و خدو خواست خود و با شقاق بود
 با و جان نهادند بعضی امرای خود بر سر نشاندند و امیر شیخ حسن بزرگ در دو
 در پیشکی او جان فرو و آمد و زمین اشناش شیخ حسن کوچک ساقی پیک را
 از دست ساقی غول کرده و شخصی پیدمان نام را گفت که از نزد پادشاه
 برکت نشاند **پیدمان خان** بن محمد پیشکی بن شمس بن پادشاهان
 سلطنت پشت و شاهزاده ساقی پیک را از کجای آورد و وزیر عالی
 در تاجستان پست شد و شاهنشاهی و سپاه بزرگ و بعد از این امیر شیخ حسن
 بزرگ از خدو پانیان آمد و به دست او و حاکم و جهان ترخان
 و پادشاهی بر داشت **سلطان محمد** بن لاکرم بن کجانی
 با ابقایان و پست شد امیر شیخ حسن بزرگ با پسم سلطنت موسوم
 شد و در مکنی که در تصرف امیر شیخ حسن بزرگ بود و خطبه تمام او دادند
 و در آنجا ایامی از پست و پادشاهی و پسم سلطنت سلیمان خان و امیر
 شیخ حسن کوچک رفتند و کشت خود و بعد از این امیر شیخ حسن بزرگ

جهان تور خان را این سلطنت معزل کرد و مرتبه امیر شیخ حسن
 کوچک بند شد و بنایت سلطنت و حکومت پست شد و خاست
 کار امیر شیخ حسن کوچک و امیر شیخ حسن بزرگ غمخوار ابرار خواهد
 یافت **المنیر و ان خان** ملک اشرف در زمان حکومت خود چند
 روزی آنرا حکومت فرمود و بعد از این تارمان ظهور یافت و صاحب
 قران امیر شود که در کان که پس و نقش اعلان را بخانی بر داشت
 بود و بکر در ایران خان بنو **باب سیم** در ذکر ملوک طوایف
 که بعد از سلطان حمید در ایران حکومت کرده اند و آنرا شتم
 برنج فضل است **فصل اول** در ذکر پانیان اصل ایشان امیر چوپا
 پس و زمست که در زمان سلطان غانان و اچا تیو سلطان از
 اعرای بزرگ بود و در عهد سلطان غان بنو حمید از سلطنت نامی میفرمود
 و او در طسریق عدل و داد و مردی و قوت و قدرت و ده خا
 نظیر داشت و مجاهد صفات و محاسن صفات را پسته بود و در
 راه مصر و شام و دیار مکه متوقف عمارات ساخت و خیرات بسیار
 کرد و در عهد ایانی که کرد و تارمان و مسچکس کمز و آنرا در محرم

پسندشان عشرین و پسیه نامه ملک فیاض الدین کرت بفرمان سلطان
 ابو سعید بکش نقش اوراد و شورش بعد از او خاتون که در حاکم سلطان
 ابو سعید بود و یکد و پست و تا در عفات مجاز بود و ناز که از دند
 و از انجا بدین طریقه بر دند و در کورستان قلع و قن کردند امیر چان
 نرسد داشت امیر حسین که والی خراسان بود و با پدرش چان
 رفت و انجا در بعضی حرب رستم تور و ابدان و کشت و امیر شود
 که والی روم بود بعد از استیلا قتل و در انجا بفرموده چان
 مصر ملک ناصر بقتل رسید و امیر دمشق که نائب سلطان ابو سعید بود
 والد و شاه خاتون است در ماه شوال پسر پسر حسین پسیه نامه در
 سلطان بن بفرمان سلطان ابو سعید خان بقتل رسید امیر محمد که پسر
 چهارم امیر چانست والی کرچستان بود و بر حسب حکم سلطان ابو سعید
 در تبریز بقتل رسید و جلاد خان که ولیدی خاتون و خرم و پسر سلطان محمد
 خدا بند بود و او سینه بفرموده ملک فیاض الدین بعد از امیر چان
 بقتل آمد و پسر ششم امیر چان امیر پیور خان بود و مادر او و خرم و
 سلطان محمد خاند بند و است پستی پکت خاتون در وید و بر حسب

امیر چکان پسر امیر شیخ حسن بزرگ بقتل آمد و پسر امیر چان پسر
 دینامی بشتی و نور و زب و دینامی بشتی بفرموده ملک اشرف
 ابن امیر خور تاش بقتل آمد **امیر شیخ حسن** ابن امیر خور تاش بقتل
 چو چان بعد از سلطان ابو سعید و در چان بنام کشت بر ملک
 آوز بچان و دیار بک و روم و بعضی از خرداق عجم حاکم گشت پادشاه
 نشان بود و چند روزی پستی پکت خاتون از انجانی رود است بعد
 اذن از انجا کرد و پسیه نامه خان بای او مض کرد و چنانچه شد
 و امیر شیخ حسن بزرگ چند و نیت با او محاربه کرد و در محاربه
 در تبریز غارت است و شاکر و او ساخته پسیه نامه داشت چهار
 سال دینم در حکومت میر و بعد از ان در حمله او خوب ملک
 در ششی که امیر شیخ حسن در حرم مست خسته بود و ضعیفین را در گرفت
 و بفرموده بدان در گذشت و خواجه سلطان ساو جی گفت **شعر**
 ز جبهه نوی رفقه مقصود چل چار **۱** در است و رجب افکار اتفاق چان
 زنی بکودنی خیر خیرات جهان **۲** بر و بار نوی خود صیتین شیخ حسن
 گرفت حکم میداشت تا بفرموده **۳** ز می خپشند زنی نایب و ارم و گن

شکرت ابن امیر تورقش بن امیر جاپ بعد از برادر بر محاکم
آوردن پانچان و حسناتی هم حکم گشت و دست خنجر در آتش و انوار خنجر
به پادشاهی نصب کرد و بعد از آن حسنول ساخت مرد عالم و
پس کار و خدا بود و نایب از او بود و پیشه و ظلم بسیار کرد
و در محکمت خود هر کس از ترک و ناپاک که کان چندی بروی او در نماز
و مجوس باشی تا آن مقهوری رسیدی و در هر چند که امیری را در امری
خود قصد کردی و اموال او بدی و منقلب بد کردی و او را در
اموال بظلم جمع کرد که چار صد هزار شتر از او برد و در سرخ و سیف
و اجناس در خزانه او جمع شده بود و چون مردم از ظلم او بجان
آمدند جلای وطن کردند و حضرت شیخ محمد صالح بن صفوی قزوینی
پس از بیکلان رفت و شیخ کجی بشام آمد و قاضی محی الدین بر دیه
بهشت قحاق رفت و در شهر پای منزل گرفت و در آنجا جانی
پیک خان که پادشاه دشت قحاق بود و بوغداد حاکم شده قاضی
در شامی و خط شیخ ظلم ملک اشرف بنوئی تفریز کرد که پادشاه و
اهل محابس در گریه شدند جانی پیک خان در حوض و دماه تربیت

شکرت و او تنویر آرد پانچان گشت چون ملک اشرف از قوچه او خبر یافت
خواین را با شتر این قلعه البقی روان کرد ایشان مستور قلعه
نرسید و بود که لشکر جانی پیک خان در رسیدند و ملک اشرف
رو سپاه را در حد و دغوی بدست آورد و در بغلمان خان شیک
در پیش خان فرود آمد که از آن طرف بیرون آمد پس او را به تبریز
برد و در تبریز در محب و اغیان او سختند و آن مقام بهی در پیش
شکرت و او را اجناس که بظلم انداخته بودند بدست لشکر جانی پیک
خان آوردند و شادمانی شدند و در تبریز و در سرخ و سیف
او بظلم برد و جانی پیک در این صورت در او ایستاد
تبع و غنیمت سپاه بود و بعد از آن او چنانکه کسی بگوید
جانی پیک خان ماه هزار سوار به تبریز آمد و در دوله آنجا
نزدیک کرد و لشکر دین او در میان راه او را و در خانه او آمدند
و سپاه پس ایستادند که در خانه رحمت نزدیک کند جانی پیک خان
کیش از تبریز بود و صبح در مسجد خوابید و نماز کرد و از آنجا
با اعلان رفت و در نوبت لشکر آن پالی بر فراغات مردم

جوهر کرد و یک خوشه شکستند عالی یک خان سپهر و بر دی یک را
 با پنجاه هزار سوار در سبزه زمامت داد و دو دیگانه و شش چنان
 مراجعت کرد و بعد از چند وقت به مرض بابی یک خان از دست قیامت
 رسید و استغاثی حضورش مراده بر دی یک کرد و بود و در بنا
 برین بر دی یک عازم و شش قیامت شد و انجی جوق را در سبزه
 نیابت داد و انجی جوق در سبزه قیامت گرفت و در سبزه
 قدم بر قدم یک اثر نشاند و سپهر انجام حال او در سبزه
 سلطان ادیس ایگانی معلوم خواهد شد **فصل دوم** در ذکر ایگانی
 از ایشان جاریت سلطنت کرده آمد و ایگانی است او را و چنانچه خان میشه
 نوین و شکستش بود و در ایشان سپهر آق و عای بی ایگانی در زمان
 سلطنت کنجی توغان منصب امیر الامرای داشت و در خدمت امیر و خان
 بعلی آمد و پیشش میر چپش در زمان سلطنت سلطان ابوسعید در خراسان
 امیر او پیش و در و خراسان و خراسان و خراسان و خراسان
 و عشرین و سپهر آمد و در خدمت **امیر شیخ حسن** که شیخ حسن بر رک
 لقب است و در خدمت سلطان ابوسعید با ایلت و نایب و هم بود و او

و او تارخان افتد ارض ایام دولت سلطان ابوسعید بگذاشت آن
 مرز و بودم مشغول بود و بعد از ایرپا خان جوهر علی پادشاه پستوی
 شده بود و از زدم با قاتی قوم جلایر بعد از زدم او در حرکت آمد
 در رابع عشر و بیست و شصت و سپهر آمد و علی پادشاه
 بگذاشت که او غالب شد و دشت او تون دستر امیر و شوق بر میر
 چو پانز که مجوس سلطان ابوسعید بود و در خراسان و در آلود و در
 بعد از او تارخان که دستر امیر چپان بود و زن او و سلطان ابوسعید
 با کرانه از و گرفتند و در بصال دشت او تون بدید که و چون امیر
 شیخ حسن که یک چو پانی سند و چ که میان ایشان عداوت بسیار
 واقع شد امیر شیخ حسن در شهر سپهر و چپش و سپهر آمد
 بعد از او چو پانی سپهر و چو پانی سپهر و چو پانی سپهر
 امیر شیخ حسن اول محمد خان انجانی بر داشت و بعد از آن بعضی او تار
 طاهر خان انجانی نامزد کرد و بعضی او تار که جبار تر خان را چو پانی
 گذشت و در زمان حکومت او که در خراسان شد و همان از آن وقت
 تا این زمان خراسان **امیر شیخ حسن** بن امیر شیخ حسن بعد از او

بر تخت نشست و خواججه سلطان سادجی در تنبیت جلوس پس او قید
گفته و او را شربت **قصیده** به پیشان سعادت برین بند و
یکشنبه در آن ملک افتاد که سال مضاعف و نجات ماه و
به اتفاق غلاتین باری غلاتی **نشت** خسرو وی زمین بستان
نوارخت سلطانین به از ملک **نشت** خدیجهان سلطانین همیشه اویس
پناه و هشت ملک جهان علی الاطلاق **نشت** شش که برای تاج پسر اوست
پرانجام برقم سپهر الحقایق **نشت** سلطانین و پسر در بهار پند
و چشیدن پند نامه از بعد و غنیمت از بهار بچکان کوزه و بارانی جوق که
از جانب بر روی یک پسر عالی پیک خان حاکم شده بود و جنگ کرد
و مغرور شد اخی جوق سوار شود سلطان اویس بر تیر آمد و بر تخت
نشست و عمل و منت امیر را از امرای ملک اشرف بر پیاف
رسانید و بعد از مراجعت فرمود در غنیمت سلطان اویس اخی جوق
باز به تیر آمد و حکومت نشست و در پند بهین و سپهسالار امیر
بشاره الدین محمد منطقت را شیراز را بهار بچکان آمد و اخی جوق بخت
کرد و او را بخت و بر تیر آمد سلطان اویس از بعد و متوجه تیر

چون محمد سلطان از تیر سلطان خیرایت بشیر از مراجعت نمود
و سلطان اویس در اوقات غنیمت تیر نزدل کرد و در دهیم جماد الاول
پسندت و سپهین و سپهسالار و نجات یافت سلطان اویس
بادشاه لطیف طبع کریم بود خواججه سلطان و شرف باری و محمد
عسار تیریزی و عسار اکانی از تیر امان او بودند و در مرشد او
خواججه سلطان گفته **مرثیه** ای ملک همیشه روکاری به آسکانی ده
ملک ایرام که شاه ایران کرد **نشت** آسمانی افرو و آفر و از او چو
بر زمین محمد باغاک بچکان کرد **نشت** آسمانی را که خلق عالمش در سایه
زیر مشکت کن بعد و غنیمت آسکانی ده **نشت** زمین نصیب زمین آسکانی ده
آسمان از زمان کافران کرد **سلطان پسر** بن سلطان اویس
بحکم و نصیب بجای پدر نشست شش سال پادشاهی کرد و برادرش
سلطان احمد در باز و هم ضمر پسر در ربع و شامین و سپهسالار خراج
کرد و او را در تیر بخت و در و شقیست تیر نزدل **سلطان احمد**
بن سلطان اویس با امرای خود که در محاربات واقع شده و در
زمان او از دشت قحاق قریب حد نهر ارس در زمستان از راه

در بنده بآذربایجان آمدند و مشت شبانه روز در تبریز مردم را می
کشیدند و غارت میکردند و بخت درین واقعه بر مردم تبریز دست
نمایان مستقیم از ادای آن عاجز نیست و در پسند بیخ و نمایان بر سپهر
روی خود و در پسند نشان و نمایان بر سپهر که چهار سال سلطنت
او گذشته بود و شاه صاحب توان بود و سپهر خود را که کالان
بآذربایجان آمد و دست بر کرد و سلطان احمد پادشاه عراق عرب قانع
شد و دست سال دیگر پادشاه آنجا بود و در پسند بیخ و نمایان
امیر تیمور بقصد و منبر بجهت بعد از شد سلطان احمد بعد از او را که شده
بمصر رفت و عراق عرب بمصر رفت امیر تیمور در آنجا بعد از آن و از راه
پسال بیکر که امیر تیمور در حیات بود و سلطان احمد کاشی در مصر
و کاشی در روم بود و بعد از او میسر آمدند و داشت و در هر چند وقت
فتنه می آنجاست و بعد از وفات امیر تیمور دیگر بار و از سلطنت
عراق عرب میسر شد و در پنج سال دیگر حکومت کرد و بار روی
بعد از او که بغیر مان امیر تیمور خراب ساخته بود و از نو عمارت کرد
و این باب که حال لغت را دارد و معانی که او ساخت است و در پسند

ثابت شد و ثمانی بیعتت هر چه تا تسبیح بر تبریز آمد و در شنبه خاتم
بمقام اوست از کان بخت کرد و منتهی شد و در تمام باقی نمایان
گشت مردم شهر اوست او را از آنجا هر روز او که و در شنبه
پسند پنج ساله فرستاد که کور که گشته شد و در هر پسند و شنبه در
پهلوی را بر سرش سلطان حسین مد فون شد و دولت ایکنایان آخر
رسیده سلطان احمد صاحب فم و او پسته او بود و شعر ادب می گفت
در اصل و در پسند بیخ و نمایان خواجه حافظ شیرازی و در غزل
در مدح او که مطلع می است **میت** احمد الله علی مدلت سلطان
احمد شیخ او بر حسن ایکنای **۴** و دیگری است **میت**
کلک مشکین تو روزی که زما گشت **۵** میرده جسد و صد بنده که از او گشته
فصل در ذکر امیر شیخ ابراهیم اچو و مطلقه بیان و این
بر دو تن است **مقاله اول** در ذکر شیخ ابراهیم و او پسر امیر محمود
شاه اچو است و اصل امیر محمود شاه ارکان پسر است و او در
زمان پادشاه مغل وکیل خاصه شیراز بود و از آن جهت او را
اچو می گفتند و او را در شیراز اندک و در قیامت بسیار میداشت

اکثر مردم شیراز بدو اتفاقاً مقام داشتند در زمان سلطان ابوسعید
 مرغینانی او بلند شد و امیر جوین او را تربیت کرد بعد از سلطان
 ابوسعید خان چون ارپاچاق از سلطنت نباشد امیر محمود شاه را
 بقتل آورد و امیر مسعود شاه برودم رفت و امیر شیخ ابواسحق
 با میر علی پادشاه که خان سلطان ابوسعید خان بود دوست و
 چون ارپاچاق بقتل آمد بعد از پس رفت و دیدار این حکمت شیراز
 بتمام قوه و در شهر سپه اربابین و سپه بماند که امیر شیخ حسن کوچک
 بملکوت نشست و دلت فارس را با امیر پرچین چون پادشاه نفعی و
 او بعد از پس آمد و امیر محمود شاه را صاحب اختیار یافت
 و وزارت خود را با امیر سلطان کی کی از چهران امیر محمود شاه بود
 رجوع کرده بعد از چند وقت بملاحظه آنکه خود چندیاری ندارد و در وقت
 و قیامت و قیضه اقدار و تیر پست امیر سلطان را بقتل آورد
 بدین سپه شیراز میان خود تا که دند و نزدیک بود که امیر پرچین
 میانه کشیده شود و بنار حیدر فرار کرده و خود را با امیر شیخ حسن کوچک
 رسانید و لشکری بر داشت و متوجه فارس شد و کرمان را با امیر سازید

شطرنج دارد و اصناف با امیر شیخ ابواسحق اینجو شغف کرد و بیار کند
 بخدمت امیر پست کرد و بود و بعد از آن ملک اشرف که برادر
 امیر شیخ حسن چوپانی بود عراق آمد شیخ ابواسحق بود اسطوخودوسی
 که از قتل برادرش امیر سلطان از امیر پرچین داشت حکومت
 فارس را در نظر ملک اشرف جلوه داد و با اتفاق متوجه شیراز
 شدند و امیر پرچین بی آنکه بسکی واقع شود و فرار نمود و امیر شیخ
 ابواسحق رخصت یافت و بقتل از ملک اشرف شیراز آمد و شهر را
 محکم کرده ملک اشرف ظالم را در شیراز بگذاشت درین اثنا
 بنهر رسید که امیر شیخ حسن کوچک بدست رنجهش در تبریز
 کشته شد ملک اشرف با وزیر باجمان مساوت کرد و امیر شیخ ابواسحق
 در شیراز بملکوت نشست بعد ازین برادرش مسعود شاه در
 خدمت امیر یافعی بشتی پسر امیر جوین که از جانب امیر شیخ حسن
 بزرگ بملکوت فارس آمد و بود شیراز آمد امیر شیخ ابواسحق
 شیراز به و گذشت و بشبا نخواست رفت درین اثنا امیر یافعی بشتی امیر
 مسعود شاه را بقتل آورد و شیخ ابواسحق شیراز آمد و شیراز را

یافته بود و در حدیثی از حضرت بعد از آن که دست از خون خان آید و دور
بر سپاه بی تعیین کرد و بعد از وفات از خون خان کجای تو خان در دست
او میفرود و بعد از کجای تو خان امیر مظفر در پرچم الاول پس از پنج
و تسبیح سپه بماند و بی غایان خان آمد و امارت سزاره و طبل
و علم و کلاه پس از آنکه بدو تفویض کرد و در دست سپه و جواهرات
در بیعت گشت و در او سپه بید اول پس از پنج ماه امیر مبارز الدین محمد
که اول پادشاهان آل مظفر است در بغداد و متولد شد و بعد از آن
خارنمای در زمان الحی تو خان مرسته و جاهد امیر مظفر زاده گشت
و در سیزدهم ذی قعدة پس از ثلاث عشر و سپه بماند و در شب کجای تو خان
یافت پید ماه مرخص بود و او را از شب کجای تو خان به پید شغل کرد و مدت در مدینه
که خود بنا کرده بود دفن شد و امیر مظفر را یک پسر بود امیر مبارز الدین
محمد یک و حم که او را برادر زاده خود امیر مبارز الدین ابو بکر داد و
دشاه سلطان از دست او شد و امیر مبارز الدین محمد بن مظفر سینه ده
سال بود که پدرش وفات یافت مردی دین دار و شجاع بود
خود در تقویت دین و تعظیم شریعت و تربیت علماء و رعایا بجد و بی غش

در سوال پس از آنکه شاهر سپه بماند سلطان ابو سعید سی خواست
غیاث الدین وزیر او را بر تخت فرمود و حکومت خطه یزد و دی و دادند
او در مدت چهار سال بیست و یک جنگ با یکون در بان کرد و ایشان را
پست حاصل کرد و ایند و شوکت و عظمت تمام یافت و در سپه چهل
عشرین و سپه بماند و شاهر سلطان غیاث الدین شاه جهان بن سپه بماند
سلطان بکلیج او را شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از متولد
بعد از سلطان ابو سعید چون دولت مغل ضعیف شد در ایران از
سرطوت در ملک طبع کرد و نه امیر مبارز الدین محمد بنیاد و سپس
سلطنت نمود و در مدینه دولت او در ترقی بود و در محرم پشته
احمدی دار بپس سپه بماند که ماں مستح که بعد از آن سال او و شیخ
ابو اسحق آنچه که در فارس سلطنت نشسته بود که از محاربات واقع
شد شیخ ابو اسحق از کبر بخت و شرف از تصرف امیر مبارز الدین محمد
در آمد و در حشر شیخ ابو اسحق در اصفهان بیست شاه سلطان خواهر
زاده امیر مبارز الدین محمد گرفتار شد و او را بشیر از برده و در ذی قعدة
پست و یکم حیدر اول پس از آنکه چهلین و سپه بماند و در میدان

سعادت شیراز بکشید و ملک فارس را و احسانی شد و در اثنای
 این محاربات پسرش شاه شرف الدین مظفر در شیراز وفات یافت
 پست وشت سال چهار ماه و نود و یک روز بود و پسرش او را پسر
 ثعلب کرد و در مدینه پسر مظفر مدفون گشت و او چهار پسر ماند شاه
 یحیی و شاه منصور که احوال ایشان مذکور خواهد شد و شاه پسر
 و شاه علی بعد از این امیر مبارز الدین محمد گریست تا بر سر کشته
 و استیصال او غمی و حسرتی نمود و شیخ قلی شمس الدین را در مدینه
 و قلع پسر و پسر گریست و احضار نمود و در آنجا در دولت با
 و داد و در آنجا سوار قصد شیراز را بجان کرد و با انجمن چو در
 آنوقت در آنجا بجان علم سلطنت برافراشته بود و با انجمن سوار
 از پسر و پسر امیر مبارز الدین محمد شده و در موضع میان جنگ کرد
 و امیر مبارز الدین محمد غالب آمد و به دست بر رقت و در آنجا در وجه
 خود خطبه خواند و اقامت کرد و از آنجا بعد از آنکه و مظفر و منصور
 سعادت نمود و چنانچه گذشت امیر مبارز الدین محمد در امر معروف
 و نهی منکر و در هم فتن و غم و شتاب و جد و اجده میبخت و برادرش

و ظفری شیراز او را بخت بکشید و نود و چنانچه خواهد ماند این غول
 در آن وقت فرموده اند **واجب حافظ است** اگر چه با و فرج بخش و با و کلین است
 به بکن جنگ و زنی که بخت است **طرح** و سر بری گشت بیکت آمده
 بقتل و نشت که ایام قتل گزین است **در** استین مرقع پاله پنهان کن
 که جو چشم صحرای زمانه و نیت **باب** دید و بشویم حشر نما از می
 که موسوم بر و در و کار پر نیت **بحر** و شمشاد و در و ارگون سپهر
 که صافی است **بغم** و در و ایام **سپهر** بر شده و پر و نیت خون پا
 که در و ایام سپهری و باج پر نیت **واق** و ایام سپهر خوش حافظ
 چنانکه نیت بعد از و در و نیت **و** و ایام که چنانکه و در و نیت
 پنهان و در و ایام که کفیر می کنند **ناب** و پسر عشق و در و عشاق می بر
 چوب جان سپهرش پری کند **نادر** و در و پره و مغرور صد و
 تا خود و در و پره و پری کند **تاریش** و در و پره و پری کند
 این سالکان که که با پری کند **کو** و نیت و عشق که بید و مشنوب
 شکل کجاست که تقریری کند **خز** و نیت و پری کند **نشد** و حاصل نمود
 با خود و در و نیت که که کفیر می کند **صد** و نیت و نیت و نیت

خوبان درین معادله تقصیری کند **۱** قومی بعد و بعد بنام و نه در صل و ست
 قومی و کرده است بدیر می کند **۲** فی الجمله اعتماد کنی ثبات و سر
 کین کارخانه است که تغییر می کنند **۳** می ده که ریش و واغلا و شعی و کتب
 چون سبک بگری حمله و در می کند **۴** و شایع این باغی ادا و لا کشته
 در مجلس سر سازش می پخت **۵** فی سبک بماندن می پخت
 زمان هر ترکی می پستی کرده **۶** بز محاسب شد که بی می پست
 اما در سیاحت مقرر بود و بدست خود نمی پست یا دیگر و کوکب و کوب
 نمراد کنی است خود کشته و در سر کس اندک و بختی می پست و در
 فرزندان و خویش و بچای و شام فاش بسیار میداد و نمیداد
 یا میل بکشم کشید و این بجه مردم از دست تغیر و تحریف بود
 چون بل و دو سال نکودت کرد و از انجلیست و دو سال درین و
 ریزه سال و در کرمان و پنج سال در طاکک و سپس و عراق
 و بعد از آن در قزوین و سپس و بجه بجه بجه بجه و شجاع
 و شاه محمود و شاه سلطان که از امر زاده اش بود و دانا و تبار و خانی
 که از او استاده اتفاق کردند و در صبح باقی که او در خانه شایسته قیال

یو اند بر سپهر او رفتند و در کسبه می مجوس ساخته اند اما شایسته اینجا
 پس از آن دشت نام پیدا و بعد از غروب آفتاب بحسب و مع ملازمان و شجاع
 و شاه محمود و شاه سلطان چهار پرشید و شمشیر با کشید و پاپا
 قلعه طبر که با پستانده و در نای کلی شب و سر مبارک الدین محمد را آن
 قلعه بودند و در شب حبس نوز و هم رمضان او را می کشیدند و در
 این امر شیخ ساه سلطان بود و یکی از فضلا می فارسی کشته **۱** با
 یکپشت که در دوش تل کشید **۲** یکپشت سپهر زنده نایل کشید
 پامان و شش جوشد مال **۳** هم روشنی چشم خوش می کشید
 و خواجها فاطمه این قلعه درین معانی **۴** قلعه دل سرب روی و سیاب او
 زاکند از وی پس فاداری میدید **۵** کس چیل می نشین ازین کافران
 کس سبب تبار ازین بستان کند **۶** سر باغی چهل غنی بر فرخت
 چون تمام او زنده است و بشن و میدید **۷** بی خلقت هر که دل بروی نماید
 چون به بدی فسخ خود می پدید **۸** شاه غازی چند و یکی پستان
 اگر از شمشیر او خون می کشید **۹** که یک حلیه پایی می کشید
 که بوی قیس کامی میدید **۱۰** هر در از آن می کشید و میکشید

در نسب کی خط کلام اندک کرده بود و بعد از آن کسب و یکدفعه فیصل
 و کالات کوشیده و بر قاضی حقه که صاحب تصنیف و اقتضا است
 تذکره و در علم و دانش بر چه رسیده بود که غلامی بکار چون مجلس
 حمایتش را می یافتند از لطافت خاطر عاظمش بپشتنید و در
 مندی کشیده فوت حافظه اش بپایان و کینه مستور عرق را
 پیکشیدند یاد می گرفت اشعار عربی و فارسی خوب بسیار وارد
 و این باغی از آن جمله است **باغی** جان طلب وصل رشیدی شد
 دل در چشم کسی تو سوا می شد **باغی** اندر طلب وصال تو که به جا
 چهارده و کم بخت و مر جای شد **باغی** این باغی سینده از شمار دوست
 انحال بدم رنق پنهان میکن **باغی** دشوار جهان بر دلم آسان میکن
 در روز خوشم مبار و فرود آید **باغی** مرید از کرم تو می سیند و آن میکن
 دولت شاه شجاع و صبح چار شنبه پست و دویم جمید اثنای پسته
 ثلث و ثلاثین و سیع **شاه محمود** بن مبارک الدین محمد بعد از آنکه
 پریش جو پیش گشت حاکم اصفهان شد و پادشاه شجاع مخالفت
 و در پی و پیست با هم خود کرد و شاه شجاع بپندم رزم او باصفهان آمد

و شاه محمود به محسن بپوشید و در وقت شاه سلطان که از جانب
 شاه شجاع جنگ میکرد بدست افتاد و بفرمود شاه محمود میل در شمشیر
 کشیده و نور و یکانش باطل ساختند و شاه شجاع بصلح بجانب
 شیراز محبت فرمود و بعد از این شاه محمود و سلطان اویس ایملکانی
 وصلت نموده و در خوار و راه تکل جاور و سلطان اویس آن و خردا
 با تکل و آئین تمام باصفهان فرستاده و خواهر سلطان بخت این کشیده
 پانچان پانت در افاق کی بود و چو **تغیبه** که از آن رشت اطراف مالک سرور
 حیدر اسور سپردی که اگر در کوئی **باغی** خانه زنده بود و چه از امانی سپور
 اجتماعیت منور تسری با پیش **باغی** اقصا لیت معتز مکی با جاور
 مدیسیس جهان بهشت است **باغی** سپار و بجم و دل شریعت
 قلب این شاه ملک مرتبه محمود که است **باغی** بهد سیرت محمود و محاسن که کور
 شاه محمود یک نوبت بعد از شکر سلطان اویس به شیراز پستولی شد
 خواهر سلطان در بعضی تصایخ خود که بوج سلطان گفتند اشارت
 بدین مستخرج کرده و سلطان اویس پست **باغی** **شعری**
 سهای خبر جویون پادشاه اویس **باغی** سپید روی زمین ایزد سبزه

پنج سال سلطنت در سپهر و بعضی از عراق و درستان خلق باو پشت
 و چون در پشته منقش تعیین و سپه بماند پادشاه جهانگیر پسر امیر تیمور
 بمکه و شیراز رسید شاه منصور پانچ هزار سوار ناموسین را که هر
 یکی را از استیسی کنیده و جمع کرده بود در درجه چهارم حمید الاول
 پسته مذکور بود لشکر امیر تیمور مصلحت داد و چون شعله آتش چقب
 پسی هزار سوار ترک پر خاشاکی کشید که در لشکر او پستی و شتاب
 خصم را بر سر نه و انداختای لشکر کنیده و پانچ هزار سوار فرمود و قاعا کر
 پیکار حمله کرد و پسته منصور را زخورد از قلب کانی و بلی توقف برسد
 و در نوبت شمشیر خود امیر تیمور سپاه عادل بشیرچی در آن حال پیری
 بر سر امیر تیمور بداشت و او را اندر اسپ ضرب شاه منصور کلاه داشت
 شاه منصور امیر تیمور را شتابت و بطرف دیگری شتابت و کاهزار یکی
 که اگر رستم و اسفندیار زنده بودند و ندی دست آن شهریار بوسید و او ندی
 و چون در نقش باختر رسید به بود شگفت یافت و روی بشهر نهاد
 یکی از علایان شایخ میرزا راه را باور سپید و او را از اسب فرود
 آورد و پرشش برداشت و آتش دولت آل مظفر فرود و مملکت ایشان

در تحت تصرف امیر تیمور در آمد **سلطان علاء الدین احمد** ابن مبارز الدین
 محمد بغرام شاه شجاع حاکم کرمان بود و بعد از شاه شجاع بپستقلال
 سلطنت کرده و در نوبت که امیر تیمور بغرام پسر آه بجهت شش پوت
 و ایلی خود و بار و بیم در ششم رجب پستجس و ستعین و سپه بماند و در
 موضع توشیه اصفهان که فرمان امیر تیمور قتل آل مظفر فایز گشته بود
 گشته شد **شاه یحیی** بن مفتخر بن امیر مبارز الدین محمد بجهت که شاه
 شجاع حاکم کرمان بود و در آنجا سلطنت بپسم خود کرده بود پادشاه
 و لیر پسته مردان و چاکر سوار شدند و او را پستد شتابت
 و محالنت میسر کرد و در نوبت اول که امیر تیمور بغرام پسر آمد سلطنت
 شیراز آمد و داد و در آخر نیر و در توشیه اصفهان بکلم امیر تیمور
 بقتل رسید و دولت آل مظفر بن سپاه دیکی از قتل گشته **شعر**
 بهبرت نظر کن مابل عفتند **شهابی** که گوی از سپه طبرستان بودند
 که در مقصد جنس سپهین بپشت **احمد** شاه رجب چون بودند
 چو زمان بان در زمانه سپید **چو** زده باندک زمانه در و دهم
 آل مظفر خدایه صفات حمیده و بصفت شجاعت و دلاوری تصفا

داشتند اما پسر با یکدیگر در مقام محبت و سازقت بودند و حکومت
 ایشان دست خدایت و حکم ایشان بر قاری پس کمران و بعضی از عواق
 و تورستان پیش روان بود و میل در چشم هم می کشیدند و دیدار میکردند
 باطل می ساختند و این امر شیخ در میان ایشان شایع بود شاه
 شجاع با آن همه فتنه و آشوب چنانچه یافتند که بر شد چشم پدر را که در کوه
 و بعضی کویت قصد تون پدر هم کرد و پسری داشت سیلانی محبلی
 نام او را تیرمیل در چشم کشید **شعر** این جهان بر تشنگی مرد ازیست
 که کپان انداخته و خوار است **شعر** این مسلمانان را میگرد
 وین مران همیشه در خفا **شعر** است که مرا بر پرده حس
 و چشم باز نماید این مرد **فضل جام** در میان احوال مایه ک
 کرت و ایشان شست تن اند مدت حکومتشان صد و پسی سال اقول
 ایشان **کلیش الدین محمد** ابی بکر کرت است و در شتر زاده ملک
 رکن الدین است و او از مشرکانان امیر خالدین محمد مرقی است
 و امیر خالدین ابوبی احماد سلطان قیاس الدین محمد جوزی است
 و وزیر و نایب سلطان پیچرلو و در کل امور و بنایت فاضل و خیر بود

و مساجد و مدارس و خانق و باغات ساخته و در باب فضل از او
 مرقد و مخطوطی بوده و بعضی بر آنکه نسبت موی که کرت سلطان پیچرلو
 کشت و بر سر او و مولای فاضل صدر الشریفیم بخاری که از مشاییر
 علمای بود و فاضل سر پیچ و از بعضی و پسر جامه بوده در وقت
 یک مغالدین کرت کیده **شعر** و در الفتح سلطان پلاطین کلم
 پان فتنه کرت این پیچر **شعر** و بر پیشتا و پسر فاضل و شنج
 در موج بعضی از ایشان کشت **شعر** قاعده دوده پیچر توپی
 و بر پیشتا کت پیکند توپی **شعر** جوی خالدین عمر در زمان حکومت
 سلطان قیاس الدین غوری و ابی دارا پلاطین همراه بود و حکومت
 قریه خنار و بعضی از بلاء و غور بکاک رکن الدین که بعد از وی کشت سلطان
 بود و شویض کرد و ملک شمس الدین بفضیل و وانش و شجاعت
 و سخاوت و مکارم اخلاق و آداب از انبای زمان متناهی بود و ملک
 رکن الدین با وجود کمال فطنت و دکان در تعظیم امور ملک با او
 مشورت میکرد و او در زمان چکنر خان که بر ملک خراسان
 استیلا یافت اعلی نمود و با اچیان چکنر خان ملیت کرد و حکومت

ولایت غور به دست یافت کرد و در بیخ با سپهر او نشست بعد از این
 کار ملک رکن الدین قوت گرفت و در دولت کار ملک شمس الدین
 اقتدار تمام یافت و دلی احمد ملک دکن الدین شد و چون ملک
 رکن الدین در شهر سپند ثلاث دارچین و سیستان و در کوه مشقت
 ملک شمس الدین بر حاضری نوشت و بعد از آن قتل باد و بی شکوتی
 رفت و در بعضی حروب مرد و بماند و در سیستان و در کوهستان
 کشت امارت مراده غور و خراسان و سیستان و در کوهستان
 و در تاریخ و لواحق ملک شمس الدین تفویض کرده و او را در سیستان
 بخراسان آمد و در کارهای عظیم تمام نمود و ملک شمس الدین
 و ملک ریستم و ملک نصر الدین حکام سیستان چون با دشمنان
 کرده نه تنگ آمدند و در ایل سلطنت اباقان بکام مراده اشغال
 نمود و در شهر سپند بیخ و سیستان و سیستان و براق خاں
 از تاوران و کوهستان و بخراسان آمد ملک شمس الدین بکام
 پیوست و بعد از یک شصت و شصت انصاف یافت بجانب قندهار
 و خورفت چون اباقان براق خاں بکام کرد و غالب آمد

و براق خاں با و را از کوهستان بعد از قتل ملک شمس الدین از جانب
 خواهر شمس الدین محمد صاحب دیوان استمال یافت و دی
 اباقان آمد و چون اباقان از و پرسید و بود و دیگر انصاف یافت
 و در سیستان و سیستان و سیستان و در قندهار و در سیستان
 الدین شمس الدین در تاریخ و کوهستان و کوهستان و کوهستان
 قندهار و در تاریخ و کوهستان و کوهستان و کوهستان
 برآمد آیت الشیخ و کوهستان و کوهستان و کوهستان
 و در شهر سپند بیخ و سیستان و سیستان و سیستان
 مراده قتل بدو گرفت و اباقان مراده که با و لقب پدرش خطاب
 کشید و نابین او را ملک شمس الدین کوهستان و او در عدل و
 احسان کوهستان ملک و او کوهستان و او کوهستان و او کوهستان
 و سیستان و سیستان و سیستان و سیستان و سیستان
 بنابر مصلحت پیوست و علاء الدین را در مراده بکام داشت و خود بکام
 رفت و مقیم شد و دیوان و دیوان و دیوان و دیوان
 اطاعت کردند و در قندهار و کوهستان و کوهستان و کوهستان

کشیده عاقبت و قضا یافت و دیگر مدبر کاوسیج باو شاه تیره و
 مکر و تدابرات یافت مولانا حکیم الدین غوری در دعات و گفته شعر
 روز خورشید از خضره ... و ... پناهی بجزرت رسید به قصد پنج
 شمس این کت خسته بافاق ... سده برده پس ازین برای پنج
مکمل فخر الدین بن مکمل شمس الدین که بنی بقیه است و شجاعت
 و بهلوانی موصوف بود و در انشاء و اخراج نظم و نثر از انسانی مکمل
 تمام و در شش او عاطفت و محبت بسیار داشت و از انکه ترک
 ادبی و نثر هفت سال حکم در مجرای پس بود و در شهر سپیده ثلاث
 و شصت و هشت سال در خدمت و نجاران و نگار گشت و بقیه بالاخص شد
 سر چند در شش او را ابناءیت بود و او استادم و از ابلا نیز
 نیامد تا امیر نور و که از جانب خازان خان و اسیله خراسان بود
 از پی نزد مکمل شمس الدین در نیت داد و در باب مکمل فخر الدین
 شفاعت کرد و مکمل فخر الدین بهمه و چنان از قفسه سپردن آمد
 چون مکمل شمس الدین بگویند خورده بود که روی او نپند پس مقرر
 در سخت برادران و استر بار او و اح که و در نجابت امیر نور و نشت

و در خدمت امیر نور و با خا خاغان دست بود و نمود و بعد از ان عراق
 بجزت خازان خان شتر گشت یعنی امیر نور و حکومت سر راه و بطل و
 علم و پسر او بود و تقویض کرده و هزار شکر انعام فرمود و مکمل
 فخر الدین به راه آمد و حکومت مشغول گشت و شوکت و جنت او در جبه
 اعلام رسید و در مقابل بیسی با امیر نور و زبیدی کرد و در وقتی که خازان
 خان بر امیر نور و غضب کرده بود و امیر قلیق شاه نوین را بقصد
 او بخراسان و نیت داد و امیر نور و از انچه بطوت خازان خان پناه
 بملک فخر الدین آورد و مکمل فخر الدین او را گرفت و با امیر قلیق شاه
 پسر تا امیر قلیق شاه او را راه روی حجت نداشت و پتیین و سپه بماند
 در ظاهر سر راه بقیل پناهند و همچنین در بعضی امور اخیانت خازان
 خان نمود تا خازان خان بر او در خور و سلطان محبت خدا بنده بشکر
 بسیار بر پسر او فرستاد و مکمل فخر الدین بحصار شهر سر راه متحصن شد
 و چون الفریقین محاربات بسیار رفت و در آنجا به صلح از هم جدا شد
 سلطان محمد این کیسه در دل داشت تا زمان سلطنت خود در پنه
 پست و سپه بماند و مردانشند بهار را با لشکر بسیار به سر راه و نیت

بعد از کوشش بسیار محمد پیام که از غار نان ملک فخرالدین بود
 امیرانشند بهادر را بطریق مسلح به نزد و با او عذر کرد
 و او را بکشت و قتل عظیم به پادشاه و خلق بسیار در سر این منته
 رفته و در آن تاریخ کشته اند **شعر** بهال قصه دشمن در صف بهر مراد
 بحکم لم یزلی که و کار بی مانند **ط** بدویت بدقتنا افکند محمد سام
 کشید جام شهادت امیرانشند **ط** بعد از این سلطان محمد بنایند
 امیر سپاه را به راه در پناه و محمد سام را بدویت که در کشت
 و با بجله چو را بکشت ملک فخرالدین و پال کشته و خبر
 موت پدرش از قتل پسر به پادشاه ملک در به جمع سراه
 غمنا می برد و ارادت و خفا که در بر پسر سلطان آتش داد و بعد از
 پدرش به پال در امانی فتنه امیرانشند و در شهر سپه است
 و سپه باری و قتل اشکبار و فتنه یافت قتل خست بهار الدین
 متصل به بود و شهر بند سراه او ساخته و باز ملک در سراه بود
 منسوب **ملک غیاث الدین** بن ملک شمس الدین که بعد از
 مراد به حکم ابی بکش سلطان در شهر سپه است و سپه باری حکومت مراد

به و خلق گرفت و کشت گمان خویش به ابا سزار و سزار و عجز
 و خویشان قاعد آموه و سپه و پستان و خطیرا را و معمر
 و آبادان کرد و در تاریخ شریف غا که کشید و قتل خیر خشت
 و بخت علما و فضلا و ارباب قیاس که در اوقات شریف مصروف
 جمادات و طاعت کرد و ایند و چون چار و پال از حکومت او بکشت
 در سپه بادی و عشرین و سپه باری سپه و ملک شمس الدین را بکشت
 در سراه بکشت و خود خویش کج کرد و او و سوار سپه بادی
 به بیت المقدس سپه باری و بکشت حرمین شریفین و او و ما اقد و گریه
 و شریف شریف کشت و در وقت مرگ به پادشاه و پال از سلطان
 ابو سعید خان که بکشت در سده شان و عشرین و سپه باری پناه بود و بود
 و به راه آمد ملک غیاث الدین و سپه باری بمان کرد و کبر و بکشت
 ملک فخرالدین با سپه باری و کبر و بود و او امیر چو پناه با سپه باری
 خواران بحکم سلطان ابو سعید بکشت و دست او را برید و نزد
 سلطان ابو سعید نهاد و پستان و ملک غیاث الدین و سپه باری
 عشرین و سپه باری و فتنه کرد و از چار پسران ملک شمس الدین

ملک حافظ ملک حسین ملک باقر و احوال مرخواه آید انشا الله
 تعالی **ملک شمس الدین** بن ملک غیاث الدین بحکم ولایت
 عمده مقام در پیش بنایت خوش محاوره و مردانه و لیر و
 فرزند بود آمار ذکر کارش امتدادی نیافت و در شرب خمر شرینی
 تمام داشت رت عکوتش و معاصیه و درین مدت و در روز
 بسیار بود لفظ خند و کله تاریخ جویش و بوی خوش در سنه
 ثلثین و سی و چهار **ملک حافظ** بن ملک غیاث الدین بعد از برادر
 بر سر ریخته نشست جوان خوب منتظر بود و خط نیکو می نوشت
 اما در راه امر خستیداری بود و خورایان جوان نکات می کردند
 تا در شهر پستی و ثلثین و سی و چهار در راه طعنه اختیار الدین
 بنقل آورد و **ملک مغالدین حسین** بن ملک غیاث الدین بعد از
 برادر بگرفت سر و میمن گشت چمن تیر سپهر جمع ملک کرت متناز بود
 و خورایانی که از حیطه اطاعت پیرون رفته بود و مدیعی ساخت و در
 تربیع شریعت غزا و تربیت علما و فضلاء تمام دیعی مال کلام
 نمود جناب سلطان المحدثین و برهان المدقین مولانا سعد الدین

تغذائی کتاب مطول بنام اندیشه شسته چون بعد از سلطان بن حسین
 خان ارتخت ایران پاوشاهی یافت بود و شوکت و استقلال
 کسی نیافت ملک حسین را وقت تمام حاصل شد و اسپهبد سلطنت
 میساخت خطبه بنام خود خواند و شصت و رخت او زیاده گشت
 و اشارت و اعیان اطراف و اربابان مراده و در ظل غایت او در آمد
 و در سپهر و دم و در جمعه نصف بنه ثلث و اربعین و سی و چهار امیر
 امیر و جید الدین شمس الدین سپهر و ارباب شاق شیخ حسین جوری با لشکران
 قریب بی هزار کس از سپهر او بقصد ملک حسین جدا آمدند و
 در آنجا ایشان جنگ کرده و مظهر شد و بسیاری بلا نژاد شکر از پای
 در آرد و غنیمت بسیار گرفت و شیخ حسین جوری درین جنگ شهید شد
 و شرح این واقعه در احوال خواجیه و جید الدین سچو و خواجیه آمده است انشا الله
 تعالی یکی از فضلای کوی **دبیر** که شپهر و کرت بر و لیران نوی
 و زین می کردن ایشان نزد نوی **دبیر** از هم پنهان سپهر ایران چهر
 یک ترک در گشت بیابان نزد نوی **دبیر** بعد ازین امرای ارباب و ارباب
 از جانب او خود و شبرغان با لشکر بسیار جنگ ملک حسین

یازدهمین آمدند و در کنار ملک حسین مغلوب گشتند ملک بنمود
 از سر بای گشتگان و دشمنان در خیابان از نو و طرقت کوچه پس بایغ
 پناختند چون این خبر بامیر قزقین که واسیله مادر التبر بود رسید
 می نزار سوار بجای خراسان حرکت کرد و ملک بشهر راه متخصن شد
 و امیر قزقین او را مدتی در حصار گرفتند و در میان محاربات واقع
 شد و با صلح اکابر و اشراف شهر قزقین صلح نمود که شهر را بملک
 ملک حسین در سال آیند و خدمت امیر قزقین بجای داد و التبر داد
 و امیر قزقین با مادر التبر سعادت فرمود و این وقایع در شهر سپید
 آبی چنین رویداد بود که صورت خرمی از چو تب باشد اتفاق ما
 بعد از این کار ملک حسین روی تراج نهاد و خود را بپادشاه ملک
 باقر راجع بای او منصب کرد و داد قلع و استیلا که از او داد و در جنوبی
 سر آید ساخته بودند و در آن وقت معمر بود و متخصن نمود و در سپید مانت
 چنین رویداد بجای مادر التبر خدمت امیر قزقین در شکارگاه
 شرف بشهر امیر قزقین او را در اعترافش کرده اعزاز داد و اگر امیر قزقین
 و گفت دشمنی تو بر او نبوده و ده سیاهی تو هم مرده است اما ای

از پس خنیا بای ملک بدید و نذر قصد قتل اشفاق کردند و امیر قزقین
 ملک را از اندیشه امر اجنبه ادا و از او در شب بطرف خراسان روان
 کرد و ملک بعد از قطع منازل بی درشت برآمد آمد و ملک با قزقین که
 مجبور گشت که به پادشاه حکومت و سلطنت رفت و بیشتر و پال دیگر
 در پادشاهی ملایه و در سپید ماه و می القعه سپید احمدی سپید
 و سپیدان در گذشت و در تاریخ وفات او گفتند **بر پادشاه**
 تاریخ وفات شاه سپید ماه **پادشاه جهان حسین بن علی که**
 چون برخواستن ز ثانی قیام **پادشاه** معلوم شود و طلب الله ثراه
 دست حکومت ملک حسین بن علی و پال **پادشاه** **لیاقت الدین بن ملک**
 غزالدین بعد از فوت پدر بر سر حکومت نشست میان او و خواهر چو
 مؤید سپید و از ناراحت واقع شده و پیشا بود از دست سپیداران
 پدری شد بعد از این پادشاه صاحب قرآن امیر تیمور کورگان که
 از فوت امیر قزقین به داند و پال دالی مادر التبر شده بود و ملک
 غیاث الدین ابامادر التبر بعینه شای طلب کرد و ملک غیاث الدین
 اطاعت کرد و امیر تیمور از مادر التبر چند تخمین خراسان بعد و در راه

نزد اول فرمود و در محرم سپید شاد و شایان و سپید بماند و سرافراز
بعد از قتل و بعد از کفر و ملک غیاث الدین را با پسرش چرخه
و شمس الدین با و را از خرد پندار و در آخر پندار و شایان و سپید بماند
ملک غیاث الدین ابهرمان ایسر تورا با و در شش ماه و پسرش
بقتل رسانید و در دولت خود که کثرت پادشاهان رسید و ملک
از ایشان بواب ایسر تورا شغال یافت **فصل پنجم** در ذکر سر آمدن
عده ایشان و در آن ده تن در دست حکومتشان علی بن علی پسر آل ایشان
خواجه عبدالرزاق پسر و او پسر خواجه فضل بن عبد شمس پسر و با شستن
و بیست از دیوانه بین پسر و او خواجه فضل بن عبد و حشم و خواجه
بزرگ بود و در سپاه و ملک بسیار داشت پسرش خواجه عبدالرزاق
جو از غر و غر و اند و شجاع و تمام شد و میگویند که بوده و در زمان سلطان
ابوسعید خان لازم در گاه پادشاه بود و او را همه تحصیل اموال
بکرمان رسانید و چون بوجه تحصیل و جود یافت خواجه عبدالرزاق
پیش و عشرت مشغول شد و بآنکه جستی و جود را گفت که و بعد
از آن مضطرب و متروک و روی بوطن نهاد تا آنکه ملک پیری را از دست

خواجه مال دیوان نماید در آن خیر فوت سلطان ابوسعید خان بدو سپید
ختم و شادان شد و بعد به با شستن درآمد و از برای او کلاه کرد و ملک و او
را و ده خواجه محمد و زیر علاء الدین خسرو اسان درین ده جو و سپید او میکند
و از آن شراب و شاد پدید می آید خواجه عبدالرزاق گفت و بنیایم بر آمده
و از جنین و قتی حکومت را و پستی ای پسر چه است قبول باید کرد و در شب
پسر خواجه را و ده خواجه عبدالالدین محمد رفتند و او را بقتل آوردند
و در آن ده و کبر علی الصبح در پیری و در پیر و در پیر و در پیر و در پیر
و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر
باجه عبدالرزاق محمد و حشم کرد و در چون خبر خواجه علاء الدین محمد رسید
جمعی را بدفع ایشان رسانید و خواجه عبدالرزاق در طاهره شتر نشسته با
ایشان حرب کرد و غالب آمد و ایشان را در شستن خواجه و حشم عبدالدین
پسند و از عقب لشکر سپید بر سر خواجه علاء الدین محمد رفت چون او
نگاه شد با سپید و در حجاب استرا با در رفت پسر و پسر و پسر و پسر
او را از نشاند و در دست و الا با و از حد و کپار و کپار و کپار و کپار و کپار
علاء الدین محمد را که در شستن به شاد و رسایند و دین و واقعه در سپید

حکومت مقرر شد بعضی مردم سپرد از خواست که خواجده لطف الله بن
خواجده مسعود را که در امیرزاده می نشستند حکومت نصب کنند و
علی شمس الدین مصلحت ندید که او غلطت و در او در سپهر سلطنت
ندادند و خواجده شمس الدین که غم او بود و غایت از بکار حکومت نصب کرد
و او مفت ماه حکومت عبارت کرد و بعد از این خود را جمع کرد و گفت
من بدین کار شایسته نیستم و چهار خود را بر پیشانی نهاد بر گرفت
و از غوغای سلطنت جان سلامت بیرون برد و ملک را به خواجده
علی شمس الدین سپرد و کان و ملک فی دی الحجه پنجاه و پنج
و سپه سالار خواجده علی شمس الدین جندی مردمی داد و ملا و اندو و کار
پیر و باران امر و حق داشت و با طفا ترخان صلح کرد و مال طریق که در آنجا
که تصرف خواجده مسعود بود و تصرف او بود و با شد بشهر و هزار مرد را
موجب داد و رعیت را مرفه الحال داشت و بکفایت از کانی میکرد
و با محتر و سپهره از شرکای بود مردم را ارباب کوشی و در مجلس خود
شد شهر دی و در شیت مهابت ملک عدل و نظیرند استی و ابرار
نعمت وین و در شهر و ارسد و ساخت و در زمان او سپه سالار

یا لای آن بود که نام یک و شراب بر زبان گذرانند و قصد فحاش را
نمیدادند و چاه انداخت و سیاست او برتر بود که سرکس از ارباب
سکری را طلب کرد و حقیقت نامه نوشتندی انگاه نزد او رفتندی
و نگاه کار را در میان اترار که پیشش تا خفتندی مردفش کوی بدین بان بود
اگر باز و غنور شد و بعد از قصاب او را در قلعه سپهر و در شهر و سپهر
ثبات و چنین و سپه سالار بقتل رسانید مدت که پیش چهار سال
و نه ماه بود و عمرش پنجاه سال **امیر خواجده یحیی بن حیدر کرانی** که اب
از دیه پش سپهر و ارسد و خواجده یحیی از غنور بان خواجده حیدر الدین بود
مرد بزرگ زاده است نماز گذار و ملاقات کلام الله میکرد و آمانت
دی را که بود و کارگاه خشکی و جنون او را عارض شد و بعد از خواجده علی
شمس الدین بر سپهر حکومت قرار یافت و سپه سالاری بپذیرد
قصاب داد و در دولت سر و بار سپهر و و طو پس از تصرف جان بزرگ
بیرون آورد و در اول سلطنت با طفا ترخان صلح کرد و در آخر حال
در سلطان و دین اسپه سالار قصد طفا ترخان کرد و در و در طوی بزرگ
طفا ترخان بکشت و در شهر و سپهر و چنین و سپه سالار بزرگ

مقدون خود سعی برادرش علاءالدوله قتل پدید مدت حکومتش
چهار سال و مدت ماه **خواب** **خیر** کرانی برادر خود چو بیخاک است
بعد از خواجه یحیی پهلوان خید و قصاب و اکابر سپهر را و را بر پشته
حکومت نشاندند هر وقت شیر مشرب بود و کم از او بر لب شطرنج و نرد
مطلع بود و در زمان او سپهر به اران قتل می شدند و کشتن کمال داشت
که بعد از این خود را از حکومت عزل کرد و اموال و اسب و اسب خود را
از قلم پیچید از پسر دار چو که اب شمل کرد و این صورت در سیر و ام
رجب پسر پستی و پهلوان بود و **پهلوان محمد قصاب** از پهلوانان است
در روزگار خواجه علی شمس الدین تربیت یافت و بعد پهلوان و اقل
هر وقت بود و پسر و عام داشتند بعد از قتل خواجه طاهر کاکشتی است
مدت یک سال و یک ماه حکومت کرد نصرا لده باشی در اسقاین با او
یافتی شد چرخ تراز هر دو قلعه اسقاین آورد و یکگاه حصار را
در بندهاں کرد و سپهر را در آن قضا کرد و در طهارت بنا و از قوم خود
بقتل آوردند و قماره بنام همیسه زاده خواجه لطف الله بن خواجه
و چهره الدین پسر و که در حصار او پسر این بود و زنده و سر حیدر قصاب را

پسر و از هر پست و ناز و این صورت در سپهر احمدی و پستین و
سپهرمان بود و **خواجه لطف الله** خواجه و حیدر الدین پسر و باشی
بعد از قتل حیدر قصاب سعی پهلوان حسن اصفهانی و خواجه
نصرا لده باشی که اما برای پسر برادر بودند و بر تخت نشست
و در باب و االی پسر و از بدین کار شد و پهلوان و نذر و تبار با
در خید چون مدت حکومت او یک سال و پناه در سپهر میان او
و پهلوان حسن بن احمد پهلوان حسن کین او در ول گرفت و در شب
بسر او رفت و او را دستگیر کرد و قماره بنام خود و او را نیز از
لطف الله را بکشید و قلع و قمع کرد و پست کرد و آن در پستاد و در آخر
رجب پسر اش و پستین و پهلوان قتل سائید **پهلوان سیاح امعا**
بعد از خواجه لطف الله بن خواجه مسعود حکومت نشست و در ولایت
دولت او در ویش غزیه نامی از ویشان شلخ حسن چو ری و میشد
معه پسر رضویه خسرو که دو قلعه طوس بگرفت پهلوان حسن
توجه طوس شد و بعد خوار ابریشم بدو داد و او را از جلا
خوار خواست و بجای اصفی و پستاد و در آخر عهد باشی نزار پهلوان

بجنگ امیر ولی که بعد از طاعت خان در اسپهر آباد ممکن باشد بود و رفت
و منتهی شد در غنیمت و خواجه علی بن مؤید بجمالت او بر خاست و با
سوار سوار با سپهر و او آمد و جمعی که با سپهوان سپهر همراه بودند
اهل دیال ایشان در سفر و او را از خوف خواجه علی مؤید و ملاظه
اهل دیال سپهر سپهران پس را بریده و خواجه علی بن مؤید سپهر و او را
فرستادند به حکومت سپهوان پس جهان پهلوان و چار راه بود
خواجه علی بن مؤید بعد از قتل سپهوان پس و اصفی حکومت برقرار
گرفت و او در پیش غریز از عراق طلب کرد و نزد خود
او کرده بود و کار با مشورت او میگردید و در آن زمان و متوجه شد
تغییر اعداء و اتفاقا کرده و در پیش حسنیه باز متوجه عراق شد
خواجه علی مؤید و در سرار کس را از عقب او فرستاد و تا در پیش
غریز را با مشیت او کین از مردمان او بجای که منزل ساختن بود و تا
بقتل رسانیده و فرمود و متبرع شیخ خلیفه و شیخ حسن فوری را
خواب ساخته و فرمود اهل باغ را که در دهنده و حکم که تا در دهنه بران سرود
شیخ لغت کردند و خواجه علی مؤید از شیعۀ اهل و بیت بود و در سکر است

اجتناب میکرد و در تقطیع مساوات و علما باقی انانیات میگوشتید
و در سر آمد و دوشام با شطرنج و نور امام صاحب الزمان است
کردم و در انانیات نبود پرستید و در زیر بجا و شن پرستید و میان او
و امرای جان سپهر باقی محاربات رفت و چون پادشاه صاحب قول
ایمیر خود را که در کان در پشته انی و ثمانین در سبزه بخارا سان آمد و خواجه
علی بن مؤید بخدشش پست و ملازم شد پس بر تیره ملکیتی که در تصرف
او بود بدو شفقت فرمود و خواجه علی بن مؤید در سفر ملازم او می بود
تا در شان و ثمانین و سپهوان که با بعضی از امرای امیر خود بر کمر دستان
رشد و بدو خواجه علی را در آن حدود و زمینی رسید و بدان وفات
یافت و اقباب دولت سر بردار آن عمارت گشت و در تاریخ وفات
خواجه علی گشت **پت** بره ال محمد چون یک خط
تاریخ وفات بحکم دین اعلیت **باب چهارم** در ذکر امیر خوریان
که در کانت و او پادشاه عظیم الشان است و خیر و صاحب اقبال
رفع مکان بوده و اکابر مومنان او را در کشور گشای و جهانگیری و
و عدالت و شجاعت و دلیلی نظیر میکند و نو القرب و حکیم خان

گفته اند در پان حالات او محسوسات پر و اشته از و در توصیف و کثرت
و شجاعت و شجاعت و کثرت و کثرت کتاب کثرت که تباریخ
ی توری مشهور است از صفات افع المقتدرین مولانا شرف الدین
یزدی از آنجا است امیر تیمور پسر امیر طراغای بن امیر بک
این انکیتر بنادر بن الجبل نوایان بن است بر طراغای بن جوجی
این ایر و جی بر لایس بن تاجی بن تاجی بن تاجی بن تاجی
بایست خرم خان بن قاید خان بن و توین خان بن و قاید خان بن و
قاید خان بن و پست چکیز خان در توین خان که پدر
چهارم چکیز خان است و پدر هم او پست بهم میرسد و ابدا و اجداد
ایمیر تیمور بن و خاقان چکیز بن میث صاحب حشمت و حکومت بود و
و امیر تیمور بن نوایان که پدر چکیز است و در زمان پادشاهی
خان منصب امیر الامرای و منصب و شکر و رعیت بدو عیون
بود و فاش او در پناهش چکیز و پناه و قیام یافته و مشتا
و نه سال عمر داشت امیر تیمور در شب پیر شنبه پست و پنجم شعبان
سه ست و شش و پناه در طاهر خط کش از بلاد ماوراءالنهر

وجود آمد و در آن وقت صاحب قران سلطان خان از نسل چنگای
خان بادشاه ماوراءالنهر بود پسر پسر پسر پسر پسر پسر پسر
که یکی از امرای قائل پسندیده اخلاق بود و در شجاعت و در سنه
پنج و اربعین و پنهان از او از میان برداشته و دولت خان
چکیز بن ضعیف شده و مغلوب امر کشیده و بعد از نصب ایشان
منصور و مغلول بودند و امیر تیمور بن و انشد چو اعلان انجانی
نصب کرد و بعد از دو سال او را اجازت شکر کرد و پان تیل
اعلان از نسل چنگای خان بنجانی نصب فرمود و مملکت ماوراءالنهر
پنجاه سال امیر تیمور بن و آبادان گشت و چون در اندوه سال
و کسری حکومت کرد و در پناهش و حنین و پنهان در شکارگاه
بقتدیگی از نوایان خود بفرستاد و رسید بعد از آن پیرش
یمر عبد الله یک سال حاکم بود و پان قلی خان را پسر غرض ناسری
که با حرم او داشت بقتل آورد و تیمور شاه اعلان را بدو شاه
تعیین کرد و امرای ماوراءالنهر با او ساختند و در شهر پست
و پنهان او را از میان برداشته و بعد از این در مملکت ماوراءالنهر

برج و برج شد و سر امیری پس خود یکی میکرد و یکدگر را در حساب
 می گرفتند و با هم پسته در محاد به و معاند بودند و مردم عظیم
 شدند و خلقت میرزاخان از پیشل جبهای خان که با پستقلال پاوشاء
 رفته بود لشکر آراست و در برج افغانی پسندادی پستین و سعاد
 با غفلت و شوکت تمام روزی چهار را رفتند و یکسره امیری آبخا
 بخدش پو پشته در امیر تیر و ازین پستال و خلقت کرد و بود و او خوش
 امیر شلای بن امیر تیر و تمام درین سال بخاک خود را کرده بود
 و پست و پست و پنج سال رسید و درین وقت بخد مت
 تعلقه خال رفت و چون آثار رشتند و دولت از چین اوطا سر بود
 او را در دیوان خلقت میرزاخان اعزاز و اکرام کردند و امانت و کثرت
 کس و توابع که تعلق با تمام امید داشت بعد و تفویض کردند و تبهایی
 نشود نمای امیر تیر و ازین وقت بعد ازین چون لشکر تعلقه خال
 بخد متراحت کردند و امیر حسین با امیر شلای که برادر زن امیر تیر بود
 و پسر امیر تیر و خلعت و حکومت ماوراءالنهر رسید امیر تیر و یکم نویسی
 در زمان او تری کرد و و سیر بزرگ شد و امیر تیر و امیر حسین در

در دولت و کجاست و تنها با هم می بودند تا آنکه میان او و امیر حسین
 مخالفت شد امیری ماوراءالنهر حاجت امیر تیر و گرفت امیر حسین را در
 در شهر بخد متراحت رسیدند و در روز چهارشنبه و از آن دم رمضان
 پسندادی و پستین و سعاد امیر تیر و پست و امیر تیر و خلعت حاکم
 جمیع ماوراءالنهر شد و او شاه نشانی کشت و پست و خلعتش را از بخانی
 نصب فرمود و بعد ازین پست و دولت و اقبال او در تریا بود و
 بر دیار که تیر و پست و مسخر کرد و در سر مصاف که با دشمنان کشت
 غالب آمد و سر که با مخالفت کرد و بود و یافت و در هیچ معرکه شکست
 نخورد و تمامه می و شش سال که زمان او بود تمام مملکت ماوراءالنهر
 و ترکستان و خوارزم و فرغانه و سیستان و هندوستان
 و عاقبت و خوارزم و کرمان و ماوراءالنهر و آذربایجان و یارکند و خوارزم
 تغیر فرمود و بعضی از قلاع و حصار و حصون بکشور و پاوشاء آن
 ممالک را برانداخت و حکومت و سلطنت این کشور را بر پسران
 نامدار و سپهر نژادگان حاکمیت قرار و امیری و اولاد او تفویض کرد
 و در روز دوشنبه ششم ذی قعد و پست نمایین و سعاد و اصفهان

پسب خانی که گرسنه و بیستی از لشکریان او را بقتل آوردند
 قتل عام نموده و چنانچه از مقتولات که بشماره ده آمده اند مقدار هزار
 کس بودند و چون در شهر پسران احمدی و یقین و پسران سیو قش
 خان و غات یافت پسرش سلطان محمود خان را بجای او نصب نمود
 و چون قش خان باز نشاء و پشت بچاق که از ترپشت یا مشکان و بود
 و تقویت و اعانت او پس بقتل آنجا می رسید و بود کفران
 لغت نمود چنانچه او را لغت و در نزد امیر شور و در نوبت بقصد او لشکر
 محبت بچاق کشید که طول او هزار و پنجاه سخت و غرض آن شد
 و نسیبک و در هر دو نوبت با قش خان جنگ کرد و مغر شد
 و چند نوبت که بچاقستان رفت و با کفار آنجا غلبه کرد و جزیره را لیکن
 تعیین نمود و در اسیر بسیار دست لشکرها و در نوبت اخراج
 در سپه اش و ثمانه نفرش کم کرد و در حد و مطلب امرای شام را
 تعاضد کردند و مغلوب و مغرور شدند و سردار ایشان به دست
 املا و تعقیب کشیده و شهر حبش شد امیر شور از آنجا لشکر به شکر کشید
 و در آنجا امرای شام را که متعبد ساخته بود بقتل رسانیدند و پادشاه

مصر سلطان شمس صفا داد و بر و غالب آمد سلطان مستخ
 بجانب مصر که بحیث و امیر شور به مشق در آمد و اکثر ولایات شام بجای
 رفت و آنقدر خستیدت دست لشکرها و افتاد که از دست سلطان خارج
 آمدند و در همین سال که فتح شام کرد و بود در بغداد و بسبب مخالفتی که
 از مردم آنجا بطور آه و بود قتل عام فرمود و قتل و در تراباغ
 گرفت و در سال دیگر مغرور و کرد و در نوبت نوزدهم نوبت
 پسند این و ثمانی و در حد و اکثوری با امیرم بایزید پادشاه دوم
 جنگ عظیم کرد و غالب آمد و امیرم بایزید کشته شد و لشکریهای
 بر تمام بلاد و در دست می شدند و امیر شور و پسر کمال را در دم کشت
 نمود و پادشاه مصر را بسیار با هم او پسر که کرد و بخدمت او فرستاد
 و در همین شیرین را و حاکم تشریف آفرید که بکمال خطاب تمام او خوانند
 و در آن اوقات سلطان محمود خان و امیرم بایزید در اردوی امیر شور
 و غات کرده و بعد از آن در اسیر شهر سپه شمس و ثمانی را با قدر بچاق
 مساعدت کرد و در ترپ کمال و نیم و را و در بچاق و عراق و قوت
 فرمود و سیاه طین طرف از کلمان و رشت و دیگر محال بخدمت شمس

و بعضی پیشتر دست نهادند و اطاعت کردند بعد ازین در تاسع
ذی قعدة پست است و ثمانماه بغیر و زکوه رفت و دیگر در فرسخ
قلعه بغیر و زکوه کرد و از مینس و زکوه بطلب اسکندر شیخی که در آن
ولایت یافعی شده بود و با شکریه بسیار بولایت و پیشبایستی چار
در آمد و در قلعه میر حسین از تاجیکان تیر و دل منور بود
اسکندر شیخی ابراهیم داشت و آنرا بخاک و لایق بخت لاریج و بغیر و زکوه
معاودت کرد و به جانب خراسان مراجعت فرمود و در غره محرم
بسیار سیع و ثمانماه از پیشاب و متوجه ماه بگذشت و در غر خراسان
کل از حد و در سپهر قوی بزرگ که مثل آن نشان نداد مانده
فرمود و نپس در ایاک که شریک کرده اند اینجا بفرم تسخیر مانده
خطای با تار قاراب رفت و در پستان در شب چهار شبه مخدوم
شهبان پسر سیع و ثمانماه وفات یافت و در تاریخ او کشته شد **ربیع**
سلطان تورانکه سپه او شاه بود **۱** و در قعدة می شش آمد و بود
در مقصد و مقادیر یکی که در خوج **۲** در شصت و هفت کرد و عالم برد و
سلطان تیورانکه پیش از آن که **ربیع** از خون عدو روی زمین گلگون کرد

در شصت و شهبان می غلبه یافت فی الحال رضوان سر و پا بر و کرد
نفس او را از آنرا سپهر شد مثل کرد و در کشته شد و فن خود
ساخت بود و فن موند و امیر تیور چهار سپه داشت **امیر بهاکین**
و او را بولایت در غره و در پست و سپه بولایت و در غره
وفات یافت و آنرا و سپه نامه اول محمد سلطان که امیر تیور او را
ولی عهد ساخت بود و بعد از فتح روم در مخدوم شهبان پسر حسن و
ثمانماه در سوری حصار روم وفات یافت **دوم** پسر محمد بعد از
برادرش بولایت عهد پرید و متوجه شد و امیر تیور در مرض
الموت امرایی که در خدمتش بودند در آنوقت با طاعت و سلطنت
او وصیت کرد و او را که غنی و مند بود و تا چهار و هم رمضان پست
تبع و ثمانماه بر دست پیر علی که از امیر او بود کشته شد و سیم
مناذیرین **مورخ** که حکومت فارس داشت هم در زمان پسر هم در
پنج اول پست و سیم و سپه نامه و پیرای قلعه خما تو تیر می بوی سپه
و بد و در کشته شد بعد از آن امیر تیور حای و پسرش را پسر محمد بن
عمر شیخ سیم جلای الدین **امیر شاه** سلطنت تحت پادشاهان

خواجه آید چارم میرزا **میرزا سپید قوش** ایالت ملک خود و جدا و جدا
 بود و مقوض بود و او نیز در زمان پدرش در شازده هم محرم پندشان
 و ابریس و ثمانا و فاطم یافت پنجم **میرزا محمد چنگ** و او نیز در زمان
 پدرش در شهر سپیدگان و ابریس و ثمانا و در گذشت **میرزا احمد خان**
 این میرزا و این امیر و غیره بچندین کوه و دره و دره و دره و دره و دره
 بود چون امیر و غیره و فاطم یافت پنجم **میرزا احمد خان** ایالت
 روز چهارشنبه شازده هم رضای سپید و ثمانا و در سپید و در
 نیش و تمام ماوراءالنهر و ترکستان و سیستان و در آرد و میرزا شایخ
 تیر سلطنت آن و یار و در سپید و شازده چون چهار پال در پادشاه
 ماوراءالنهر و ایالتی بحدش رسید در وقت ملاقات بکلم شمع
 جهان پسر او را برداشته و نزد میرزا شایخ بجزاسان در پست و
 و منزلی که از آنست که شازده و میرزا خلیل سلطان از حبس خلاص
 یافت بعضی از حصون تحسین شد درین اثنا میرزا شایخ باور و اقرار
 و میرزا خلیل سلطان بعد از حمد و چنان خدمت میرزا شایخ سپید
 و احترام یافت میرزا شایخ او را بطرف عراق و آذربایجان که در آن

میرزا شایخ و میرزا سپید و میرزا شایخ بود و در پست و ماوراءالنهر
 را به پسر خود میرزا علی یک و او و این صورت در شهر سپید
 اشقی عشر و ثمانا و بود و چون میرزا خلیل سلطان عراق آمد بعد از
 مدتی در شب چهارشنبه شازده هم رجب سپید این عشر و ثمانا و فاطم
 یافت و ملاقاتش در پنجشنبه رابع عشرین پنج الاول سپید ست و ثمانا
 و سپیدان بود و در شهر مدینه **میرزا علی یک** بن میرزا شایخ
 پادشاه فاضل عالم عالی مقام بود و در اقامت ریاضی مهارت
 تمام داشت و در سپید ثلاث عشرین و ثمانا و فاطم مولانا
 صلاح الدین موسی قاضی شازده و موسی و مولانا علاء الدین علی قوشچی
 که شایخ کعبه و دست و بر زبان غنایت او را فرزند خطیب میفرمود
 و مولانا غیاث الدین حبشه و مولانا معین الدین که ایش را از
 کاشان سپید و شازده و بود در شمال سپید و فاضل مشرقی رکعت است
 و پنج جید فانی که درین ایام در آستانه خراج تقاضا میبردند
 از مصنفات او است که از فضل **میرزا علی یک** چون الفی بکلی مسلم مندرجه
 یافت و او را در زمان **میرزا علی یک** **میرزا شایخ** در سپید اشقی

مشهور و ثامن پهلخت مادر القدر و ترکستان بدو در این
 داشته اند تا انراض بام حیات پدرش حکم آن دیار بود و چون
 در محرم سنه احدی و چهل و نه و ثمانه خبر فوت پدرش بدو رسید
 بفرمود تحسین خراسان بعلی آمد و در آنجا نشست که برادرزاده اش
 میرزا علاءالدوله بن بایسنقر و همسر او بخت پهلخت نشست و پدرش
 میرزا احمد اللطیف را که فرقه و بنو پس ماندند بنام میرزا علاءالدوله
 از راه صلح و راه واری بفرستاد و میرزا احمد اللطیف را طلب
 کرد علاءالدوله میرزا احمد اللطیف را نزد پدرش فرستاد و میان
 ایشان صلح شد و میرزا ابوالفتح بمرشد مراجعت نمود و بعد از
 یکسال در شهر سپه نشین و ثمانه میرزا ابوالفتح بایسنقر
 میرزا احمد اللطیف و میرزا عبدالعزیز خراسان آمد و در حدود
 مرغاب با میرزا علاءالدوله جنگ کرد و او را بکشت میرزا علاءالدوله
 بگریخت و پسترا با دو برادرش میرزا بابر و فوت و میرزا ابوالفتح
 بفراده آمد و بر جای پدرش بخت پهلخت نشست و چون شنید که
 میرزا بابر و میرزا علاءالدوله با هم متفق اند و قصد آن دارند که سرزمین را بطلب

پناه و پسرش میرزا احمد اللطیف تا به بیظام نداشت کرد و درین حالت
 میرزا علاءالدوله و میرزا بابر درین اندیشه بودند که از پسترا با دو برادرش
 نزد برادرشان میرزا سلطان محمد بن ابوالفتح بک بن سپه از بلخ بفرستند
 معاونت کرد و به راه رفت و چون در غمت او در راه مرآت شد
 بود و مردم پسر وی حصار شهر بدان منتهی گشته بود که یار علی ترکمان
 ولد میرزا اسپهبد بن قراویوسف را در غمت نگه می داشت و کرده اند
 محلات پسر وی شهر را به امر انتمت کرده اند که در غارت کردند
 و این نوع پستی را به راه رمضان سپه نشین و ثمانه و در قلب
 درمستان که مردم از شدت سرما بگریختند و در راه مرآت
 خان سپه دن بلی توانست کرده اند شد بعد ازین میرزا ابوالفتح بک
 از مرآت بجانب مادر القدر رفت و غمت او میرزا بابر از پسترا با دو
 برادر آمد و بخت نشست و میرزا احمد اللطیف بعلی آمد و با پدر بایستی
 شد و در حدود سپه نشین جنگ کرد و غالب آمد و پدر بک گرفت
 و برت میا پس نای داد تا بقصاص پدر خود بکشت و قبل از قتل پدر
 برادر خود میرزا احمد اللطیف را نیز قتل کرده بود و در تاریخ او گفته اند

شاه مغفور را به یک عیال از **شاه** آنکه خود را بسوی کعبه مقصود پادشاه
راست در عاشر ماه رمضان شریف

خلق را تمام ادب و سپهرانش میباشند
اگر ای دل ز تو تاریخ و فاقش پرسینه

کوی ای چشمان و در این یک خانه
و این بیت نیز در تاریخ و فاقش پرسینه **میت**

چو عباس کشتش بخت خفا **میت** و سال تاریخ عباس کشت
ولاوت از و در کیشینه نو و هم حمید الاول پسندت و یقین

و سپه بانه در حلقه سلطانیتش بود و در سلطنت او در سپهر شد
جمل و یک پال **میرزا علاء الدوله** ابن میرزا اباسین بن میرزا شاهرخ
در دولت است بر اوقا آمد و او را قائم مقام خود ساخت و در شهر مراد

بکد است چون خبر وفات میرزا شاهرخ بدو رسید بر تخت سلطنت
نشست و بر تخت بر این جد و که در قلاع حساسان بود دست پست

شکر پیادان جمع شد در آن وقت میرزا عبداللطیف پسر میرزا
الغ یک بعد از فوت میرزا شاهرخ در اردوی پادشاه حاکم شد

و که مرگش و یکم حرم محترم میرزا شاهرخ را که جد میرزا علاء الدوله
بود که مرگش و شش میرزا شاهرخ را با اهل اردو سپهر شدی بود و چون
بعد و میباشند و رسید جمعی از امرای میرزا علاء الدوله در صبح شنبه
یست و هم صفر پسندادی و چندی و ثمان ماه او را در آنجا بکشتند
و نزد میرزا علاء الدوله بود که مرگش و یکم راندا ص و او نزد میرزا
علاء الدوله میرزا عبداللطیف را آورد و در شش میرزا الغ یک و پسند
و با در صبح کرد و در پنج و شش هزار میرزا الغ یک یک کشت
و میرزا الغ یک بوی این مصلحت بنا و را از مراد حاکم بود
چنانچه کشت مرا شاهی این و قانع برادر میرزا علاء الدوله میرزا
بابا را سپهر آباد و در خروج کرد و در عدد و مشهد متعده سپهر یقین
هم رسیدند و بعد از آنکه به صفوت امر او رسید از صلیب انداختند
و میرزا علاء الدوله طرفت عربی حراسان از جنوشتان و اسنان
و آپست را با و میرزا بابا بر پست داشت و بعلی از که که جدا شدند
بعد از این در پسندانی و چندی و ثمان ماه میرزا الغ یک با شکر و راندا
بخارسان آمد و با و بکشت کرد و او را به بکشت میرزا علاء الدوله و او را بکشت

نوریزا و شش میرزا با بر رفت و دیگر روی دولت میرزا و میرزا
 سپال یک که که در حیات بود ازین طرف به آن طرف میرفت
 و با برادران میرزا ابابره و سلطان محمد سبزه را مخالفت می نمود و چند
 وقت شش می انگیخت و بعضی اوقات در عراق کار می نمود میرزا
 همان شاه میکرد و بعد از فوت برادران چون میرزا سلطان
 انوشیروان در خراسان جلالت رسید میرزا اعلی الدوله بر پستدار
 شاه و در کتار و ریای قلعه در خانه کباب و تیار در شهر سپید
 بستین و شامگاه وفات یافت نفس در آبراهه برد و در شب جمعه
 چشت و یکم شهر صفر در درگاه کوه شامه یکم و هجده ولادت او
 در شب چشت هجده خرداد و جمعه الاول پسنده عشرین و شامگاه بود و پست
 میرزا سلطان محمد بن بایسنقر بن میرزا شامخ در زمان حیات
 میرزا شامخ در شهر سپید مت دار بعین و شامگاه یکم مت
 واق آمد و بعد از مدتی با جده بزرگوار و حبیبیان نمود و به عراق و فارس
 پستولی شد میرزا شامخ جمعه در کوه آواز خراسان سپردن آمد
 و متوجه فارس شد و تا که گمان رفت میرزا سلطان محمد آقا پسنس

کتابخانه

بکوه پستان کریمت و میرزا شامخ با کشته در می قتلان گرفت
 و احوال بطلب میرزا سلطان محمد و پستدار درین اثنا میرزا شامخ
 وفات یافت میرزا سلطان محمد بر می نمود و در عراق و فارس
 بر پشت سلطنت نشست بعد ازین میل خراسان کرد و پسنده
 با میرزا ابابره محاربات نمود و در اول شهر او را بود و در آخر
 دست میرزا ابابره در موضع خیابان و زجه دو و پسنده در می نمود
 پسنده چشمتین و شامگاه قتل رسید دست سلطنت در عراق
 و فارس با پست قتل شش سال ولادت او در پسنده هجده
 عشرین و شامگاه بود و **میرزا ابابره** بن میرزا بایسنقر بن میرزا شامخ
 چون جدش هری وفات یافت او دو با برادران خارت کرد و به بلخ
 رفت و در پسنده شش و چشمتین و شامگاه که میرزا ابابره یک خراسان که شسته
 با او در شهر رفت میرزا ابابره در سر راه و زمانه و می چشمتین که کوه بر پشت
 سلطنت نشست برادرش میرزا سلطان محمد در کار خراسان با او
 نزاع مت نمود و در عده و جام با میرزا ابابره جنگ کرد و متفر شد
 خراسان گرفت میرزا ابابره بعد از شش پسنده با مفت نفر لعل

عا و کجایت و بعد از بخت وقت از قفسه عا و با چو و آند و انداخته
 با پستیا و رفت و مردم میرزا محمد را از اینجا پس و ن کرد و لشکر
 خراسان میل بجانب میرزا بابر کردند و سپاه پیاپی بروجی شد
 از اشتهر لانا پیرد آمد و میرزا محمد لشکر یکت او در پشت پا در شده
 را از در قریب انکس یا و جنگ کردند و میرزا بابر غالب آمد و بعد از
 انکساف حرب میرزا سلطان محمد با سپاه پیرو و موضع حرب رسید
 و میرزا بابر از و بگریخت و مردم میرزا سلطان محمد متفرق شد و بودند
 و میرزا سلطان محمد تخری شد و زمین انفاخر رسید که میرزا علاء الدوله در
 سواد به پادشاهی نشست و میرزا محمد با چار خراسان گذاشت و بعراق
 رفت و میرزا بابر پسر پادشاهی آمد و بر تخت نشست بعد از مدتی
 میرزا محمد یکبار دیگر به حدود همدان و بایر میرزا بابر جنگ کرد و کشته شد
 بعد از آن میرزا بابر در پادشاهی مستقل گشت و از راه ویز و عراق
 آمد و بشیراز رفت و در اینجا نشیند که میرزا علاء الدوله از خراسان
 بعراق گریخت و میرزا بابر از فارس بخراسان مراجعت کرد و بعد از این
 در عنایت میرزا عراق و فارس و کرمان و سپهر سیح و قهین و ثمانه

از تصرف میرزا بابر پیرد رفت و تصرف میرزا اجا نشاء و بن
 قراویوسف در آمد و دوران وقت پادشاه آذربایجان بود و میرزا بابر
 بواسطه مخالفت سلطان ابرو صبیح که در مالد و التبر سلطنت رسیده
 بود و طمع در خراسان داشت از مذکور کار عراق باز ماند و میرزا بابر
 هفت سال بهشت ثلال پادشاهی خراسان کرد و در عدل و داد
 کوشید و سخاوت با فرط داشت بعد از این در پست و ششم ربیع
 آذر چپند احمدی و پستین و ثمانه در شمد و قهین و عالم آخرت
 اشغال کرد و در تاریخ فاتحه او مولانا شرف الدین عبد القادر فرمود و شعر
 آفتاب ملک بایر خاں نمائند **۱** کی بنیان و نشیند نهانی خوریت
 در ربیع الثانی و فضل ربیع **۲** لاله اسامه زنون ال پرست
 خیزد از کستم جگر با چاک شد **۳** دیده دانا از انکس و این پرست
 این جرات و چه ناریخت گفت **۴** موت سلطان مؤتید بابر پرست
 و یکی بر این باب گفته **رباعیه** ماکاه قصف و قه سپه جانی
 بر خاک کفند تیغ با بر خاسی **۵** در شمد و قه و قهین تیغ و زول
 در سواد سپهرین ربیع الثانی **۶** ولادت میرزا بابر در شمد و قه

این میرزا است اسخ بعد از آنکه پدرش میرزا ابرار در مشهد وفات یافت
و بجای پدر سلطنت نشست و در آن وقت حدود سال چهار ماه
پسرش میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله در سمرقند با او باقی ماند
و در حدود رباط میرزا ملک با میرزا ملک و جنگ کرد و منظر شد
و میرزا ملک و محمود با سمرقند و دیگر در سلطنت نکردن یافت
و در پهنه قلات و پستیس و قلات و قلات کرد و ولادت
او در شب شانزدهم محرم پهنه قلات و پستیس و قلات کرد و ولادت
میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله بن میرزا ابراهیم بن میرزا اسخ
بعد از آنکه میرزا شاه محمود و مغلوب شد و به پستیس او توجیه پستیس کرد
اتفاق میرزا حیات و ابن تریوسف ترکان با لشکر فواد با طمع
خراسان بعد از استراحت آمد و بود و میرزا ابراهیم این حال بنخبر
مکانه درین راه با لشکر میرزا جهانش و دو بار شد و جنگ در پست
در یک خط لشکر ترکان سپاه میرزا ابراهیم را ندید و برگرود و پست
پانصد نفر از میرزا دای خجانی درین جنگ کشته شد و پست
در روز پهنه قلات و پنجم محرم پهنه قلات و پستیس و قلات

میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود که با سمرقند و کریم بود و پست
این واقعه در یک بطرف یافت و نه و دیگر سپاه دولت ایشان ششم
شد و میرزا ابراهیم بعد از این حرکتی اندر نوبت میگرد و تا در سمرقند
شوال پهنه قلات و پستیس و قلات و قلات کرد و ولادت
و در هر پست که در سمرقند و قلات کرد و ولادت و کشته شد **میرزا اسخ**
تاریخ شود شب پیم از شبان **میرزا سلطان ابو سعید** بن میرزا سلطان
ابو محمد بن میرزا میرزا بن ابوسعید بن میرزا عبد الله در
در حدود آذربایجان سلطنت نشست و پادشاه عادل مایل صاحب
را می بود و با مشایخ و کوشه نشینان ارادت تمام داشت و علماء
طلبه علوم را عزیز میداشت و از باب سلطنت در خدمت میرزا ملک
بیک کرد و بود و میان او و میرزا یار منازعت دست داد و میرزا یار
لشکر میرزا آورد و در سلطان ابو سعید را در حصار گرفت و در پست
بصلح در مراجعت بنظر اسپان آمد و سلطان ابو سعید در مالد و آذربایجان
بجست و حال تمام یافت و چون بعد از میرزا یار و در خراسان
بجست و حال تمام یافت و چون بعد از میرزا یار و در خراسان
بجست و حال تمام یافت و چون بعد از میرزا یار و در خراسان

بودند و میرزا جهان شاه بخراسان آمد و ایشانرا مستخبرتی ساختند و
 و انکه بپایار متوجه شده میرزا سلطان ابوسعید بنده بفرموده
 خراسان از جانب اموی حیدر بنو بود و قبل از وصول لشکر بکابل
 بمراة آمد و کوه مرشد بیکم را در نیم رمضان پند احمدی و پستی
 و ثغایر بقتل آورد و در میان حیدر بنو و حیدر بنو جهان شاه
 در مرآت نفی منبر بود و پیکار افتاد از هر طرف میرزا سلطان
 ابوسعید جمع کشید میرزا سلطان ابوسعید و انکه بپایار و سپاه
 پیشکش جنگ میرزا جهان شاه کرد و مردم در میان سخنان
 از صلح گفتند طریق بصلح راضی شد و میرزا جهان شاه به عراق
 معادلت کرد و خراسان بر میرزا ابوسعید سلطان قرار گرفت
 بعد ازین در او اسطیجید الاول پند ثلاث و پستی و ثغایر سلطان
 پیسجون میرزا احمد بن میرزا باغیست این میرزا احمد شیخ ابن ابی
 باعاق میرزا علاء الدوله و پسرش میرزا ابراهیم در حد و پسرش
 با سلطان ابوسعید جنگ سخت کرد و میرزا پیسجون بن جنگ
 کشته شد و میرزا علاء الدوله و پسرش میرزا ابراهیم کشته شدند و

دیوانه از غوغا در آن وقت گفت **شعر** علاء الدوله میرزا کریم و جنگ
 کرد و پشپاش مریدون بود **یا** بمرکز گریز و بنا شد و جب
 از آن پشپاش مریدون بود **یا** بعد از آن سلطان ابوسعید میرزا
 قوت تمام یافت و بدیشان دھار شاه مان و غوغا و کابل و پستی
 و حوزم بنده در تصرف آورد و در پند آخی و پستی و ثغایر
 که میرزا جهان شاه در میان بیکم و پشپاش مریدون علی بیک این
 قهر عثمان حاکم آن دیار رفت و بکشتن آمد و ملک و لشکر
 پریشان شد از عراق و فارس و کرمان و آذربایجان بطلب سلطان
 ابوسعید و رسیدند و او آنسال در مرآت قتل کرد و پشپاش مریدون
 این خبر بدو رسید امر او داد و حکم از آن پشپاش مریدان و پشپاش
 بدان ملک و پسرش و سلطان احمد را در مادر الله که اشتیاق
 در او حسرت موت موافق آخر عثمان پند مذکور و پستی که در هیچ
 عصب بود و از دست قتل پشپاش مریدان آمد و متوجه آذربایجان شد
 از وصول او امر ای که از پشپاش مریدان و پشپاش مریدان
 سلطان ابوسعید از عراق عبور نمود و چون پشپاش مریدان پشپاش

پسر میرزا اجاشا بخداست او پوست و از جانب چین یک کرش
 اطمینان باردی دادند و التماس صلح میکرد و سلطان ابوسعید
 از غایت عفو و قول نمیکرد و سلطان ابوسعید از راه اردبیل
 بمطابق رفت در آن وقت حسن یک در تبریز بود چون از صلح نامیده
 شد با سلطان ابوسعید مخالفت نمود و با همایون پادشاهت تادر
 اردوی سلطان ابوسعید قطعید و بعد از آن حسن یک با پسران
 در سپیدند و او را در دکنی که او پسر دکنی است بود و بگزینند و نزد
 حسن یک آوردند و حسن یک او را بعد از سه روز بدست یار کاک
 که پسر زاده که سرش یکم بود و او تا بمقتضای کور سرش یکم گشت
 و این صورت در پند ثقات و پیچین و ثمانا رومی نموده و در تاریخ
 این واقعه گفته اند **قطعه** قضاوتش که سلطان ابوسعید گشت
 زکرم ان که زیر پستماره و پست **بشردان** بنده و مانده بلباب
 بتسلیم که در آنجا مقام و نه است **گذشته** بود زمانه رجب و شش روز
 قدر نوشت که پیشتر ملک کوتهت **تخصیصیت** نجیب که شکر او را
 او در چین و تاریخ شیر و ان شست **و علمای** العلما سر و انجال الدین محمد

دوانی در تاریخ او گفت **شعر** سلطان ابوسعید که در قزوین
 چشم سپید چو این چو اندر **الحق** بگوید که شش گشت بود
 تاریخ سال قتل سلطان ابوسعید **موت** سلطنت او چاه سال
 لغش او را امیر شاه محمود و آتش خست حسن یک با و الهی نقل کرد
میرزا سلطان محمد بر سلطان ابوسعید بعد از پدر قریب پست و مفت
 سال در و الهی پادشاه بود و در عروقه دنی القدره سپندت و تعیین
 و ثمانا پسر دکنی و ثقات یافت برادرش **میرزا سلطان محمد** که ارشد
 اولاد سلطان ابوسعید بود بجای او پادشاه شد و بعد از او ماه در
 محمد سپندت و ثمانا در گذشت و بعد از سلطان محمد پسرانش **میرزا اسپندر**
میرزا سلطان محمد جاز سال در امر سلطنت با یکدیگر منافعت میکردند
 در آن اثنا شش یک خان او یک قصد تخمین را و الهی کرد و بخارا را
 بگرفت بعد از آن پسرش را محاصره نموده و الهی میرزا سلطان محمد
 بخارا خود نوید و **میرزا** سلطان محمد شکیب در غیاب مادرش نجف
 شش یک خان رفت و او را با مادرش بگرفت و خواجه یحیی پسر خواجه
 بعد از آن که غضب سلاطین بشورت ایشان می بود و ثقت او بود بعد

از مدتی اهل پسر شریف میرزا بابر بن عرش شریف را بر سر شد آوردند و یاغی شدند
 دیگر باریش پیک خان پسر شد را محاصره کرد و میرزا بابر گرفت و پسر شد
 پسر شد و بعضی اکابر بقتل آمدند و ماورالنهر بر شمشک خان حاکم شد
پسر زابابر بن عرش بن سلطان ابو سعید چون پادشاهی را در کابل
 رسید در شهر پندار بج و شکار شمشک خان پادشاه اوزبک
 ماورالنهر آمد و به سلطنت او بخت میرزا بابر بعد از چهار سال پسر دن
 رفت بعد از آن از دست امیر تیمور تا غایت که پسر شد ثمان و اربعین
 و شکار است کسی که در ماورالنهر سلطنت کند و است و حالا پادشاه
 ماورالنهر در دست خانان اوزبک است که احوال ایشان باب ششم
 مذکور خواهد شد میرزا بابر بعد از بن سلطنت غنچه و حد و دست داشت
 کرد و در قریب سی و چهار سال در پادشاهی مباد و در پسر متع و پسرین
 و ثمان سال بود و **حمایون میرزا و کامران میرزا** پسران میرزا بابر بن عرش شریف
 سلطان ابو سعید بعد از پسر بجای او پادشاه شدند و معظم شدند
 به تصرف حمایون میرزا آمد و پادشاه عظیم ایشان شد و حالات
 یازده سال است که پادشاهی غنچه و در کابل و بسیاری از بخت

خند و در دست ایشان شد و درین دو سال بر شیرخان اوغالی بکشتی
 برور رسید و بعضی از کاکل شدند از دست ایشان پسر دن رفت
 حمایون میرزا بکریم وجود مشهور است و به طبع طبع مذکور و این مطلع
 بد و مستور است **طالع** بجمعه عشق در نیمه از ایداز
 سر و بد نیم اما او کج و با کج **میرزا کامران** بن میرزا سلطان
 ابن میرزا بابر پسر بن میرزا شمس بن امیر تیمور بعد از میرزا سلطان
 ابو سعید مقتویت امیر کبیر ابو النصر حسن پیک سلطنت خراسان
 نامزد شد و بعضی از امرای خراسان لشکر کشیدند تا قتل سلطان ابو سعید
 در قریب پنج سال که آن شد بد و بد و پسر پسر حسن پیک بسیاری از
 لشکر آق قویونلو همراه کرد و در انجرا سان و پست ماورالنهر آمد
 متول که به قتل از نزل و انجرا سان میرزا سلطان حسین بلا قرا
 از قتل عرش شریف بن امیر تیمور در سلطنت خراسان بکشتی بود و چون
 خبر نزل یافت کار محمد با پسر ماورالنهر و در سر راه بد و پسر بکشتی جمع کرد
 و بیک کار محمد بکشد و پسر ماورالنهر و در نواحی بد شکان میان
 ایشان در شهر پندار بج و پسرین و ثمان سال است که پادشاهی

ششم کشت حسن پیک و یکبار بار او را بکش کرد و باز بخوارسان
 و رستاء درین توبت بعضی از امرای سلطان حسین میرزا آمده و
 کردان شده و کار محمد علی شدند و سلطان حسین میرزا امر او را
 که آتش به کباب مینه و غاریاب رفت و کار محمد علی بکشت مرده تا
 در محرم پس چون حسین و علی و در هر چه از توبت بود و پیش حضرت
 شرف کشت و از قصه و کشت و شمس قوی قاتل ماند و میرزا سلطان حسین
 از بابا الهی آمده و مرغاب با سوار سوار بکشد و غار نو و در هر
 شب چون او و در نصف شب چارشنبه است و ششم صفر سنه که کرد
 او را در باغ زافان گرفت و بکشت و قتل میرزا شمس قاتل او و منقطع
 کشت و در اسپان بر میرزا سلطان حسین قرار گرفت و مولانا
 کمال الدین عبد الواسع در قیام نه امت و کار محمد کشته است
 شد و صفر ششم شد و صفر از سال شهابش و باز
میرزا سلطان حسین بن میرزا منصور بن میرزا باقر بن میرزا عمر شمس ابن
 امیر قیصر پادشاه و دولت و اقبال بود از سلطنت و عمر در ازهر بود
 شد و در غایت علما و تقویت فضلا به تمام می نمود و بلبسه علوم و درین

از ابتدای سلطنت او تا شاهی محمد از غایت او شهابی فرستاد
 و حبه آشیان در شهر مراد در سپه ساجده و عمارت بود و حبه که نظیر آن
 در ایران و قوران نیست و در زمان او و در هزاره های غالب علم
 در شهر مراد جمع آمده بود و در معاش ایشان از انعام پادشاه و امر
 یکم کشت و در اسپان محو بود آن شده بود که مرکز شمس آن بود و در
 شهر مراد باغ جبال که باغ مرادین میگویند از محرمات است
 و در آنجا خانهای پیکار و قصرهای زیبا و بنا کرد و در شمس
 نام دارد در تعریف و توصیف آن عمارات اشعار زیبا و قصاید و غزلیات
 بنظم در آورده اند و چون از عمارت دوست بود و امرای او
 حاصل عمارت کردند و هر یک پیراهنهای خوب و منظرهای مرغوب
 پیاختند و شهاب امیر نظام الدین علم شیر که مقدم امر او مطلع
 پادشاه بود و نسبت با سلطان حسین میرزا است در تبت شد
 موصوف بود و اکابر و افاضل و اعالی و عیان و امرای خراسان
 از پسی و سپه پال با او در مقام اطاعت و ایقاد بود و از تقدیر
 و در اکر پس در باغات و خواش و قلع الحیر و بلاد و صحاری و بلاد

بود ای خراسان با تمام رسپایند که زبان قلم از شرح و بیان او
 عاجز است و بسیاری از علما و فضلا و شرفا الصنفات از نظم
 و شریایم او کرده اند و از فواید چنان او محفوظ و بهر دست که شده
 ولادت امیر علی شیر در پهنه اربع و در بین و ثمانا بود و جد هاشم
 در صبح یکشنبه مانده و جمعه آید خسته است و به همراه بود و در
 تاریخ وفات او که شش آید **محر** **العیون** پس قدر عالی رحمت
 چون کرد و ازین جهان بخت نیست **پال** وفات و بجای او سپید
 و اندوه آب من که رحمت جت **چون** چنان بود که رحمت او
 ولایت بر خاندان و شومکان میرزا سلطان حسین داشت تا برین
 احوال و از خلال احوال سلطان حسین میرزا او که کرد و ولادت
 میرزا سلطان حسین در محرم پهنه اشتری و در بین و ثمانا بود و در شهر
 سمرقند چون پست سال شد پدرش میرزا منصور در شهر پهنه اشتری و
 در بین و ثمانا وفات یافت و پست او از جانب مادر میرزا میر تقی
 میرزا مادر او میرزا و زهرا که دختر سلطان حسین بن امیر محمد بن امیر
 موسی است و سلطان حسین که جد مادری او پست دختر زاده امیر محمد

قزاق امیر تیر که کاکاشنت و میرزا سلطان حسین با هم جد مادری بودند
 ششده وفات یافت و زهرا که در محرم پهنه اربع و در بین و ثمانا
 ثمانا بود و سلطان حسین نیز در بعضی اوقات در خدمت
 میرزا ابابکر بن میرزا ابابکر در خراسان بسر می برد و در پهنه اشتری
 و سپیدین و ثمانا که میرزا ابابکر وفات یافت و خراسان بهم رسید
 مکرر اندک و مرده بود و در مرد و آغاز پسر کشی کرده بود و در حسین یک
 بعد که در آن پال میرزا جهان شاه او را حکومت اسپتر آباد داد
 جنگ کرد و او را بر کشت و اسپتر آباد را بر گرفت و چون سلطنت خراسان
 بر میرزا سلطان ابوسعید قرار گرفت میرزا سلطان حسین در وقت
 او پال رحمت را در غایتی بود و هرگاه فرصتی یافت بمیان
 الکاهی او در می آمد و هرگاه که شکایتی بود دفع او می داشت و به پال انبا
 به معرفت و فراق شده بود و چون خبر فوت میرزا سلطان ابوسعید
 در حدود واپور بدید و رسید بعضی اماران از طریق نیشابور می رسید
 به سواد و سپیدان و او را خبر فوت و از آنجا به راه آمد و در روز جمعه
 عاشورا در رمضان پهنه اشتری و سپیدین و ثمانا بر تخت سلطنت نشست

در ابتدای سلطنتش بایک کار محمد میرزا به تقویت چسپن یک با او در
سلطنت خراسان نمازعت کرده و قتل برپید چنانچه گذشت و همیروز
پس سلطان حسین در سلطنت مستقل شد بعد ازین مرگس در کار
خراسان با او مخالفت نموده معلوم شد و در آخر عهد او پادشاهان
او یک سلطنت باور التیر از نصر بن ابی نصر بن ابی نصر بن
بدر بود و طبع در خراسان داشت پس میرزا سلطان حسین درین
اصدی عشر و تهمانه بقصد دفع ایشان از سر راه پرون رفتند چون چند
مرحله قطع کرد و جیش در برپید و در آخر روز پشته بنده از عوب
امام شاره هم ذی القعدة ایامی عشر و تهمانه در موضع ابی سیله
که از توابع باغی پس است وفات یافت در حوالی پل تاجان که بر آب
مرغاب است آنرا بعد از چهار روز نعش او را بر سر راه آورده و گزینی
که خیمه بر راه و ساخته بود و دفن کردند پس دشت سال و چهار ماه
در تمام خراسان پادشاهی کرده بود و متشاه پال عمره است
و در زمان سلطنت خود قریب پست سال مفلح بود و خدمت بر دشمن
و سوار می داشت همیشه چار کس او را بر پشت روان بر آه می بردند و کوه

منع بود چسپن به بازی توج و خور پس و کبوتر میل تمام داشت و به بازی
که میرفت قضا پادشاه کبوتر همراه می برد و در آخر سر راه او را بهشت رود
در مسکه کما می مردم بختیج می بردند آن پسران او چار ده کس نام
یافته ایم به یحی القوام میرزا مظفر میرزا احوال این سرودند که در خواسته
چنگ میرزا ابوالحسن میرزا قریون حسین میرزا مظفر حسین میرزا
محمد حاتم میرزا که در جنگ از یک کشته شده اند شاه خوب میرزا
وحید میرزا و ابوالحسن میرزا حسین میرزا و محمد حسین میرزا و ابوالحسن
میرزا و ابوالحسن حسین میرزا و محمد معصوم میرزا و فوج حسین میرزا اینها اکثر
در زمان پدر وفات یافتند **بعید از آن میرزا مظفر میرزا** پسران سلطان
حسین میرزا بعد از پدر بهر سر راه آمدند و بزرگت سلطنت نشینند
یکسال از دولت ایشان نگذشت شیک خان پادشاه او بزرگ
از نادر القهر بخراسان آمد و با ایشان جنگ کرد و ایشان را در محرم
پسند ثلاث عشر و تهمانه هزتم ساخت بدین الزمان میرزا نور افروز
و کیش در حوالی شهر سر راه بود و از آنجا بطرف قندهار افتاد و از آنجا
برگشت به جانب ترشیز معاد دست کرد و در آنجا با امرای او بزرگت جنگ کرد

و تخت یا در بلاق آمد و بفرست پایی پسرش نواب کامیاب
اعلا حضرت اعلایا و شاه جهان داشت ملک پهلیمان ابو المظفر
سلطان شاه اسماعیل بهادر خان انارادند بهانه و قتل المیرات
میرزا مشرق گشت و بموجب حکم جاپوین اورا در شش هزاران
تیر تیران اول اند و مقرر کرد که در میان جبهه جنگ را بکشد و در
مدت شش سال در تیر تیران بود و در سپهر شریف و شجاع که پسیم
پادشاه و درم بهر تیران آمد و در میان خود و مردم و داد و در و در و
بافت و مظفر میرزا با سپه با و کرخت و در آنجا در سپه ثلاث عشر
و شجاع عالم آخرت رحلت نمود **پیر عمر** ابن میرزا میرزا شاه
بن امیر تیمور در نوبت آخر که امیر تیمور در ایران در آمد و در سپه اش و
شاه میرزا **عمر** در داد و در حاکمیت داد و در تیر پهل
بحاکمیت آن دیار شغول بود و چون میرزا تیمور از شهر کام و درم
بگذر با بچان م صحبت فرمود و در قرا باغ قشلاق کرت میرزا عمر را
از سپه شد قرا باغ طلب کرد و حکومت آذربایجان به سپه حد هم
و شام به تفریق کن کرد و حکام خا ریس و عراق را تابع او ساخت که

که در یاسپاق او حاضر شوند و حکومت عراق عرب به برادرش
میرزا ابابکر ارزنه داشت و میرزا امیر شاه را با داد و بعد از
درست آمد و در این مدد پهل و نیم چون خبر فوت امیر تیمور میرزا عمر
رسید سلطنت آن دیار را به سپه خود کرد و میرزا ابابکر را از عراق
عرب به تیر و خود طلب نمود و چون میرزا ابابکر در ادوی میرزا عمر
ترویل کرد و در ابکرت و در قلع سلطانیست بند کرد و بعد از چند روز
کس تعیین کرد و در سلطانیست و تا او را آنجا بقتل آورد و در جوانی
آن شخص بدان خانه که آنجا میرزا ابابکر بود و در آمد میرزا ابابکر پیش
و سپه کنی کرد و آن شخص را با و کپس و یک تیر بقتل رسانید و از سپه
پهل آمد و در شهر آمد و گرفت و این صورت در سپه نمایان
و تا خانه و اشع شد و در وقت میرزا میرزا شاه و بچان گنجش
به میرزا ابابکر از سلطانیست بچان رسانند و در وقت و میرزا عمر سلطانی
آمد و در این میرزا عمر را بکشد و در ادوی بهراق نهاد و چون بشهر
پس به لشکر فوج فوج بدو ملحق میشد و میرزا عمر درین وقت در آذربایجان
بود و میرزا ابابکر از شهر به سلطانیست رفت جمعی که آنجا بودند و تیر بکشد

لشکر سپاه بر وجه شدند آسنگ جنگ میرزا عمر کرد و متوجه آذربایجان
 شده آتش امرای میرزا عمر را زد و کشته شدند و میرزا ابابکر
 آمدند میرزا جعفر را قوت مقابله با میرزا ابابکر نماید بطرف عراق و
 غازی پس نزد میرزا اسپهبد و میرزا ارجمند و میرزا اسپهبد چهره
 میرزا عمر پیش بن امیر تور که از جانب میرزا شمس که حکومت آن
 محاکم تعلق به ایشان میداشت رفت و از پیشانی اسپهبد و نمود و میرزا
 ابابکر را و او چنانکه مذکور به با میرزا زکریا در بخت نشست پس ازین
 میرزا عمر را شای اولاد میرزا عمر شیخ و لشکر ای عراق و فارس بقصد
 میرزا ابابکر بجهت و در سینه بن آمدند و میرزا ابابکر نیز با لشکر آذربایجان
 برابر رفت و در طایفه جریب آمدند و با یکدیگر جنگ سخت کردند و چهار
 هزار سوار و پانزده دین جنگ کشیده شد و میرزا ابابکر غالب آمد و
 میرزا عمر منتهی شد و بجایان رفت میرزا شمس را و او را غارت و
 احترام نمود و اسپهبد را و ما زنده ان بد و ششست فرمود و جوی ایجا
 قوت گرفت با میرزا شمس را غارتی شده و در روز دوشنبه تا سه
 و فی قندهار پشته تسع و ثمانه در حدود و شاد و در و با او جنگ کرد

و سخت یافت و بعد از مرگاب که بخت نجات که بمرشد تبار داشت
 سلطان خلیل بود در چشم تیری داشت و او و کمان آن حدود و او را کرده
 نزد میرزا شمس را آورد و در طلب و جراح جبین کرد و حکم شد بود
 که او را بمراد باند و علاج کشید چون میرزا عمر متوجه باطیه رسید و بخت
 یافت در پست و نیم فی قندهار پشته مذکور و در سر آه و پهلوی امام خضر
 را و فی قندهار پشته **میرزا ابابکر** در این پست و بن امیر تور بعد از بخت
 بهادرش میرزا عمر را و با کمان بخت سلطنت شست مرد متوجه و بخت
 بود و در میان اولاد و اخلا و میرزا شمس را و کس خود و قریب با بن
 قراجه و زکمان که در ان ایام از قندهار بخت بخاراب فرات که بورت
 اصلی ایشان بود آمد و بود و میرزا ابابکر و با او جنگ کرد و بهر دو بار
 متعبد بخت و در نوبت و دوم پورش میرزا امیران شاد و در پست
 اخلا می کشید و این صوب در پست و جادیم دی قندهار پشته عشر
 و ثمانه و فی قندهار پشته و در با کمان از تصرف میرزا ابابکر بیرون
 رفت و مستر او صوبه ان پست می شد و میرزا ابابکر که مان قوت
 و حاکم که مان سلطان ای پس امیران که با او فی قندهار پشته که بیستان

اشنا و از سپیدان باز معاودت بکرمان فرستاد و در جنگ
 حرب و سلطان او پس جنگ کرد و کشته شد و این را قدر از او
 بجای نهادی عشر و ثمانا که دست او را **باب پنجم** در ذکر اوضاع
 ترک قراقرم و مدت سلطنت ایشان شصت و سه سال با اهل ایشان
فصل اول بن مستر احمد که کلا بپشت و در نزد سلطان ایلان
 ایگانی بوده و پسر ارمی الو پس قراقرم و قتل و کشتن و
 یوسف در زمان پسر تیر همیشه با او باقی گری می کرد و در وقتی که
 امیر تور در دم بود به عراق عزیمت می شد و سلطان احمد ایگانی
 از بغا و پس بدول که چون امیر تیر را الله دم کند با بکان آمد عراق حبس
 پسر را و ده و با بکر میرزا او را و او را بدین مستر ایوسف می داد و نسا
 و حکم می نمود که فرزندان و کرم میرزا پستم بن خورشید و غیره نیز
 از حد و حدان تر میسرزا با بکر بلاق حرب روند ایشان میسر
 در زیر حلقه بقرایوسف رسیدند و با او جنگ کردند و بدو در شش ماهی را
 بکشتند قراقرم از ایشان هتدم شد و بهر کجایت با شاهرور
 با سلطان احمد ایگانی بوجوب حکم امیر تیر بکرفت و بند کرد و قراقرم

در آنجا پسر شد پسر باقی نام کرد و سلطان احمد ایگانی آن پسر را
 بفرستادی قبول می نمود بعد از آن چون خبر داشت امیر تیر بهر سر رسید
 قراقرم رفت را از بند هر دو که دند و تربیت نمودند سرای سوار تر کلا
 که با او مصر رفت و بهر دو جمع شدند و او از مصر بای کجایت تا کمار
 آب فزاد صد و شش و جنگ با پستخفاط طریق و امرا و پسر را کرد
 و در هر معرکه غالب آمد و همه را امها و ذکور کاشی پیروید
 غارت کرد و چون بدید بکر رسید خشیان دبی اعلام به و پیوسته
 و در قلعه او نیک در تصرف آورد و در خود جمیع الادب پستخ و ثمانا
 و روحانی فخران با امیرزا با بکر بن میسرزا میرزا شاه مصفا و او را
 بکشت و بهر تیرزا آمد و در پست و چهارم دی تقد و پست عشر و ثمانا
 میسرزا با بکر در حد و تبریز باز پشته ایوسف می را کرد و مغلوب شد
 و پدر پس میرزا امیرزا به ترویس جنگ بقتل رسید و قراقرم میسر
 ایتیمای تمام یافت و پیروز و پسر باقی را احاکم کرد و ثمانا
 ایگانی در تبریز کشت کرد و او را بکرفت و بهر سر خود و ثمانا
 و بکر با بکر پسر قراقرم رفت و قلعه ارمی را دست می صر کرد

و قاصت تراشمان با او در مقام مثل شده ایم پس صلوات کند و
و قراوت بازگشت و در پسته عشرین و ثمانه با امیر شیخ ابراهیم
شیردانی و کپتیل ملک کریم خان مصفا کرد و امیر شیخ ابراهیم را
با او در امر گرفت و کپتیل و باقی اوقام بگشت و شیخ ابراهیم را
بفرستاد و در خون بهار بست و از آن کرد و با امیر شیردان بر سر پا داشت
و در پستاد و شیخ ابراهیم بید ازین پنج پانی و یک در شیردان داشت
بود و در پسته عشرین و ثمانه بخوار و دست و پوت و پیرش امیر
خلیل بجای ازین بگشت و دست و پوت سال در پا داشت و ثمانه
و در پسته ثمان و پستین و ثمانه و فانت یافت قراوت و در پسته
ست عشر و ثمانه متوجه عراق شد و بجهت غارت از عهدان بازگشت
و سلطانی و قزاق و طارم و سپاه و غیر بگرفت و در پسته
اشمی و عشرین و ثمانه بجلب و غنای رفت و در پسته ثلاث و عشرین
و ثمانه امیرزاد شایخ از خزانان متوجه او شد و قراوت یافت و نیز
که استقبال نمود و در او جان در و در پسته ششم و بیست و نه کرد
و هر که طبعی نماند و کاپس کنین و چهارده و هشت و فرزند آن کلام

در انجال حاضر بودند و شکر متفرق کشید و خزانہ غارت کردند
و چکبک از فرصت نشد که او دفن کند او را در همان جنبه کاه کمره
بود بر بالای کت کشید آتشید و احاد الناس و ترانکه حرکانه را غارت
کردند و جامه امانت او و پیرون کشیدند و نفع خلعت طلا که در کوش
داشت کوشش بریدند و او را از کت بر منبر روی زمین انداختند
و و شبانه روز بدین حال املت او بود و بعد ازین بخت چنان او را
بطرف ارجسج دزد و در مرقد آلود اجداد او دفن کردند و مدت
سلطنت او چارده سال و کسری قریب سی و شش سال و شصت و شش
اول هر بدایق خان که قریب سی و شش سال و سی و شش سال و سی و شش
و در نعل حیات پدر گذشت بعد از ان قریب سی و شش سال و سی و شش
که دیگر امیر سپهگزین و میرزا جانش که احوال ایشان مذکور خواهد شد
دیگر امیر شاه محمدت پست و سی و شش سال و سی و شش سال و سی و شش
عرب بود و در سی و شش سال و سی و شش سال و سی و شش سال و سی و شش
بنانی قتل رسید دیگر امیر سپهسال بر که خود بمرد و دیگر امیر امیر
بر است برادرش که قتل رسید دیگر امیر سپهسال بر که خود بمرد و دیگر امیر امیر

و نهایت متور و دیس و شجاع بود و در طاعت است و قوی و بی شکی است
او کسی نبود و اما در شش در شمل بود و بعد از پدرش که در قریه بود و جمع
شدند و او در روز دوشنبه پست و مشرب و بخت سه اربع و عشرین
و ثمانه در حدود و لشکر و موضعی که او را پیشی خواستند بامیرزاد شایخ
مصافحه و در روز در آتش جلال و تقال و پناه ایشان بهشت حال
داشت در شب پیاپی از طرین پس عید شد و بعد از آن با سر و شش
و آویزش میرفتند و در و پشم نیز از آنکه نمیشد و بعد از وقت
که بخت نمودن میرزاد شایخ بعد از شمع بخراسان میرزاد میرزا میرزا
به تبریز آمد و بر تخت نشست و بر آذربایجان پیشوای شد و در سه پنج
و عشرین و ثمانه حسن الدین شیر ملک کردستان در ار و کل گشت
و در پسته شان عشرین و ثمانه امیر شمس الدین ملک اقطاع را
بقتل رسانید و در سینه ثلثین و ثمانه سلطان احمد کرد را بقتل آورد
و در پسته احدی و ثلثین و ثمانه بشیر و ان وقت و در شامی خرابی
پس از کرد و در پسته شامی و ثلثین و ثمانه سلطان میرزا میرزا
مردم میرزاد شایخ پسر وی کرد و در همین سال میرزا شایخ

نوبت دوم به بعضی قطع و قطع او با وزیر بایجان آمد و در روز شنبه ختم
و فی جمعه مذکور و در ظاهر پلاس با امیر اسپندر و امیر جهان و حکایت
کرد و پس از پسرین در روز تقال و حیدر بود و امیر اسپندر دست
بر روی نمود و کردیکه مشکل آن در آینه خیال تصور نخواهد بود و در احسن
چون ملاتش ثمانه بجای رفت و در وقت و در راه قراقرم ماند و
بگشت چون میرزاد شایخ بخراپان رفت در پسته اربع و ثلثین
و ثمانه با امیر اسپندر با وزیر بایجان آمد و در سینه او و دیکی از
مردم خراپان گشت **پست** اسپندر لشکر ماران و جت
شاه ملک گرفت و کوه گیت **پست** امیر اسپندر در خود امیر اسپندر
را که از جانب میرزا شایخ بایالت آذربایجان مضروب شده بود
بقتل آورد و در پسته سبع و ثلثین و ثمانه میرزا شایخ با رجبت
دفع او از عراق باز بخراپان متوجه شد چون بری رسید میرزا
جهان شاه برادر امیر اسپندر در مصطفی مادی حجت بخدمت میرزا
شایخ پوست و بنایت و اعزاز و تکریم گشت و چهلین امیرزاده
شاه علی و ده امیر شاه محمد و یوسف و امیر بایزید و امیر بایزید و امیر بایزید

امرای ترکمان بود و میرزا شیخ فتح شده اند و میرزا پندار بن فوت فوت
تعاقد داشت فرا کرد و او را با کجا نراند شد میرزا شیخ با وزیر با کجا نراند
و سلطانان ملک را با پسر خود و هم و شام میرزا جهان شاه داد و دولت
مساوی بهر حال معاوضه انداخته است چون میرزا شیخ در اوایل پندار بهر
و ثمانه بهر اسپان معاوضت کرد که میرزا پندار آید و هم معاوضت کرده
در صوفیان تبریز با میرزا جهان شاه جنگ کرد و شکست یافت و بهر
کویت و محصور شد و در آنجا روز یکشنبه است و پنجم شوال است
و در این و ثمانه بهر دولت سپرد و ثمانه بهر کجا نراند و در نظر
داشت قبل از دست سلطان شانزده سال **میرزا جهان شاه** بن و ثمانه
بن و ثمانه در شهر پندار و ثمانه بهر کجا نراند میرزا شیخ
او را با کجا نراند بهر و ثمانه بهر دولت و کجا نراند
پذیرفت و برادرش امیر اسکندر با و جنگ کرده و شتر خورده و در قلعه
الفتح بدست بهر شکسته شد میرزا جهان شاه بهر و ثمانه
بهر و ثمانه بهر میرزا جهان شاه و صاف شده و در پندار و ثمانه
و ثمانه بهر و ثمانه بهر و ثمانه بهر و ثمانه بهر و ثمانه بهر

و پستین شاهان به عراق مراجعت نمود و چنانچه اگر شکر مجبور پس ساخت
 و پسر دیگر شش چوبه ابرو را که ملک فارس بود و او پستین
 معاش میگردد در پستین و پستین و شاهان از انجانش احتیاج
 کرد و بعد از آن پستین و چون سپاه عشق می نمود و حقوقی عایدت
 نمیکرد و میرزا جهان شاه در پستین و پستین و شاهان متوجه بغداد شد
 و پسر عراق را محاصره کرد و مدت یک سال در بغداد و عراق و عراق و عراق
 شش از صلیب گفتند و سر عراق در بغداد و یک سال و یک سال و یک سال و یک سال
 بمشورت میرزا جهان شاه در صلیب یکشنبه و یکشنبه و یکشنبه و یکشنبه
 و شاهان بر پسر او رفت و او غافل شست و یکشنبه و یکشنبه و یکشنبه و یکشنبه
 و میرزا جهان شاه به پسر او و شوکت و عظمت بر پسر او اعلام پدید بود
 جمعی که پسر او را در امر کریمه شیران در خیال نمی آمد و تمامی ممالک عراق
 عرب و عجم و فارس و کرمان و سواحل دریای عمان و او را با یکبار پستین
 روم و شام و زیر کین او در آمد و بعد از این دولت او روی در انجانش
 نهاد و در پستین و پستین و شاهان مدافع قصد چسبید که حاکم دیار دیگر
 بود و در انجانش و کاری از پیش نبرد و در پستین و در پستین و در پستین و در پستین

فیدرگاه

نماید در کجی دادن چشمان هر چه نه اشت از دو و شکر را در اول روز
 از پیش و ان پسر و خود را آخر روز بر پستین استراحت میخفت بعد
 از آن از صلیب لشکر میردت حسن یک و صفت غنیت داشته در وقتی که
 لشکر داد و می میرزا جهان شاه از پیش رفت بود و او در وقت با پسر او
 سوار کل کجیت بر پسر او شد و آمد و میرزا جهان شاه در وقت
 که بر کشته شد و پسر انش محمدی میرزا و ابو یوسف میرزا که کشته شده
 محمدی میرزا را اقبال آوردند و ابو یوسف میرزا را اقبال کشیدند و ابو
 و صفت در روز دوم پنج اثنای پستین و پستین و پستین و پستین و شاهان
 واقع شده و مدت سلطت میرزا جهان شاه و پستی و در سال مدت عرش
 پستین و پستین و پستین و پستین و پستین و پستین و پستین و پستین و پستین
 و در مظفر و بدون ساخت و میرزا جهان شاه و مرزبانان مستعد و غنی بود
 و سره داران را باندک بانه یکشت و شش را حوارید داشت و فنیق
 و غور اقامه می نمود **چسبید** بن جهان شاه بن محمدی و پستین
 قلعه را که به مجبور پس بود و سر او آمد و تحت را گرفت و قلع و خزان
 بدست آورد و دوازده می یکصد و چاه هزار تومان بخش کرد و در قریب

دولت خراسان بر جوسع شدند و قریب پست و پنج پال در
قلعه مجوس پس بود و باغ او خلل یافته نذر پری گذاشت که و چند
بی وجود را تر پست میکرد و جوسیع نام نهاد و امرای بزرگ در خود
ذلیل گردانید و انسانی این چنین یک حاکم آذربایجان شد چنان علی
باستقبال شد و در جوانی مرزا میرزا از و شکست خورد و او را ستم شد
سلطان آبرو سید میرزا از خردگان اسان به سلطان سپید بود و او را
چون سلطان آبرو سید میرزا قتل به عراق رفت باز جمعی کثیر از او
داشتند و جمع شدند و در مدائن با سپاه مظفر که مقدم ایشان
اعز لو یک بن محمد بن حسن یکتود مصاف که و در کار شد و در
ماه شوال پس نه طاقت سپیدین و غمانه خود را گرفت و دولت خود را
بآذربایجان سپید **فصل دوم** در ذکر آق قویونلو و ایشان را بایند نیست
گویند که در دست سلطنت ایشان پل دو و پال اول ایشان امیر کهر
ابو النصر **حسن یک** ابن علی یک با بر عثمان یک بر قلع یک
حاجی یک است پادشاه و امانا و قاهر و صاحب شوکت و رحمت
پرورد بود و سپید و سپاهیت ماه کلام داشت تا حاجت عمل در پستیانی

مال و متوق دیوانی قماربانت خود بود و نور تقصایا و مصافات میر سپید
و حکم بیخ را پستی میکرد و شرح سرفیت در زمان او او عظیم گرفت
و قنات اسلام اعتبار تمام یافتند با علما و فضلا شیت و از
تفسیر و حدیث و لغت سخن میکرد و در مجلس عالی او میگذاشت
و سادات و شیخ را از عظیم و کمترین می نمود و همه را سپید و عال داد
و مساجد و مدارس و رباطات ساخت و پدران او در دیار بکر
حاکم بود و او را قلع و محال تحت داشتند و همیشه با و در میان
یتور طریق بود وقت سلوک میداشتند و بعد او قرا عثمان در سفر و دم
با امیر سید و همراه بود و خلافت قرا یوسف و پسرش امیر سکندر
و میرزا جهانش که همیشه از ایشان قرا لشبانی سر می شد بعد از قتل
میرزا جهانش حسن یک با و در با پکان آمد و حسن علی پسر میرزا جهانش
از و فرار کرد و بخدمت سلطان آبرو سید رفت و اختتام یافت و از
پکان در منصب آبرو سلطان آبرو سید از عراق توبه آورد و با پکان شد
پس بفرار میانه تول مسعود و لشکر حبشی بفرستاد حسن یک
در تبریز نشسته معاضد و سودا میکرد و در چکس مانع ایشان شد

و حسن یک کمر را از پیشی بار دوی سلطان ابوسعید و پستاه و حق
 خدمت قدیم آبا و اجداد باز نمود و عصیان شراب و مصروف و اولاد
 احاد و شج و داد و الهام پس صلح کرد بدین نوع که آواز با بجان بیک
 که پادشاه مرحوم شایخ میرزا میرزا جهان شاه شفقت فرمود
 بود بیکدیگر و بیکدیگر دشمنان ایشان را برانداختند و بدو که از بند سلطان
 ابوسعید در مقام غنم در دهکده کتبول کز دو بعراق رفت حسن یک
 حریف دیگر سلطان ابوسعید در مقام تعمیر و صلح اینده کشت و
 در مقام خلافت شد و راهها سپید و ساخت و مردم شیر و آن شیر
 با حسن یک موافقت کردند و دوست و طایف باز کردند که شای
 مضطرب گشتند و قطعی عظیم در اردوی ایشان پیدا گشت و حاجب
 دوازده شب اسپهانی پادشاهی جوخه نزد سلطان ابوسعید ایست
 فرید از خون را که امیر الامرا بود با سرداران لشکر بقبال حسن یک
 فرستاد حسن یک برایشان غالب آمد و امر فرید گرفتار شد و حسن یک
 در حدود اردوی خیمائی نزول نمود و سلطان ابوسعید مترزل گشت
 و کس نزد حسن یک در پستاه و الهام پس صلح کرد و چون حسن یک میخواست

که اردوی ایشان پریشان شده و کارشش از دست رفت و صلح محمول
 نمود و سلطان ابوسعید عزم فرار از اردو بیرون رفت حسن یک
 در اردوی خیمائی نزول کرد و پسرش زینل یک از عقب سلطان
 ابوسعید رفت بدو رسید و او را گرفته نزد حسن یک آورد و بعد از
 پسر و فرزندش کشت و این واقعه در ماه رجب پسند ثانی و بیست
 و ثمانه بود و چون انجا رسید چنانکه گذشت بعد از این حسن یک با امراء لشکر
 خیمائی بطریق وقت علی که در نهایت از اردو خدمت یا کار محمد مذکور شد
 حسن یک در پسندار و پسند و ثمانه بعراق آمد و از عراق شیراز
 رفت و ابو یوسف میرزا پسر جهان شاه میرزا در آن وقت در فارس
 بدست لشکر حسن یک کشته شد حسن یک شیراز را در اول بهار یک
 موصول و از بعد از آن بر پسر خود سلطان خلیل شفت فرمود و او را آخر
 محمد حسن یک حاکم فارس بود و شهر اصفهان بر پسر بزرگتر از خود
 محمد داده بود و او را حشر محمد پسر خلیف ظاهر کرد و بجه و در دم
 رفت و بعد از آن پسر دیگر مقصود یک از آنانی داشت و با لجنه
 عراقی فارس و کرمان و آذربایجان تصرف حسن یک در آذربایجان

است قتال تمام یافت در آخر شهر سپید پست و سپیدین و خانان
 قصد روم کردند و در راه و آذربایجان مرادم او با مقدم لشکر
 بجنگ کردند و غالب آمدند و خاص مراد روی را بکشتند بعد از آن
 در روز دوشنبه تا پنج ریح آنرا سپیدین و سپیدین و خانان با سلطان
 محمد پادشاه روم جنگ کردند و بخت یافت و بختش نیل یک
 که والی مملکت قزوین بود در آن جنگ کشته شد چنانکه فرار نمود
 و بر تبریز آمد لشکر روم از عقب او پیاده و سپیدین محمد مرادم
 معاودت نمود و بخت از قتل نیل یک قزوین از تبریز او را شش
 یک شصت و یک نفر که در چرس یک در اوایل شهر سپیدین و نمایین
 و خانان بگریختن رفت و اسادات و ایل و شایع قلمرو را و کس
 سوار خال داشت بگریختن بر و بسیاری از ولایات گریختن
 فتح نمود و بر و بسیاری گرفت و کس از اسادات و ایل را در آن
 ضعیفی او در سپیدین نگذاشت و بر تبریز معاودت فرمود و چون
 یازده پال و کسری در پادشاهی میرزا در شب عید نظر سپیدین
 و نمایین و خانان در تبریز وفات یافت و در غایت مدینه نصرتی که از دست

اوست و چون شد چنانکه منت سپیدین داشت و در اوایل
 سپیدین و نمایین و خانان با سلطان غلبه یعقوب یک سپیدین
 یوسف میرزا احوال اینها را که خواهر شد مقصود یک بعد از چرس
 بغیر از سلطان غلبه قتل گشت و نیل یک در جنگ روم کشته
 شد **سلطان غلبه** چرس یک بعد از در سلطنت نشست و در یک
 برادر خود یعقوب یک داد و در عراق مرادین جایگزین که عمو
 پسرش بود با او در سنه ثلث و نمایین و خانان با سلطان غلبه
 و با مقصود یک پرتاک که از امرای سلطان غلبه بود جنگ کردند و بخت
 سلطان غلبه از تبریز گریخت و او را مراد یک از دست برانمود
 و قلعه فینس و کوه رقت چرس بجای جلای که حاکم آن قلع بود او را
 بقلعه برد و چون امرای سلطان غلبه به پای قلع رسیدند مراد یک را
 با خنجر امیر که همراه او بود که کشته بدیشان دادند تا زنده و شسته
 چهارم ریح الاول سپیدین که کشته شد و سیدی ایشان در خرقان
 نزد سلطان غلبه آردند و درین اثنا خبر رسید که یعقوب یک
 در دیار بگریختن شده با در آنجا آمد و سلطان غلبه از خرقان بعزم

درم متوجه آذربایجان شد و در جازیشته جازدم ریح الاخره شد که
 در نزد و خانجی با یعقوب یک بخت کرد و بعد از کوشش بسیار
 کشته شد مدت سلطنتش شاه و نیم **مقرب یک** بر حسن یک
 بعد از قتل برادر پادشاهی بر دستار یافت پس در حالات و منصبی
 که پیش نبرد دم داده بود و مضامین فرمود و شعر و شبیه از نعمت تمام
 داشت شاعران در زمان دولت او وقتی گرفتند و از اطراف
 و جواب قصاید و مدیحه با سیم او گفتند بر تیر و پست و ناز و در
 شاهان او پسند حسن و شامان و ثمانا پاش یک که اینتر آلامرای شام
 رفت و طبع کت بیا و بکرا و در دست نگر یعقوب یک و راه و رضا
 پسند که در ویتل پسیه و در او و شو پسنه و ثمانین و ثمانا
 بماند یک که امیران و پادشاه و باقی شد یعقوب یک و
 حدود پادشاه بماند که و او را بکشت و درین سال سلطان محمد
 روی پسر سلطان مراد و در روم وفات یافت و چون و سال سلطنت
 یعقوب یک گذشت در پسنه ثمان و پسنین و ثمانا و نواب ریف
 جناب حضرت سلطان اعظم خان اعدل اکرم قدمان اما و الطین

نقل شد فی الاصلین الدانی فی الحیرة خراب طه و اولایه و الهه آیه شاه
 ابو الفارسی سلطان حمید الشیخی الصفوی نعمه الله بقصد ناز و اسکنه علی
 مراد پس جناب بجانب شیروان شکر کشید و در فتح بسیار پادشاه آن
 و یارانه یعقوب یک پسنه او و یعقوب یک را و جواب و صلح
 کم کرد و با آنکه پسر خال حضرت اعلی شاه حمید بود قطع صلح کرد و
 سیل یک یک چینی را با لشکر بسیار بعد و فتح بسیار دست داد و در
 حدود پسران با آن بظهور اطراف آبی جنگ کردند و آنحضرت بغیر
 شجارت فایز کشت پس ازین یعقوب یک شاه در اراکان آنحضرت را
 که مر یک ماه اسپهان پادشاهی بود در قلعه اعظم فارس محمود
 کرد و اندک بعد از آن نومی و حد اوست و ده مان مرتضوی که خوانده
 اهل عالم و زید بنی آدم ابر و سچکن مبارک که بیت لاجرم یعقوب یک
 از عمر براه مذید و فقر پسنش بر افشاد و در او ان جوانی سال عشر
 بمی ناز پسیه در عادی پسنه عشر صفر سیدنت و تسعین و شش ماه
 در یورت سلطان و دین تسرا فاج که در آن خلاق گرفت و بود و فاج
 مانت مدت عشر شش پست و مدت سال مدت سلطنت او از و سیال

رفیع مکان از قلعه احمد طغرل میرزا و درین سمت رعایت علی پاشا
 و خان یان غفر پناه و در نوبت میان رستم یک و بایسنقر میرزا
 متعادل و متساوی واقع شده و در نوبت و دیم در حدود کجبه و بر دج
 بایسنقر میرزا در جبهت گرفتار شده و قتل رسیده و در این پیشین
 این عیوب یک نیز که در راه بود و متعادل شد بعد ازین رستم یک
 از نواب سلطان علی پاشا و در نوبت رستم یک و متوکل
 و اندیشگر و عذری داشت سلطان علی پاشا این منقبات
 شد و با خان یان عیوب یک و در نوبت رستم یک و متوکل
 زیاده شد و به سلطان و بایسنقر یک عیوب یک که رستم یک بود
 با لشکر بسیار بقصد سلطان علی پاشا و رستم یک و انصرت با ایشان
 جبهت کرد و در نوبت شهادت رسیده و عفرت و بایسنقر سلطان و
 پسین یک عیوب یک هر کدام در وقتی کشته شدند و منزای علی بد گرفتار
 شدند و درین نوبت نواب کامیاب حضرت اعلی پاشا و درین پناه
 ابوالمظفر شاه اسماعیل خان بجلان کسریه رفت و کارهای میرزا سیح
 ایشان را تقسیم و تقدیم و تحویل استقبال فرمود و در خدمت و اعزاز

نواب حضرت اعلی اردوی خدمت و اخلاص است و در رستم یک
 گرفتار بود و کارهای میرزا سیح بطلب نواب نامه در پاشا و کشور
 کشای در نوبت و کارهای میرزا علی اصواب و میر عیوب الملک حسی شیخی
 که در بیکلان مقدم امداد مطیع پادشاه بود و در حفظ نواب کامکار
 شاهی فرموده و بچنان رستم یک را جواب داد و بایسنقر پناه
 بعد ازین چون در سلطنت رستم یک پنج سال گذشته و در شهباز
 اشقی و متساوی احمد یک بنی اخلاص و بن چن یک که در روم بود و در هیچ
 که چون این خبر بمرآت رسید چن یک عیوب یک عبد الکریم بن لدر که
 از خاصان رستم یک بود و در حدود سلطانیه قتل آورده و در عسکره
 رمضان پنهان کرد و خطبه و پیکر نام احمد یک که برادر زانش بود
 کرد و در آذربایجان و در نوبت میان احمد یک و رستم یک متعادل و
 محاربه واقع شده و در نوبت اول به سلطان از رستم یک روگردان شده
 بطرف احمد یک رفت و رستم یک منظم گشت و از آب و اسپ
 جو و غله و بطرف کرجی رفت احمد یک بدین طرف آب آمد و در نوبت
 متوکل فرمود و در نوبت و دیم در راه دخی عیوب رسیده که در رستم یک

و شرح حال هر یک گفته شود **الوندچک** بن یوسف چک بن حسن چک
 چون پسر سلطان حسن چک را قتل کردند و در آن وقت از پادشاه راجا
 کسی دست او بود و پسر سلطان در عاقبت خطبه و سپهر نام سلطان مراد
 کرد و طغرای نشان داد احکام بنام او فرمود و پادشاه پسران رفت قبل از این
 رسیدن او در آنجا و این قاسم که حاکم بود پسر پسر پسر محمدی
 چک بایزید طایفه الوندچک را به سلطنت فرستاد و بدو وند و جی
 دیگر سلطان مراد را به شیردان پسر وی او را پسر سلطان در مقام
 مخالفت بود و پسر سلطان با ایشان جنگ کرد و غالب شد سلطان مراد
 گرفت و قتل نمود و بن در مجرای پس کرد و مادر او را در کجای خود در آورده
 و با الوندچک و اتباع او صلح کرد و الوندچک را به پسر پسر او کرد
 در آخر شهر پسر ثلاث و ستمایه بر تخت نشست و عاقبت کار الوندچک
 و نال حال او در خلال احوال سلطان مراد خواهد آمد ان شاء الله تعالی
محمدی میرزا بن یوسف چک بن حسن چک بنی از امر او را در عراق
 پادشاه کردند و پسر سلطان با الوندچک بقصد و نیت ایشان از او راجا
 عراق آمد و چون مجده اری رسید محمدی میرزا فرار کرد و قتل شد

نورچین که یکی از جلای رفت پسر سلطان و الوندچک در قتل
 گرفتند و بعضی از امر او را در همین بقعه من محمدی میرزا کند باشند
 و در آنست در پستان محمدی میرزا با حاکم **محمدی میرزا** بن
 پسر او که در در همین بود و پادشاه وند و ستمایه بر تخت نشست و پسر
 سلطان با او چک او را قتل کرد و پسر او را در کجای خود در آورده
 میرزا در عساق قتل گرفت و لشکر بسیار از ترک و کیک بر او جمع شدند
 و با پسر سلطان و او چک در عراق رفتند و در کجای خود در آورده
 چک کردند و غالب شدند و او را به **محمدی میرزا** بن یوسف چک
 مجده و دیار بکر رفت و محمدی میرزا و قتل شد و در این وقت
 مراد بن پسر سلطان سلطان مراد را از قتل رسید و بن در پسر او کرد
 بجانب فارس نزد قاسم چک پسر ناک بر وند و در آنجا او را با پادشاه
 برده آشفته محمدی میرزا از او راجا حقه و نیت ایشان بفرار کرد
 و سلطان مراد تیر از فارس آمد و در میان این دو لشکر و کیک
 از حقه و اصناف در شهر رسید جنس و ستمایه حرب عظیم واقع شد و محمدی
 میرزا قتل شد و دست ملطفتش و پسر کمال بود **سلطان مراد** بن یوسف چک

بعد ازین واقعه بر عاق و فارس پیش پستولی گشت و الوه یک در آنجا
 با هر سلطنت خود رفت و درین اثنا شخصی سلطان حسین نام باو عاقی
 انکه میر جهان میرزا بن قرا یوسف در آنجا پانچ سده بود و
 لشکر بسیار بر جمع شده و الوه یک در شهر پستولی و استعمال با این
 محاربه کرد و غالب آمد و سلطان حسین نام بر پست نشاند و پستلی رسید
 پس ازین در اوایل پست در شکار الوه یک در میان مراد و پست
 یکدیگر کردند و در حدود پست و این و این در میان یکدیگر گشتند و در
 در میان ایشان شمشیر مسلح گشتند و درین نوع که عاقی و فارس سلطان
 سلطان مراد را باشد و از پانچ و در یار بکر الوه یک را از طرفین
 راضی شده و یک ملک خود را معاوضت نمودند سلطان مراد و پست
 الاخر پست مذکور و تغیر یافت و و پست یکجمله در آنجا تمام گرفت
 و الوه یک به تبریز رفت بعد ازین پست و عاق و ظلم و ستم و
 مطالبات غیبت در اطراف ممالک شیعیان یافت و در اسباب پست
 گشت و میان امر اخلاف پدید آمد و عاق و پست بر ناک را که
 پساها حکومت شیراز و در بدو در شش متعلق بود و در ششم خبر پست

و تقاریر گشتند و تقاریر خطی ترست و بعد از آن بعد از صفای
 فعل کردند و در اینها قتل بسیار و در و در ششم خبر پست
 و تقاریر ابو الفتح یک باید که حاکم کرمان بود شیراز آمد و بعد
 جان یک که از جانب سلطان مراد حاکم فارس بود و در پست
 دیگر ابو الفتح یک در فارس است تلال حکومت یافت و بعد از
 شش و در و در یک پست شش در شکارگاه از که و شش و و پاک
 شد و با یکدیگر در میان ایشان گفتگو تا خواب شد و اندو شوی ظلم و ستم
 نقطه و با پدید آمد و خلق بسیار از کرپسکی و علت طاعون پاک شد
 و دریت متفرق و پریشان گشته و در دم جلای وطن کردند و احوال
 عالم در گون شد و عاق و پست عاقی از محبت استنهای بر فضایی عالم
 درین گرفت و شش آفتاب جهاناب کامیاب عالی حضرت شاه
 وین تبار ابو المظفر شاه اسماعیل بیار خان از مطلع سلطنت و اقبال
 و عاقی حضرت آیت شاهی سایه رحمت و غایت بر متارقی اهل عالم
 انداخت و امیر از وی الاقدار و خاندان عالمیت در اوایل شهر
 پست و تقاریر و در حدود و خاندان با الوه یک و طایفه این قریلو

جنگ کردند و الوهیکسک بر ایشان مغلوب شده و قهرار کرد و ملکیت
آنرا بپایان بقصر قناریان منتقل نشان در آمد و ایامی آن در میان
جور و پستم ترکان بی سامان خلاص شدند و آنرا از معدلت نواب
کامیاب شاهی مرقد الحال و منج آقا مال کشیده اند و یک مدتی سپهر
کردان بکشت تا آنکه به نجات او رفت و بعد از آن در میان بکشت او در میان
بنا پس یک و بعد چاکیر یک که به بنا و استی بپایان رسید و بسلطنت بنام
خود گردید و در حدود و مار وین جنگ کرد و غالب شد و بسلطنت پست
و بعد از چند وقت در شهر پست و قشع در آنجا وفات یافت
بعد از آن رایت جلال شاهی بعون غایت الهی بپایان حراق حرکت
کرد و در روز و شب پست و چهارم دی چو پست خان و قشع در حدود
حدان با سلطان مراد مبارز شدند و در نصرت یافتند سلطان مراد
بطرف شیران که کشت و آنرا بپایان برد و از بار یک یک پرتاک که به بنا
حاکم آن دیار بود و رفت و پنج سال و نیم در آنجا بسر برد و چون نواب
کامیاب حضرت اعلی در شهر پست و قشع در آنجا بکشت حراق عیب
توختند و در سلطان مراد و بار یک یک حراق عیب را که داشته

بطرف قزاقان روم رفتند و سلطان مراد دیگر روی دولت ندید
تا در سنه شصین و تسعمانه و در بارگاه شاد و در آنجا بکشت و شکر خضر
از قبل رسیده و دولت جسته آق قویونلو سپری شد **باب ششم**
در ذکر پلاطین از کیهان منسل و شعی خان بن بکشت خان که بعد از پست خان
علاء الدین در حسن اسان آمد و اندک اول ایشان **شکستان** بن بود و قناریان
بن ابو الخیر خان است و او در پست و قشع بسلطنت نمود و آنرا از
نصرت او لا رسیده و پست و قشع در آنجا بکشت و در آنجا حراق کرد
سلطان حسین میرزا که باو شاه حسن اسان بود و وفات کرد و پسر اشعیم
و شعیان بداشتند و در یک در ولایتی حاکم بودند و اطاعت یکدیگر میکردند
شکستان در محرم سنه شصت و قشع در آنجا بکشت و پلاطین
بدین الزمان و منظر میسر از آنجا بکشت و معتین بودند جنگ کرد و نصرت
یافت و میرزا بدین الزمان بر آن کرخت و دیگران بعضی در دست شکر
او یک کشته شدند و بعضی وفات یافتند و شکستان در سلطنت
فرمان بکشت و چون پست سال و نیم ازین تاریخ گذشت حضرت ایشا
شاه وین بناد و المظفر شاه اسماعیل بناد و المظفر شاه اسماعیل بناد و المظفر شاه

رفعت در ریاضات و مجاہدات آنحضرت بحدیث پرداخته و کتاب
 صفوات الصفات از مؤلفات این بزرگوار علیه الرحمه از آنجملات آنحضرت
 بعد از نماز روز و شب و از دهم محرم پس من و ملائین و پیغمبران
 در زمان پادشاه سلطان ابوسعید خان پسر الجایتو سلطان
 در دارالارشاد و در جل جهان قافای را و آنحضرت در جسدی ایلی
 اشغال فرموده اند و در خطبه مقدمه پیش منور و مقتوی را و چون که از
 منشاقت حضرت مدنی ایشان حضرت مرشد الکاتبین سلطان المصطفی
 قطب الاولیاء شیخ صدر الدین موسی است و مطابقت اهل ایمان
 و مقصد عاید است مدقون شده اند و اول پادشاهی که ازین
 دو دمان عالیشان بوجوب آیت کریمه **هو الذی جعلکم خلائف فی**
الارض و **رفع بعضکم فوق بعض** در کجایت بر تمام ممالک ایران
 حکم فرمود و بر تخت سلطنت و پسر خلافت عروج و صعود نمود و برانده
 غالب آمد و شمشیر زنده کرد و سپه دادان زمان و کردن کشایان
 غبار زمل سرکش توئیسان در ششم کشیدند و مکرک اطراف پروردگار
 عرش آفتاب آنحضرت بجای خلافت مکر پسند نواب کامیاب حضرت

اعلیٰ خاقان صاحب قرآن سلطان جهانیان چنگیز و شاه نشین
 رافع را بایات عدل و احسان حاجی آثار جو رویشان شوش و کشور پست
 با سبب پادشاه و امان الموش من الله العزیز العلی مغرابت ملت
 و الدنیای و الدین ابوالمظفر **احمیل** پادشاهان القوی المصطفی
 انما الله بر باد و شل بالبریات میرا نه است و آنحضرت پادشاهی بود
 در نهایت عظمت و جلال و غایت اہمیت و کمال و شجاعت و مہر و
 وصولت و فرزانی بمرتب بود که با ندکی از سپاہ بر سر صد هزار سوار
 دشمنان خود و مار از نوا و بیت بر آرد و دی و در شکاک و گاه شہاکش
 شیر و چنگ شمشیری و کلام در نظام حکیم فردوسی مناسب با حال است **شیر**
 بر چرخش را شکار و میند **دود** و ام در نیر و دیند
 زود از کز نشس بنکام چنگ **دود** و دل شیر و چنگ چنگ
 و بر صفت و مہابت جهان بود که ارکان دولت و احیان حضرت را
 در بارگاه رفیعش بی حضرت بار بنو و و اعانم سلطان را و مجلس
 شمعش زمره کشار نه **میت** مہابت تو اگر با کف بر زمانه زمره
 قلمرست و ایم بکشد مہار و در کرم و جو دنیا بود که چون

از خانان و مسترین از اطراف رسید یام در بارگاه خنجره می رفت
دست و دشمن نگذاشت و در کشتن و زدن هیچ

زنان کشته بود و در وقت زدن از یکدیگر
مناظره می نمودند حضرت اعلیٰ چند و شمارست و اگر کسی متصدی جان تخصیل
آن شود کتابی معصوم و عظیمه در این باب تألیف نموده و درین مختصر
شرح حالات و دستورات آنحضرت و کیفیت وصول این مختصر از دلا
نشان سلطنت نموده و دولت قلم بر سپهر اقبال مجری خواهد یافت
بعد ازین سرب حضرت اعلیٰ کشته می شود و مراد آنحضرت از این و ابتدا به پادشاه
نسب شریف آنحضرت نموده می شود و سپاس می شود از حضرت آبا می
عظام و اجداد کرام عالی مقام آنحضرت سر یک بدین ترتیب در کتاب
نسب اشخاص یافته که شاه اسماعیل بن سلطان حسین بن سلطان
حسین بن شیخ صدرالدین ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدرالدین
موسی بن شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین میرزا علی بن شیخ صالح
بن شیخ تقی الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الخاظم بن الخاض
بن فیصله و زشاده بن کلان بن محمد شرف شاه بن محمد بن حسن بن محمد بن

ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن احمد شترانی بن ابو محمد
حسین بن ابو القاسم محمد بن الامام موسی کاظم صلوات الله علیه و آله
علیه و آله و ابا و اکرام حضرت آبا می در نسب الدراجات حضرت اعلیٰ محمد
صاحب ولایت و جایت بوده اند و همیشه حالیکه از نور ارشاد
و تربیت ایشان متذکر و مستفید بود و اندوه مریدان و محققان ایشان
از ترک دنیا و تمسک و عیسیر در دوزخ و زواریه و پال پال زیاد
می گشته اند و ابتدای سلطنت این طایفه قدسیه در زمان حضرت
سلطان حسین بوده و شیخ این حال پس از آنکه چون نوبت ارشاد
به حضرت سلطان حسین رسید که چاره دیم حضرت اعلیٰ است آنحضرت علیه
سلطنت صوری فرموده و در تقویت دین مصطفوی و ترویج مذهب
حق مرقضوی امانت می گواشیدند و چو پسته تحریر از باب ارادت
بعز و کفایت می نمودند و در روز پس از سلطنت آنحضرت از جنه
اصحاب ارادت و لشکر نیاید بکشت و چون پادشاه آن زمان
از طاعت سلطنت قراقرم و قریه و حیره ایشان اطلاع یافت
توهم زد و در کتاب آنحضرت را از دست برد و خود خواست آنحضرت

با جمعی کثیر از اصحاب بجانب حب رفته و بعد از مدتی بدین بکر که والی
 آنجا امیر کبیر ابو نصر حسن یک بود و با میرزا جهانشاه مخالفت و
 مخالفت می نمود و تشریف برد و در حسن یک تقدیم افغان و تنظیم
 استقبال ایشان فرمودند و بمصاحبت با ایشان مضامین حضرت
 خواص را عیان فرمود و در امدت خدمت یک بجای آنحضرت در آید و بعد
 و حضرت شاه صفیه ابوالغازی سلطان حسن را از آن فراتر میبرد
 شده اند حضرت سلطان بنیید بعد از چند وقت با مردم سپار
 آرد و این بکر حسن هم عمو و کفار بطرف طراش و در رفته و کفار آنجا را کشت
 و از آنجا مراجعت فرموده و بمکات شیردان آید امیر علی که و ای
 شیردان بر و از پستیهای اسپتقای ایشان و هم کرده و لشکر سپار
 متاعل ایشان در پشته و و سان شیر یقین جنگ عظیم دست او و حضرت
 سلطان بنیید درین جنگ فرسمات فایض گشته و بقضای آیت
 کریمه *وَلَا تَقْتُلُوا مَنْ يَفْقَهُ دِينَكَ* پس پیل آمد و منوات بل ایما و کنگر که
 کشته شد و بجهات جاد و آنی حاصل شد بعد از ایشان حضرت
 سلطان حیدر بنیید ولایت و در آنجا میرزا کواری بر آمدند

در مراد میران و معتقدان پس نیاز بر مستبد اقبال آنحضرت نهادند
 و امیر کبیر حسن یک که بعد از قتل میرزا جهانشاه پادشاهی ایران
 تعیین بود که رفته بود از دوزخ خلاص که با آن خاندان ملک ایشان
 داشت بعد از مصاحبت با ایشان که خواهرزاده او بود میل فرمود
 و در هر دو پیشین مان غلشا و خواهرزاده آنحضرت بقصد شریک
 نمود و ازین خواتون حضرت اعلی شاه پادشاه پادشاه پناه وجود آمد و دولت
 حمایت آنحضرت در اول مصاحبت در روز شنبه پست و پنجم حبس پسند
 اشی و تسلی و نماند با شواهد پادشاهی و اقبال حسن این چنانگشایی
 و سلطنت و کمال شرف و توجیه یافته حضرت شاه صفیه ابوالغازی
 سلطان حیدر در زمان سلطنت یعقوب یک در پشته عاش و تسلی
 و نماند با خازین طفر آثار و چنانچه سابقا در احوال یعقوب یک مذکور
 شد و مکتب شیردان حضرت فرمودند و شیردان شاه فرج دیار بن امیر خلیل
 مغلوب و مغلوب گشت و از یعقوب یک استمداد نمود و یعقوب یک
 با وجود آنکه از طریق مصاحبت با حضرت سلطان حیدر خویش بود و راه جوی
 که کرد و سپیدان یک همچو ابوالشیران و شیردان و دستا و تان آنحضرت

در حدود پسرین جنگ غلبه کرد و خلق بسیار از طرفین کشته شدند
 درین جنگ بویب او را بجای خاتم لایست خردون ساخته و لایست تیره نمودن
 از کمان قضا و قدری تیری بجهت سلطان شد و رسید و آنحضرت
 شربت شهادت به دستور آبا و اجداد در کشید و مبار خبان و در وطن
 رضوان خرامید و بنی مقصد و بنی عهد ملکب مقصد و این در
 یامید در شعبان سنه مذکور و در قیامت کار و پناه و خیمه و خیمه است
 زمره و بنیاد و اینده می طعم فضل الهی و در وقت و در وقت و در وقت
 از دنیا و در دست کشیده اند **سخت** چیت ز پهلای اکت و شتر
 خانه محنت و مکان **سخت** **سخت** در وی و دغا و یاری یار
 دید و از مود و پسیار **سخت** بعد ازین تعب و تعب و تعب یک
 شام از کال آنحضرت را که هر یک ماه اسنان سلطنت و هر پسر و لایست
 و وایت اندیکایت اصغر فارس و شمس و اوقات شریف ایشان
 مدت چهار سال و نیم در آن دیکه کشت و شمس لیمیر و تصدع و تصدع
 تم قاتل و زهر و طاعون است و اجرم یعقوب یک در عنوان وانی بر و
 سرش بعد از آن کشته شدند و پیاش و پیاش و پیاش و پیاش و پیاش

عقرب بقره و شمس و سوز و تاب گامیاب حضرت اعلی کفر شد اکثران
 طایفه از ضرب شمشیر و آید از غازیان طفر آید و از انوار رفتند و القعه
 چون موت سلطنت آفت و تیل و پستم یک رسید و حضرت شام و کال
 از صحنه باور با کمال طایفه و حضرت شام و اولا و لایت پناه و طایفه
 علی پادشاه چنانچه سابقا و احوال و پستم یک کشت از غدر
 پستم یک بغیر شهادت غایب کشت و در وقت حضرت است
 در او حسه شور و سپه گان و لشکر و شام و اطراف کیلان شریف
 بر دنده و پادشاه کیلان حضرت پیاست و محنت و محنت و محنت
 کار و گیمیر از علی پستم با حضرت در مقام خدمت گاری و جاب پاری
 در آمد و لوازم حسه از و تعظیم و اگر ام بقیم رسانید و حضرت اعلی
 در شش سال در کیلان و وقت مسره و اند و چون دولت آفت و تیل
 چنانچه سابقا و احوال و پستم یک کشت و در ممالک ایران و در
 پیدا شد و مردم و عیال پستم و عده و ان کشید و منب و غار است
 حسین یافت و کار عالم از رفیق و نظام هفتاد و امانت حضرت
 آیت شاهی چون غایت آفت و اوست و اوست و اوست و اوست و اوست

از شیر و آل حضرت فرموده در حدود پنجانی در موضع شمره و با آنکه
وامرای آن قبیله جاک کردند و مظفر شدند و از امر او شکراقی قویله
منت نهادند پس این جنگ گشته شد و والد و والد یکسره و دو یار دیگر
که نیت و حضرت اعلیٰ نزول اجلال در و ارباب طایفه تبریز فرمودند
و سرپرست آن زمان بچان بشکوه و شای ایشان چپ در نیت
گرفت و او پس مبار و وجود و نیت بنیامین است و امانت
در بنام حضرات و دانه امام علیهم السلام و لاکن ام و القاب جایزه
شاهی شریف گشت و مردم بذهب ابل و میت اراکانه و تبلیغ و دانه
امام که از تشریف لاف قمری تربیت می باید پس از فرزند و خلافت
از ظلم و جور اهل عدوان خلاص شده چمن مرتبت و عدالت حضرت
اعلیٰ در مداس و انان آسایش یافته و زمانه بلسان حال بدین مقال
ترتیب گشت **شعر** سپهر سلطنت کزین کند سرافرازی
که بیا بر پیش نهاد چشیده و غازی **۱** شکوه شیرشایین شمش گشت
دل قصاب سپهر از غنچه پروازی **۲** فلک کاخ غم و از زمان سر نه
گرفت و غم شیر بر سر برافروزی **۳** چنان بمانت جفا و ادای مدتش

که از طاعت اعتدال و زین سپاهانی **۴** از آن گشت که پستان بکند زین پس
پس بر بود و در می صبا بجا نوزی **۵** بعد ازین رعب و صوت طایفه
ظفرش و بنوی در و لما که که مخالفان بجهت و آواز و اعیان آن
ایقینی بتی میگزینت و سر حدیث نصره باز رعب میسر و شهر از ایشان
خاکسرو و درین سال شلاق میایون در مرتبه یز و واقع شده و در بهار
از و کیان پوی از آنده بچان در حرکت آمده و مکتب و مکتب و مکتب
که دلی بجا علامه و دولت و دولت و دولت و دولت و دولت و دولت و دولت
به تبریز آمد و چون نواب کامیاب حضرت علی برین حال مطلع گشت در ایل
شهر رسته شان و قصاب و قصاب و قصاب و قصاب و قصاب و قصاب و قصاب
از و صول شکوه اثر خبر یافت و فرار کرد و در بهار و وقت و از قصاب
بانه و یار بکرامت و در آنجا در شهر و سپهر و قصاب و قصاب و قصاب و قصاب
پس از آنکه کور شده و مکتب از بچان با قصاب از غنچه و جود اعدای دولت
قاصد پاک شد و قصابی در تبریز گرفته **۶** که در قصاب عقی **عزم** بعد ازین
در و آخر شهر رسته شان و قصاب و قصاب و قصاب و قصاب و قصاب و قصاب
پس یعقوب یکسره گشت عاقی کرد و بعد از قصابی و مازنی و مازنی و مازنی

در روز دوشنبه بیست و چهارم ذی القعدة که روز دهم در عهد احمدان یا سلطان مراد
که حضرت اعلیٰ اورا امر او خواند و به چهار بنسب بود و نصرت یافتند
و قریب ده هزار کس از اهل قونیون درین بخت کشته شدند و حضرت اعلیٰ
از غیب نام او که بطرف فارس کشیده بود و توجیه نموده و در ماه ربیع الاول
پسندید و تسکین و شیراز از نول جلالی فرستاد و حکام و اهل قونیون
و کمان تبرک و اب کایاب و خانیون در آنجا فرستاد و از بنسب بغداد
که بخت و درین سال قتل و مایون در ششم و هفتم و درین قتل
جناب و وزارت باب ملک شرف الدین محمد و جان و یمنی قسروینی
که با فوج مضایل و مضایل انصاف داشت و در راهت شریک آید
شمس الدین و کز باشد و چون از پس کای جلاوی که بدینا حاکم فیر و کوه
و دماوند بود و خوار و سپستان عساکر ظاهر شده برمی آمد و به دو ایلیک
ایغرت را که از جانب حضرت اعلیٰ والی آنجا بود و بخت او را و مردم
آن مکتب را غارت کرد و جمعی قتیلت یافتند از طایفه آن قونیون و اوج
شد و بود و حضرت اعلیٰ در او آخر زمستان بیست سال در دوازدهم
رمضان بقصد قلع و قمع او از قم پسند آمدند و از راه دی و کاخ

ایمان نموده و در راهی از راه شمر و دماوند از آنجا به پای قلعه کلفت آن که در دست
فغانان بود و در آخر سپیده که در نصرت کرد و درین راه قاضی محمد
کاشی در منصب عداوت شریک جناب بود و شمس الدین محمد کیکلانی
کشت و در روز دهم که در او در شرف بود تا امارت با عداوت جمع کرد
در قلع کلفت آن فی الجمله از این غلام در یک روز شش قلعه
کلفت آن نموده و در دویم شوال مردم قلعه را بقتل آوردند و در دهم
نویس و غارت رفت **در کشتن قلعه فیر و کوه** و در بیست و شش شوال که در
قلعه فیر و کوه را نیز در حصار گرفتند و مدت پانزده روز که شد علی بن کای
نهادند که گویند اهل قلعه بود و سپردن آمد و بیشتر قتیله و سبب شرف
و در همان وقت بقتل آمد و سر کس از بنابر عایا بود و خلاص شد و **در کشتن قلعه آستان**
بعده از شش قلعه فیر و کوه حضرت اعلیٰ از راه سپید و به پای قلعه
آستان که چین کیمای جلاوی و مراد یک جاننا بود از طایفه قونیون
باش که مردم بسیار در آنجا محض نموده بودند از جلال فرمودند
و قریب یکجا بحرب و قتال اشتغال بود و در آخر تاب میلاد
که اهل قلعه از آن پیراب میشدند از قمر اعلیٰ آمدند از اهل قلعه بگرفتند

مردم عقد مضطرب شدند و از تشکیکی نسبت به مرگ پسر پند چسین کیلای
 جلای با مراد یک و تاجان در ادای دل روی انچه پند مذکور چهارده
 شد و از عقد پسرون آمد و مراد یک را با تشکیک بستند و سپاهیکه
 خواه کوشش او را بخوروند و چسین کیلای را در قفس کردند و عقد پس
 می نمودند تا در آنست و مراد و مراد یک در موبداری او را نیز بستند
 و دیگران عقد فانیان طرفشان شدند و این بپیش و پس از این نزار
 پس از مخالفان قتل آمدند و این عقد درین مقصود است و اساور کاب
 طرفه شایب و بپیش خود مشایه این و قانع نمود و در طمانی که حوالی
 عقد استایتم عا که نصرت نادر شد و بود و الی استیلا باد محمد چسین
 یا یقرا که در آن زمان پادشاه تمام خراسان بود و کار یکا سلطان چسین
 را در حضرت کار یکا میرزا علی بعد از قیت و صفای طوبیت و
 اخفا و در تب بشرت بناطیوس مشرف گشتند و بعد از پنج عقد استیلا
 چون از دوی عاوی بری مراد و مراد یک عاقت خرد و انشمال
 ایشان شده تاج نر و کر کشیر مضع و چار تب طلاء و اسب مع نین طلاء
 اقتصاد فیستند محمد چسین میرزا یا استیلا باد معاودت نمود و کار یکا سلطان

چسین در سابق بلاغ رخصت انصاف بجانب کیلان یافت و در محرم
 پند عشر و شش ماه دوی کرد و در شکو بود و یلاق بسر جان و تحت
 پسلیان حرکت کرد و در بعضی شکار اوقات گذرانیدند و در بایر متوجه
 اصفهان گشتند و از توابع این پال کیلای است که کار یکا سلطان
 چسین در حدود و یلان با مراد و مراد یک کار یکا میرزا علی که پادشاه
 کیلان بود اظهار مخالفت کرد و یکا فزاد و آنکه از جانب کار یکا
 میرزا علی وکیل پند شد و در موضع مشن در روانه در حدود و یلان
 بکشت کار یکا میرزا علی سلطنت به و گذاشت و عبادت اختیار کرد
 و دیگر که شخصی که او را پند محمد کر می بختند در زمان دولت آق قویونلو
 ابرق و بدست آورد و بود و بدین دین پند تولی شده و حضرت علی مجتهد
 دفع او متوجه میز شدند و تفصیل این حال است که در آن ایام که هزار
 شکت یافته بجانب شیراز گزینت مراد یک بانید که والی نیر بود چون
 خبر بکشت لشکر مراد و بدو رسید و بدو که استیلا بجانب مراد رفت
 در عینت او خواجہ سلطان احمد پسا روی که وزیر او بود و نیز در انچه
 آورد و بود و حضرت علی بعد از شمع لشکر مراد حکومت یزد و بکین

توابعش زنود بودند و او چون یک نام شخصی را از طبقه شاه
 بماند و می خند از خازیان بدار و یکی از دست مایه بود و سلطان احمد
 ساروی ایستقبال دارد و خنوده او را درین دست و آورده بود
 و بعد از چند روز او را در تمام کشته بود و سر کس از خازیان
 که همراه او بود بقتل آورد و باقی از سواران و پیادگان
 و این خبر را بر تو به برپس محمد که می رسیدند و از آن وقت
 بر ندادند و بودند سلطان احمد پادشاه را و ازین دست و کرده
 و بعد از مدتی که کشته و سلطان احمد پادشاه را باقی مانده و پادشاه
 رسانیده و درین و او را تو و حاکم مطلق النعمان شده و **فتح** و **فتح** و **فتح**
 چون این احوال بر حسیب میرمایون واضح شد در ماه رجب پهنه مذکور
 با حاکم حضرت باقر تو به تحسین نزد شد و به ماه رمضان در پای حصار
 بر نماند و بقتال و جدال است و حال است و به تالیف و اقبال
 شاهی نیز مستحق شد و درین محمد که می گرفتار گشت و اتباع او و خدمت خدام
 ملا و مصنام فاشند و درین محمد که می گرفتار گشت و **فتح** و **فتح**
 دیگر بعد از آنکه فتح بر شد حضرت اعلی بدایت و اقبال و حاکم حضرت

پناه ایغار فرموده تا تحت بجانب طس کرد و دو توپ کشته در اینجا وقت
 نمود و در وقت مقتضی از کس از مخالفان در آن حدود بقتل آمدند
 و او از ایشان در تمام حسیب اسان شایع گشت و پادشاه خراسان
 سلطان حسین نیز می باقی را بقتل رسانید و او را در طلق و اضطراب
 افتاد و حضرت اعلی بعد از کینه از طس عراق معاد دت سر نمود
 و در محرم پهنه صدی عشره و تسعة در تابستان از حوالی سمرقند گشته
 تا تحت سلیمان سپهر فرمود و پیش و عشرت اوقات گذرانید و درین
 اوقات زمان مایون حسیب اصدا را یافته بود که سر کس در جنگ
 حضرت سلطان جبر با مخالفان سمرقند بوده باشد و به ثبوت رسد
 او را بقتل آوردند و بر پیش این امر را بیدال یک و ده که در آن وقت
 توپ می باقی بود و بر حسیب فرمود و درین پهنه پیاپی از مردم
 بقتل در آمدند و درین پال تشاق مایون در طارم اتفاق افتاد
 و در آشنای تشاق خبر پادشاهان کیلان با سماع جلال رسید و آنچنان
 بود که حسیب از مردم کیلان با کار کیا میرزا سیله در حینه اتفاق کرد و در
 شب خورشید چارم رمضان پهنه مذکور و در آن روز بر سر کار کیا سلطان حسین

رفتند و او را در جامه خواب یکبش کیمال و نیم پادشاهی کیمال کرده
بود و در همین شب خبر بلا میان رسید امرای سلطان حسن با لشکر لاچان
اشفاق نمودند و در همان راه بر آنکور آمدند و کار کیمیا میرزا علی را بقتل رسانیدند
که کار کیمیا میرزا علی قریب پست سال با استقلال پادشاهی کرده و کیمیا
و در زمان پدر پست و دو پسر سال و یک سلطنت لاچان را بکشتن بدو داشت
و وسیله عهد پدر بود و ولایت او در روز جمعه نوروز در میان شد
پس در اولین و ثانیه بود و او پادشاه و جامه زاه بود و خیرات و
بهرات داشت و اکثر اوقات ادب و عبادت و خلوت کلام الله بیکشت
و با جلد و زلفی که این واقعه در کیمیا و دوی نموده کار کیمیا سلطان
احمد پسر کار کیمیا سلطان حسن در اردوی حمایون بود و حضرت اعلی
غناست شاه شامل حال افسر بود و سلطنت کیمیا بدو منتقل گردید
و جمعی را از غازیان خسر نشان همراه کار کیمیا سلطان احمد کرده و او را
به پادشاهی کیمیا در پشته و ند چون کار کیمیا سلطان احمد بحد و در آنکو
رسید امرای پدرش که کار کیمیا میرزا علی را کشته بودند به پستقبال و
پسرون آمدند چون کار کیمیا سلطان احمد نزدیک شد از آن آب نشرو و نبرد

که با پیو پس نماند کار کیمیا سلطان احمد فرمود تا احمد را بقتل آورند و در
آنکو روز اول کرده و بر تخت سلطنت نشست و قریب پست و سه سال
پادشاهی ماند و در روز و شنبه شنبان پشته اربعین و چهار و شنبه
غایت هم در قشاق طاهر حضرت اعلی بعضی امران از راه قشاق
بر پسر امیر حاتم الدین پادشاه رشت و پشته و خود نفیس حایون
باعث آنکه حضرت مادر از راه طاهر بحد و رشت نزول اجلال فرمودند
ایمیر حاتم الدین جمعی از اشخاص و سیستانه بار دوی حایون فرستاد
و شیخ نجم رشتی که از مقرران حضرت اعلی بر و شیخ مردم رشت شده
کنند و سیستانه اند و خواهر کرد و الیما پس و در بر قبول یافت از سر هر یک
ایشان در کدشت به بار دوی حایون که در موضع راه و المون کشیدند
معاهدت فرمودند و علی یک خفای که دالی طاهر بود و بخت
حضرت اعلی گرفتار شده و این تشدق بقیق رسید و در شانزدهم
ذی الحجه این پسر پادشاه از اسنان سلطان حسین میرزا وفات کرد
و پسرانش سیاهی داشتند چنانچه سابقا که بکشته و حضرت اعلی
در بیمار از طاهر سلطان شریف فرمودند و در شهر پست نمانی

عشر و شصت سال که آنجا بود با چنان زشتی و قتل و غوغای فرمودند
 و درین سال مرای غلام را با صادم کرد و بکشت و قتل شد و بعد از یک
 سال و علی یک پسر و اگر شتر شده و در سنه عشر و پنجاه و یک سال
 او زکب بخوابان آمد بر سران سلطان حسین و برادرش که بکشت
 امیر بدیع الزمان بایر و در شش ماه پس از آنکه بکشت و بعد از
 بناطوس پیش منتهی گشت و شرح این صورت و بکشتی که آنجا
 یافتند در بهار این سال حضرت اعلی بکتاب مملکت ذوالقدر رفتند
 و علاء و که او را حضرت اعلی و نامی گشتند و فرمودند و بنایه بگویم
 ذوالقدر بدو هزار و پانصد نفر آمار الکای او را خوار گشت کرد و حضرت
 اعلی با ظفر و نصرت با ذوالچکان معاودت نمود و درین مرتبه
 امیر یک موصو که از جانب آق قویونلو آمد و اسیر و بایر بگریه و
 با توام و اتباع و ایاق موصو بر باطوس حایون منتهی گشت
 و ایامی بسیار و غنای نفیسه شمار بوقت عرض رسانید و بلاد
 و بایر که حقیقه مملکت خود را شد و ایالت بخارا بر محمد خان استاجلو
 قرار یافت و او در سنت سال در آن بایر حکومت میکرد و علاء و

ذوالقدر که بر سر او فرستاده و همان ایشان ماریات واقع شد
 و محمد با و خواب آمد و سپهر علاء و درین ماریات فصل رسیده
 و محمد خان رتبه بزرگ یافت و ثبت کمال احوال او بعد ازین خواهد آمد
 انشا الله تعالی حضرت اعلی امیر یک موصو را بجنب مهر و ارسیه
 حایون سپه افرا کرد و اینده و در سپه مذکور و قتل و چکر حایون
 و غوغای و سلاطین اقل و اکثر **فتح عراق** عرب بعد از آنکه حضرت اعلی
 بغر و جلال در شهر سپهر اربع و استعلاء خانم عراق عرب شد و بایر یک
 یک پیر که که دالی بغداد و چون او به حصول روایات فقر آیت خبر یافت
 فخر او را بر داشت و بعد و شام و در کم کیمت و بغداد و بایر بلاد عرب
 و قی قالی و جلال منتهی گشت و بسیار می از مخالفان در آن بایر و شمشیر
 آمد از مخالفان ظفر آمار که گشتند چنانچه در حمله بجای آب خور و آن و
 جاری بود و فغان عظمی بخت بر سپهر اعواب بایر بود و در سپهر
 و غنای شمار گشتند و ایالت و حکومت عراق عرب با توابع و مملکت
 بخادم یک امیر و یون از زانی داشتند و او را حقیقه الملقب کرد و
 و جناب سیادت آب سپهر که که که از بکار نقیای سپادت عراق عرب بود

بار یک یک پرنما که او را در جای بستند که بود از قید خلاص او و تربیت
 فرمودند و توانست بخت اشراف و حکومت بعضی از ولایات عراق عرب
 باطل و مسلم بد و شقت فرمودند حضرت اعلی بعد از فتح آن و باز کردن
 بشارت زیارت شاه مستطاب حضرت امیر محمد بن یحیی علیه السلام
 انصلا آه آه من اهلک الفکار در کابل طبع شود بخت اشراف و کردارهای
 معلا و ساد و شریف و رعایت معلمان و مستطاب بخت اشراف
 و تعیین خط و مؤلفان و خدام و نمایندگان و فرستادگان و
 و مشاوران و عالیین و توفیق مقامات و طایفه بانی بعضی از عراق
 عرب را بران ایستادند و منور و منعم داشته و وزیر پست و طبقات مردم
 انجاست خرم و دند و بعد از آن شوق خورشیدستان شده و شمع شسته و دیده
 فرمودند و بسیاری از مخالفان و معاندان و حکام اعراب و در آن مجال
 بقتل رسیدند و چند روز در شهر شسته و وقت مایون واقع شد و
 از آنجا اندر آه که کیه بشیر از آمدن درین طایفه بقیه منصب امیر الامرایه
 و رتبه و توفیق مقامات جمع مالک محمد و سپهر شیخ نجم کیلائی مقرر شد
 و هر دو در دیوان اعلی بالای همه جمع امران و دند و او دست امران و در تکران پست

کتاب

در کار عالم بانسحق و نظام آورده و در هر حساب تمامه و در او اعلی شورش پست
 عشر و تنهاده اشراف از شوق عراقی بکشته شده و قاضی محمد کاشی که در دیوان
 عالی منصب صدارت با امارت بیع کرده بود و جوینای ناخبر بکشته و
 با فروع فوق اقدام نموده و حکومت بزرگداشت و جعلی از مجال
 عراقی بکشته بد و بیع بود و درین اوقات حکومت شیراز نیز بد و تعلق گرفته بود
 و بسیاری از اهل در آن حال خود گرفتار شده و حبس فرمان تصاحب بران
 در ماه صفر بقتل رسید و دید اهل یک دود را که صاحب الکنای از الموحید
 قزوین و سپاه و ساوخی و طایفه و خوار می بود و امارت خدک کرده و
 امارت و الکنای نوکران او را برینسل عالیشان و رعایت فرمودند و منصب
 صدارت بلا مشارکت نجیب پشیاد و تاج میر سپید شریف شیرازی
 که از فرزندان او می باشد چالنجاب ایستاد و الحقیق صاحب التصفی انصاف
 میر سپید شریف علامه بود و توفیق فرمودند و وزارت با میر یار احمد
 نورانی و استیقا و تاج پش ایستاد و دودند و دوی مایون از
 عراق با ذریه بجان حرکت فرمود و چند روز در تبریز توقف فرمودند
 و در آنجا حسین یک لکه را که منصب امیر دیوان داشت از امارت

خداوند و اندوخته و گران و در آنجا یک سفره می است جایز است
 و اشید و بعد ازین اورا جایان سلطان لعنت کرد و اندوخته تیر و تیر
 غمی شد و چون در موضع خنده از حده و شتر تول اجل واقع شد
 شمع بکمی گشتی در آن منزل بر خضانت الجب در گذشت جسد او را
 موجب فرمایان بخت اشرف نقل که در حقیقت باو میزاج
 خردانی تعویض نموده و او را در جیم های لعنت کرد و در حقیقت امر
 تقدیم نموده **شیروان و بت و دم** پس از آن یک جایان
 در غمی نزول نمود و بعد ازین در در شانی زیستای بخت شیروان
 نصرت فرمود و تا در بند بگوشتند و قلع آنرا بایزشتی گشت
 و در بهار بدولت و اقبال باو زیبا چنان بسلامت نمودند
و کشف خراسان قتل شکیب خان و چون خاطر خطیر و خیر آفتاب تابش
 نمایان از اطمینان کلیات امور مملکت آوز با چکان و عسقرین باز پرچمت
 بتدریج تخت بر محاکم خراسان و از جبهه خت عالی نیت ساخت و لای
 آقا که گشای بدخ شکیب خان آوز یک که بر بدو خراسان پستولی
 شده بود و غر و وفایان او از حد و کشتند و در واسطه شور و پست

شهر پستگاه متوجه خراسان گشت شکیب خان از توبه ایشان خبر یافته
 و او را چشم رجب پسند مذکور و در روزی که قمر طلوع یافته قمر قزو و از مرقه
 مرد رفت و تحقیق بقصد مرده نمود و حضرت اعلی از جمع امر او عکس کرد
 از تشریف بشارت زیارت امام ششم ابو الحسن علی بن موسی الرضا
 صدق الله علیه و آله و ابانکه گرام است و دست از پستان ملک
 ایشان نموده و در پستم شعبان پسند مذکور و تولد جل و در ظاهر مرد و زنده
 و یکده روز میان خراسان و مرقه نشان داد و بنگان تال جلال دست او
 و چون صرغ جنگ با مخالفان در آن مکان بنو و از پای حصار کوچ کرد و
 یک منزل پس نشسته شکیب خان آوز یک این صحنی داخل برست در
 کرد و بر سپید حضرت اعلی بفریق ربانی و بتایید پشجانی تقییه میسر و میسر
 فرموده و در یک منزل مرد و با شکیب خان آوز یک مصاف داد و درین
 الصیغین از صیاح تا وقت زوال جنگی واقع شد که ناخ و پستان ششم
 و اسفند بایکشت و مواری ده هزار آوز یک درین جنگ کشته شدند
 و شکیب خان آوز یک را در معرکه مرده یافتند و سر او را از او شکیب
 اند و حضرت اعلی آوز و ده این فتح بزرگ در روز جمعه پست و ششم

شعبان مذکور و اتفاق افتاد و تمام بلاد و سرایان و شهرت بندکان
در کافک استناده و راه و سکر مضرب بخانه و محصور گرفتند و پیشانی
بلافت شعار شیع این شیخ نامه را که طرف از شوقات سلاطین نامه از
کاکار تو اندر بود بعلم که بارگرفته شیخ نامه با عواقب و فارسی و آذربایجان
و کرمان و بغداد و حوزستان و دیار بکر و شیردان و طبرستان و
منند و پستان و شام و روم و ریخته و مدعی که نظر تاثر به زور زور را
که پس کن از بیکان و موطن مخالفان بود و غارت کرد و نیز بعد از چندی
غنائت پادشاه و شامل حال مجنونه و ساکنین انجام شد و گریبان
یخسود و ده و ملکات را بآبادی پاک و ده اوزانی و ایشته و درین
سال قشلاق مایون در شهر مرآه واقع شد و در بهار پهنه سبع
خشم و ستعانه اردوی کرد و شکو و بغرم تنخیر ما و رالتیر در حرکت آمده
و بعد از غلیظ اصل و نازل حد و آتو یخیم چپا که نصرت مآثر شد
و سلاطین و زبک پناه با همراهی و می الاقعه ابر و طلب شفاعت کردند
حضرت اعلی شفاعت کردند حضرت اعلی شفاعت ایشان را قبول
فرمود و دولت و اقبال سعادت فرمود و در شهر مرآه به چپا رسید

اوزانی و ایشته در خریف این سال عازم عراق شدند و چون شهریار
منزل مایون شد و در شب پانزده هزار کس از طایفه تکلو که در روم و جرج
کرده بودند و با همراهی دوم کمره اجکت کرده و غالب آمده و نیل
از حال دوم را غارت کرده و قریب پانصد کس را از آنجا در حدود
آذربایجان بقتل آورده و مالهای ایشان را آواراج کرده و درین ساعت
بغیر زمین پس پیرافزار کشید چپا فرمان مایون پس و از آن
ایشان را به وسط حرکات شیشه که از ایشان در وجود آمده بود پس پات
فرمود و دیگران را به همراهی نامه از قسمت کردند و ملازم ساختند
و قشلاق مایون در ششم واقع شد و درین قشلاق سلاطین ما زنده لکن
بقتل استناده طایفه پیرافزار کشید و مبلغ سی هزار تومان نقد بر سپهر
چکش بموجب عرض رسانیدند و هم درین قشلاق جناب پیادت
آب میر سپیده شریف شیرازی بهجت حبسری سعادت زیاده
تقدیر حضرت الله بدی علم افضل التیحه و الشان و جود عراق عرب گشت
و منصب صدراعظم و ایل نایب الحجه شده مذکور و بهای جناب پیادت
و شهابت پناه و فرمان استگاه ایمنه طیر الدین عبد الباقی یزدی کی از اخصا

خسرت عارت ربانی میرفت الله که مانی بود مشغول شده در عشر اخیر
 ذی الحجه پسند مذکور به یار احمد صفائی که خبسم ثانی لقب شده بود
 لغرم قنیز ماورالنهر از قلم متوجه خراسان شدند و در بهار سپستان
 عشر و تسعایه موبک حایون از قضا قیام کردند و به طرف تخت تیلان
 بدین وقت آمدند و نهضت فرمودند و درین پال چند و آنچه روی نمود
 اول و قسرت روم است و آنجا است که پادشاه آنجا اید و چون
 بهر سلطان محمد روی و اورس پادشاه سلطان احمد و سلطان سلیم
 و سلطان قزق و سربک از فرزندانش در روم دوازده و هفت
 پس در پال در پادشاهی آنجا سپرده درین سال جماعتی جنگی چری
 بعضی از لشکر روم اتفاق کردند و ایدرم با برید از سلطنت معزول
 پناختند و سلطان سلیم را پادشاهی برداشته داد و بعد از آنکه در
 سلطنت تخت شد برادرانش را کشت و پدرش نیز درین پال برده
 درین پال سلیم بر تمامت ممالک روم مکنی یافت و سلطنت برقرار
 گرفت و هم درین پال جناب امیر و کرمای و وزیر در خراسان و قات قیامت
 و در شده متدیر و فون کشت و دیگر آنکه خبسم ثانی درین پال بسیاری

از امر او لشکر چون از آب آموخت و عجب کرد و میرزا بابر از اول و دیر حویر
 که پادشاه خبسم ثانی و خبسم ثانی بود و بعد از آنکه و دیر حویر و خبسم ثانی
 با اتفاق از در بند آستین گذشتند و در طاهر قوشی بر روی بودند و آن شهر را
 بکشت کردند و در آنجا قتل عام و عارت کردند و مولانا بنای شمس
 از جمله مقتولان آنجا است بعد از آنکه ترشی از آنجا کوچ نمود و دهان
 حدود آنجا را که شسته به پای قلعه بنده آن که تر سلطان پیر شیک خان
 در آنجا بود و فرموده و آنکه تر سلطان که برادر تراد و شیک خان بود
 از آنجا آمد و تر سلطان آمد و دروغی شد و جانی یک خان نیز با لشکر
 بدیشان پوست میان ایشان و لشکر میر خیم جدا اول است و اسطه بود
 بعضی از امرای دومی الاقتدر از حد و بکشت و درین مکان تیر و نهج ثانی
 قول کردند و با او از بکشت و در پای حصار نجد و آن قتل و قضا که فرمود
 و کشت بر عازانین عظام افتاد و نهج ثانی با پیری از امر و کبار
 درین جنگ کشته شدند و میرزا با میرزا و غنیمت و جایت مند بکشت
 رفت و علقی بیار در وقت فرار قتل شدند و اموال و اسباب
 پشمار در دست از بکشت افتاد و تر سلطان و عسید سلطان بخارا

آمدند و تمام سواران هم بر آید و چنان یک لاله سوار آید که اشتباه نراند
 پستان بکرمان آمد و این محاسبه در پیشینه منظم رمضان پیشه مذکور
 روی نمود و چون این خبر باصفهان که قشاقی مایون در انجا بود و بزرگوار
 عرض پسید بعضی امراد از پیش جنبه اسپان و پستان آمد و فرمان
 مایون با حصار لشکرهای مالک مجروح و سپاه فتنه و در بهار سپید
 مع مشهور و تمام بعینم دفع مخالفان از موضع شلاق شفت فرمود
 و در زمانی که یودت سپاه قشاق از محال شهر یار لشکر کا بیاورد
 هم افتاد و شد و مضرب امیر الامرائی که حسین نامی متعلق بود و با آنها
 میر عبدالباقی شفت فرمود و در مضرب وزارت سپهان جانایب
 میر سپید شریف شیرازی و آریاقت و او را از شیراز طلب فرمود
 و چون اردوی کرد و لشکر و مشد و سپید تر سلطان و عید
 سلطان که در سواره بود و نه توجیه مایون و اوقف شد و ماوراء النهر
 که نخستند و ابدال یک دود که صاحب الکای مرو بود و در وقت ثمرت
 خرابان مرو را انداخته که نخست بود او را جاده زغان در بر و مقصد بر سپر
 و در از کوشش پوزا کرد و با داف و بی حیدر تکرار کرد و روی مایون

بکروا و ایند از این تیره دل حضرت علی در ظاهر شهر سواره واقع شد و بخیرید
 مالک خراسان از بخار فتنه و آشوب خاندان صافی کشت و حضرت
 اعلی شهر سواره با توابع برین خاندان شافعو غایت فرمود و در شهر بلخ را
 بر یوسف سلطان زود و از زالی داشتند و به ولایت و اقبال بعسراق
 معاونت فرمود و قشاق در اصفهان که شد و کرد **دولت حضرت شاه**
دین پادشاه طماپ چینی خلد قلم درین قشاق بیشتر آن دولت
 و میناس پساد بشارت رسانیدند که آفتاب سلطنت از مطلع اقبال
 طالع شده و اکثر ولایت و پادشاهی از افق پادشاهی لایع کشت و طبع
 روز چهارشنبه پست و ششم و بی الحیدر سپید مذکور و در عرصه عالم
 از انوار دولت عالی حضرت پادشاه نمان سلطان سپید برده انچه
 چند و پیدایان مکان و ارث تحت سلاطین جهان فخرن اسپه اریکه
 نسج فیض استناسی هر سپهر پادشاهی که در درج ملکی مطهرتر
 لافق ظل الله فی الارضین عون الصغای و غوث العالمین معین استلطفه
 و الخلد و الولایه و الهدایه العشره و الاقبال و المنظر سلطان **شاه طماپ**
 بهار خان پیشانی صفوی خلد الله و سلطانه و انماض علی العالمین و جهان

نشد و در پیشگاهت و جهان زمین و جو و بارگاهش شکست بر میانم
یکی پسر از بنو شامی سید کزان سال کلی چشم گیتی تیرید
حضرت اعلی را از شرافت و کرامت این سوله نمایان انواع سحر
و ابتهاج حصول بویت و اصناف حجت و ادعای دست داد و حضرت
بدولت و اقبال طوی بعظمت فرمود و در حد کلاه از صبح تا شب نام
ابراج فرج دشت و دانی بنو اعرام کشاد و دلهای دست ایشان
و پای کو بان قدم بر پایش نشا طناد و در چهارین در چهارین و عریین
تعمای پشیم شاه روم مخالفت و عصیان غار کرد و با جمیع عسکر روم
بحد و آذربایجان آمد و این خبر در اصفهان و پایتخت پسر را علی پسر توپان
با خضارش که فرمان دادند و کس و دیار بگرفتند و محمد خان اسپتاجلو فرستاد
حکم جاقطع شد که لشکر می دیار بگردد و آذربایجان بار و دی که در شکوه
شکی کرد و در آیات جلال بعسند و اقبال از اصفهان در حرکت آمد و متوجه
آذربایجان شدند بعد از طی منازل و در اصل از فرخی و سپاس گذشتند
بعد و در موضعی که آنرا جالندران گویند نزل جلال فرستاد و محمد خان است
با لشکر می دیار بگردد و دی حمایون می شد و در **خواجه پسر سلیم شاه** و پادشاه

دار تیریز تو به بخت ز کندی نمود و از آنجا که دو در بخت کرد
 در عتبت انصرفت پادشاه دوم به پسر نریمان و بعد از او و حشمت از خوف
 لشکر جبار صلاح و اقامت نه است بر دم مراجعت کرد و در آگاه
 دوم قتلای گرفت و حضرت اعلی در خان بدون بایه تیریز نهاد و دست
 او بود و قتلای نمایون انجام داد و بعد از آن اقامت در بخت کرد
 که برای نمایان سلطان است و بعد از آن قتلای نمود و در قتلای نمود
 اعلی بجای شام پس از اصفهانی از زانی داشت و در قتلای نمود
 خاصه ملک محمد پس از قتلای نمود و در قتلای نمود و در قتلای نمود
 نیز از شام پس از قتلای نمود و در قتلای نمود و در قتلای نمود
 شامت پناه میر جمال الدین محمد استرآبادی مقرر شد و در قتلای نمود
 میر شرف الدین ملک محمود جان دلی در قتلای نمود و در قتلای نمود
 در آن زمان که صاحب دام و رونویس کرده و بعد از آن استمال وقت
 رفقا و عیال و در آن چند اعدای عسکری و شامت پناه و خراسان
 بنواب کابلی حضرت شاه وین پناه ابو القاسم **شاه طاهر** میاد خان
 شتت فرمودند و امیر یک مصلحت اگر شنبه مردار می داشت که حضرت

با خشنود و بجا میان فرستادند و در میان سال پس از پادشاهی
 قتلای نمود و در آن قتلای نمود و در آنجا بقصد دفع خلا و در
 ذوالقدر ملک اوردت و او در قتلای نمود و در آنجا قتلای نمود
 و از آنجا بشهر پسر رفت و قتلای نمود و در قتلای نمود
 عسکری و شامت قتلای نمود و در قتلای نمود و در قتلای نمود
 سال پادشاه دوم با سلطان قتلای نمود و در قتلای نمود
 و بعد از آنکه کرد و او در قتلای نمود و در قتلای نمود
 قتلای نمود و شامت قتلای نمود و در قتلای نمود و در قتلای نمود
 دوم مصر رفت و او را با غلامان مصری گرفت و قتلای نمود و در قتلای نمود
 و در آن چند روز بافت و قتلای نمود و در قتلای نمود و در قتلای نمود
 قتلای نمود و در قتلای نمود و در قتلای نمود و در قتلای نمود
 احمد پادشاه کلمان و امیر دواج پادشاه رشت بفرستاد و در قتلای نمود
 شرف کشید و در قتلای نمود و در قتلای نمود و در قتلای نمود
 رسید و امیر دواج بخضر سلطان لقب یافت بعد از آن شیخ شاه ابن
 فرخ یار پادشاه شیروان نیز بفرستاد و در قتلای نمود و در قتلای نمود

پس از شش و پانصد روز گشت و درین سال قتلان و تبسیر واقع شد
در سنه شصت و شش و تسع و شصت قتلان مایون در اصفهان اتفاق افتاد
درین سال سلیم شاه دوم دران و یازده پیل طاعون غایتی
و پسرش سلطان سلیمان بجای او پادشاه شد و در پانزده و شصت
و تسع و شصت قتلان و قحطان واقع شد و درین سال پیل طاعون بر صحر
نیز محمد میر بیست و یک ساله شیخ الاسلام سرافراز بود و در پانزده
و شصت و شصت و حکومت رسید و صاحب طبل حکیم گشته از روز
بهار شش و هفت و شصت بخت مخالفت بخت و در پانزده و شصت
و تسع و شصت شاه دین نیاور از خراسان طلب فرموده و در
خان شاه را با شاه و دو پیل میرزا انجراسان دستاوند و قتلان
و تبسیر بود و در پانزده و شصت و شصت و شصت قتلان مایون و تبسیر
واقع بود و درین قتلان و در شش و شصت و شصت و شصت و شصت
شاه قلی که از خاندان خاص حضرت علی بود میرزا شاه حسین
بود و لشکر تبسیر و کما که بخت و بکریخت و بعد از مدتی بدست اش
و حب الزمان قضا حبر این پسیات رسید و بعد از میرزا شاه حسین

نصب نظارت دیوان نایب اولیای الدین محمد تبریزی تفویض
فرمودند و در سنه ثمانین و شصت چایان سلطان استاجلو که ایروان
بود و باطوار پسته و ادعای پستجه انصاف داشت و پیش
امور بطریق عدل و انصاف می نمود و ذات یافت جای او به پسرش
بایزید سلطان شغقت فرمودند و او پستجه بعد از چند روز در گذشت
نصب امیرالامرای بر دیو سلطان ردو مقرر شد **که در ذات حضرت**
حضرت اعلی درین سال بحیث شکار اسب یک شبگی میل فرمودند
و بعد ازین مقصود و مراجعت از آنجا در حد و سپاری مزاج حیایان
از حد اعتدال باطل کشید و چند روز مرض متاد می کشید و اطبای
حقوق تشخیص تخصیه کردند و مرخصی علاج و سعی پستجه کردند و فایده نداشت
و در روز و مرض پستجه او بایت جاد و داعی بایشان انفس لطیفه ای
آلی بکند و از پستجه مرخصیه غالب بود و ارواح مقدسه انبیا را و اولیا
و ائمه الهی حضور حضرتش را طالب در صبح روز دوشنبه نور و هم
در جبهه پسته مذکور و جهان فاسیه را و ادعای کرد و پسرای جاد و این
و غنیم باقی انتقال فرمودند و خطای مدیس ابر محاسن انبیا را

نمودند آنجا که و آنجا که **شهر** در نوع آن شست صاحب قسطن
 جم تلقی بخش ممالک پستان **یا** و نقش مور و الاوار آنحضرت را
 در شب پشینه پشم ماه مذکور مصحوب جناب سپادوت ماب شتاب
 پناه امیر خال الدین صدر مدار الارش دار و پل در پستان مذکور و خطیر
 مقدس صفویه مدون پیاختند عمر شریف آنحضرت سی و شصت سال و دو
 و مدت سلطنت پست و جابر پال حضرت اعلی شکار و و شش و دو در
 فصول ارتقا در سده و کر ما مرکز از ان ثقل خالی و در پستان ساد است
 و دانی و علما و فقهاء و پشته اعمام و من کرد و سپید و غالی بسیار
 بدیشان و سایر طبقات ارزانی داشتند و در سر کسب و بدیه شفت
 نظر کردند و بدیه انکس بخرج اثر و ملک تدویر پید و زمانه بیان **کنت**
 ز خاک پای تو بر دزد که بر نیز و **یا** بر اسپهان و دو کار آفتاب کند
 و آنحضرت جابر سپر نامدار کار که تراب ثقل مرا کیشان کل دیده او بود
 الانصاریت یاد کار کند آشته اند اول نواب کامیاب اشرف است
 پادشاه عالم پناه ابوالمظفر سلطان **شاه طهماسب** بهادر حاجت شد
 مملکت سلطان است که نظام کار جهان و نفع فرخ انسان بوجود اشرف

و عنصر الطاف آنحضرت منوط و مربوط است و بعد از این هر جاش عالم
 پیا کفشت میشود و مراد آنحضرت است و نیم نواب کامرانی ابوالمعاری
الطاس میرزا که حالا سلطنت شیر و ان حسب الحکم تصاجرمان تعلقی
 بدیشان دارد و در باب فضل و علم و تربیت ارباب ثقل و ثقل نیست
 پادشاه لازم نموده و لاجرم عامه افراد نوع انسان و هماد این
 و امان بعد از او امر ملک دیال از عظیم قلب و حریم جهان دست نیاز
 به عابد و شسته میگویند **برایب** یارب تو مین پیا یزدانی را
 میدار که بهر جهان بایست **یا** اندر کف عطف خویش را
 این حامی خود را پستان **یا** اهتمام و قدس آنحضرت در رعایت
 فرما آنکی تخصیص در قلع و قمع مناسبت و ملاسی بر تری است که در ملک
 محدود که نام میگویند بر زبان تواند برد و شراب چون کبریت احمد در عالم
 منع و پست و صفا مانند کیمیا محو و پشم می در خیال بر داشت بدست کار خان
 نیم شب روی کرد و در پستان کمون از مدطاس **یا** و با لجه حضرت شاه عالم پناه
 پادشاه پرمایند از جم ائمه و حکم ولایت عهد و اتفاق جمیع امرا و اعیان
 شکر در روز و شسته نور و چوب پسته ملائین و تقیانه **پست**

پسند پادشاهی و سپهر پادشاهی را بخت و اقبال و مایه و صفات
شرف ساخت و مایه و صفات آنحضرت پادشاهی و سعادت بر سپهر جهانی
انداخت منشی لطف رحمانی منور آفتاب جهان که خلیفه فی الارض فاکلم
بنی القیس علی بن ابی طالب مایه و اقبال و سعادت و کرامت و جلال
آیت در قضا و حکما علیا طه آیتی شال پادشاهی و سعادت و اقبال
شاهنشاهی کرد و امید و آرزو ما نیستیم الله فی القیس من رحمة فاکلم
و کما یز علیان واضح و واضح گشت و انوار الحمد لله الذی فکلت علو
کثیر بن عباده المؤمنین بر مکه لایع و سعادت طبع شد اهل عالم
بشارت این جلوس کرم استقامت عقود خلافت و استقامت خلوص سلطنت
و مایه و سعادت مسالت نمودند و جهان در کف امن و امان قرار
گرفت در او پس نماز

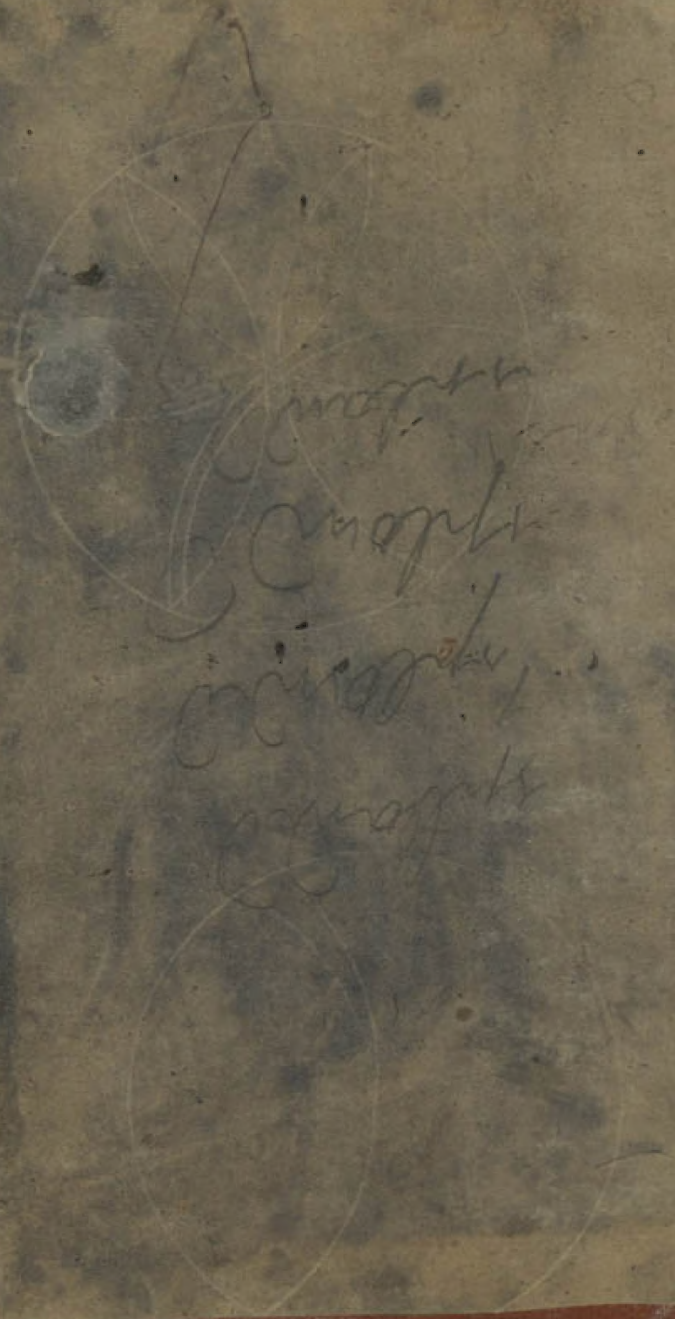
و زینت در میان حال گفت **پیت**

ن را غنیه نرنگ غذا **حروف** نام تو در شکسته تر خیار
را آن تاریخ که عالم از انوار آفتاب سلطنت و پادشاهی آنحضرت نوروز

غیا یا شمسیت تا امر و که سپهر ذی الحجه پسندشان و ابرجیس و
تغیاب ایت بیشتره پال و پنج ماهیت روز بروز اعلام دولت
و آیات سلطنت در غنیه و سعادت و بیشتره در جمع معارف اولیای آنحضرت
مور و اعدای دولت منظور **شعر** هر طرف کرده رو میکند روار
بوده شمع از زمین طغیان زیار **و** داده شاهن باجور و جیش
خان خانان کشیده تا جیش **و** شمع ترش جو در مصاف شود
مهر و پر دلان شکافت شود **و** مین ترش جو آسپان کبیر
در دل دشمن آشیان کبیر **و** نخل رخش جو بار و بار
بار خشم از میان بردار **و** دست جو دشمن ز رفتن کرد
میدر و از حیر و کان کرد **و** فیض خاصش عالم حیرت
بر و تنخیر ملک ماکدوت **و** حصه قیاس قتال آنکه از طرقت
سرق خانان او ز یک با صد و پست نمرار سوار قصد ملک خراسان کرد
و اب کایاب شرف علی در و ز شنبه یازدهم محرم پسند خورشیدین و پسمان
از نور آباد جام با ایشان مصاف دادند و از اول صباح تا وقت غروب بحرب
ضرب اشتغال داشتند و یاجو و آنکه بعضی امرا و کشایان از صدمت جنگ

فریت نموده بود و حضرت شاه عالم پناه بانگی از سپاه جون کو و بر جای خود
 شکنج ثابت ایستاده و در میان لشکریان داندان و او شجاعت و
 مردانگی و تهور داده عالم بکند **پت** چو سپاهار شایسته باشد بجنگ
 شمر سپاه از دلا و بر تنگ **پت** و کز چو بختی خان که با و سوار با و از تهر
 بود و جانی بیک خان و عیسی خان و سپاه پرا و کجکان **پت**
 شکسته سلاح و کشته کمر **پت** نو بر وای و ریت و بر وای سر
 کافتم کمر پیشتره کار بست من تهوره **پت** غلبه و جگر کجاست و غلبه
 سپاه و سپاه پشمار در دست پیکر نصرت با ترقا و عیسی خان
 چند بار و یکم بخراسان آمد و سر بار چون او از توجیه شاه عالم پناه بگوشت
 بکمرخت و چنین از جانب غرب سلطان پشیمان با و شاه روم با سپه پشمار
 پشمار در شهر سپه اهدی و اربعین و تسع و غنیت حضرت شاه عالم پناه
 و در نوبت با و پشیمان آمد از خوف لشکر فخر اثر بر روم مراجعت نمود و بیکار
 از مردم او بر دست غازیان طغیان نشان بقتل سپه پشمار و بوج مستح
 و فیروزی از موب و اکند و بیکر و منیشا و بتم نمود و کل نصرت
 و بهروزی بر کلین **پت** و ما انصر الاله غنیمت الله در بستم آمد **پت**

چشم فلک ندید و رسید به خوش این فتح که دولت مارا میرست
 بیان مستوحات علیه و حالات قدسیه حضرت شاه عالم پناه
 از آنست که در این مختصر کجاکر توفیق ریت شود و عیسی خان است
 که بعضی از آن در کتابی معروضه بین کرد انشاء الله تعالی و چون تمام
 مؤلفان و مورخان در تقدیم ذکر پادشاهان رجب تیب زان است
 پس بر این متن تتبع اکابر ماضی نموده این کتاب بیان نموده از
 حالات نواب کامیاب شرف علی بر سیل ایجاز و دعای دولت
 روز هشتم و نهم و یازدهم و بیستم و سی و یکم و سی و دوم
 تم بتاریخ ربیع الاول سنه
 ثمان و سبعین
 و ثمانه
 ۴۴



1104